

فاطمة الزهراء رحمته الله عليها

وفات یا شهادت؟!!

به کوشش:

سایت نوار اسلام

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.zekr.tv

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

۵	فاطمه فقط فاطمه است!.....
۸	ابوبکر و سیده فاطمه و میراث پیامبر ﷺ.....
۲۱	فاطمه <small>علیها السلام</small> از زنان کامل و سید زنان بهشت است.....
۲۲	فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small> ، شهادت یا وفات؟.....
۲۴	فروپاشی تئوری امامت و امام زمان و شکنجه فاطمه الزهراء.....
۲۶	امامت الهی و مهدی منتظر:.....
۲۷	شایعه ضربه زدن عمر به فاطمه زهراء:.....
۲۹	جناح راست شیعه صفوی:.....
۳۱	رد حدیث جوینی در مورد کشته شدن حضرت فاطمه به دست حضرت عمر.....
۳۱	شبهه شیعه:.....
۳۳	جواب اهل سنت:.....
۳۶	«مصحف فاطمه» چیست؟.....
۳۶	پاسخ شیعه‌ها:.....
۳۸	گروه پاسخ به شبهات.....
۳۸	پاسخ سنی‌ها:.....
۴۰	اصل قضیه چیز دیگری است:.....
۴۱	مصائب حضرت زهرا چه بود؟.....

- آیا ابوبکر، به گناه خود در رابطه با حمله به خانه فاطمه، اعتراف کرد؟ ۵۱
- شیعه می گوید: ۵۱
- پاسخ اهل سنت: ۵۲
- آیا حضرت عمر، به حضرت فاطمه جسارت کرده است؟ ۵۷
- سؤال شیعه: ۵۷
- پاسخ شیعه: ۵۷
- پاسخ اهل سنت: ۵۸
- آیا فاطمه علیها السلام تا آخر عمر با ابوبکر صدیق رضی الله عنه صحبت نکرد؟! ۶۲
- هجوم به خانه فاطمه..؟! ۶۷
- چه کسی در خانه فاطمه را آتش زد..؟! ۶۷
- حدیث هر که فاطمه را بیازارد مرا آزردہ در مورد کیست؟ ۷۳
- می گویند: ۷۳
- پاسخ ما: ۷۳
- سنی می گوید: ۷۴
- ثابت می کنیم که حضرت فاطمه علیها السلام فرزندی بنام محسن نداشتند! ۷۷
- سوال اهل سنت ۷۷
- پاسخ شیعه: ۷۷
- پاسخ اهل سنت: ۷۸
- نتیجه ۷۹
- داستان عجیب اسدالله! ۸۱
- جشن گریه و زاری! ۸۷

چرا حضرت ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> در تشییع جنازه حضرت فاطمه <small>رضی الله عنها</small> شرکت نکرد؟.....	۹۲
سوال شیعه‌ها:	۹۲
جواب ما:	۹۲
منظور از ظالم اول، ثانی و ثالث و رابع در فرازهای آخر زیارت عاشورا چیست؟.....	۹۵
اعتراف شیعه:	۹۵
پاسخ اهل سنت:	۹۵
رعایت حقوق نزدیکان پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> و فاطمه توسط دو خلیفه ابوبکر و عمر <small>رضی الله عنهما</small>	۹۹
علی، فاطمه، حسن و حسین <small>رضی الله عنهم</small> فاضل‌ترین اهل بیت می‌باشند	۱۰۱
درباره درخواست فاطمه فدک و مسائل متعلق به آن	۱۰۲
درباره منع کردن ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> فاطمه <small>رضی الله عنها</small> را از ارث	۱۱۵
نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره‌ی حضرت ابوبکر و فاطمه زهرا <small>رضی الله عنهما</small> در جریان فدک	۱۲۲
آیا عمر <small>رضی الله عنه</small> پهلوی فاطمه <small>رضی الله عنها</small> را شکسته است؟.....	۱۸۴
در مورد بهتان رافضی بر عمر فاروق <small>رضی الله عنه</small> مبنی بر اینکه به فاطمه <small>رضی الله عنها</small> ظلم کرده و حدود خدا را پایمال نموده	۱۸۶
رد بر ادعای رافضی در مورد ابوبکر صدیق <small>رضی الله عنه</small> که گویا وی علی و زبیر را اذیت کرده و به خانه فاطمه حمله آورده است	۱۸۹
چه کسی حضرت زهرا سلام الله علیها را اذیت کرد؟.....	۱۹۱
تسامح سیده فاطمه با ابوبکر <small>رضی الله عنه</small>	۱۹۵

فاطمه فقط فاطمه است!

نظر به اینکه شروع این وب نامه، با سالگرد تولد کوثر اسلام یعنی حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) مقارن بود. برای خوشنودی و شادی این محبوبه اسلام اولین نقد خود را از عقاید مربوط به ایشان آغاز می‌کنیم.

بر اساس باورهای مسلم شیعی بر طبق آیه تطهیر که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳]. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام یکی از پنج نفری است که آیه تطهیر در شان او نازل شده است. بر اساس تفسیر رسول خدا از این آیه در حدیث کساء یکی از مصادیق پاکان حضرت فاطمه زهراست. بر طبق آیه مباحله که می‌فرماید: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا﴾ [آل عمران: ۶۱]. فاطمه بعد از پدر و شوهرش که سمبل مرد مسلمان هستند، نماد و سمبل زن مسلمان است. بنا بر آنچه در قرآن در سوره کوثر آمده نسل حضرت رسول از چشمه و کوثر وجود حضرت فاطمه سرچشمه می‌گیرد و تداوم پیدا می‌کند. بر اساس بیان قرآن مجید، که می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ [الشوری: ۲۳]. محبت اهل بیت از جمله حضرت فاطمه، برای مسلمانان به عنوان یک فریضه اخلاقی نوعی قدر شناسی از زحمات پیشوا و بنیانگذار اسلام که نماد انسان کامل است، محسوب می‌شود.

بحث را از همین جا شروع کنیم. از جانب محدثین شیعه و سنی، حدیثی قدسی نقل شده است که سند روشنی ندارد، محتوای آن خلاف بیان قرآن است. در این حدیث، خداوند خطاب به پیامبر اسلام می‌فرماید: «یا احمد! لولاك لما خلقت الافلاك» یعنی: «ای احمد! اگر تو نبودی افلاک یا عالم را خلق نمی‌کردم». درحالیکه خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶]. هرچند برتری ظرفیت وجودی پیامبر به عنوان نزدیک‌ترین فرد به خداوند متعال موید به آیه‌ای از قرآن کریم است که می‌فرماید:

﴿وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى﴾ ۷ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى ﴿۸﴾ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى ﴿۹﴾ [النجم: ۷-۹] یعنی: «جایگاه پیامبر اسلام در افق بلندی است نزدیک‌تر آمد تا فاصله او به اندازه دو کمان یا کم‌تر شد».

عده‌ای بر حدیث فوق که سند آن ضعیف است مطلب دیگری نیز افزوده‌اند که: «لو لا علی لما خلقتک». به این معنی که در ادامه خداوند فرموده باشد: ای رسول خدا! اگر علی نبود تو را خلق نمی‌کردم. و عده‌ای بخش سوم را به آن افزوده‌اند که: لو لا فاطمه لما خلقتکما: که در ادامه خدا فرموده باشد: اگر فاطمه نبود شما دو نفر یعنی پیامبر و علی را خلق نمی‌کردم. یعنی فاطمه بر پیامبر و علی برتری دارد.

بنا بر کاوشی که انجام شد، در هیچ یک از کتب روایی شیعیان اثری از این دو فراز آخر حدیث که مربوط به حضرت علی و حضرت فاطمه است یافت نشد. اگر بخواهیم این دو فراز افزوده شده آخر را هم بر روال بخش اول معنا کنیم، فراز دوم و سوم با هیچ یک از مبانی اسلام و قرآن و سنت و اجماع امت مسلمان سازگار نیست. حدیثی جعلی است که یا دشمنان اسلام و یا دوستان نادان آن را ساخته‌اند تا ارادت خود را به اهل بیت بیشتر نشان دهند یا بر نفرت مسلمانان از شیعه دامن زنند. غافل از اینکه چنین موضوعی دروغی است که به خدا نسبت داده شده و نقل و باور به آن گناه کبیره است.

متأسفانه این باور غلط به آرامی گسترش پیدا کرده است به طوری که باعث گردید است که موضوع به تبلیغات خیابانی کشیده شود و در پارچه نوشته‌ها بیاید که «احمد و حیدری نبود اگر نبود فاطمه» یا «هیچ پیامبری نبود اگر نبود فاطمه» یا «ذکر تمام اولیا یا فاطمه یا فاطمه» یا «اولین شخصی که وارد بهشت می‌شود فاطمه است».

متأسفانه اخیراً حدیث دیگری از همین قبیل را از امام حسن عسگری نقل می‌کنند و بر پلاکاردهای بزرگ نصب کرده‌اند که آن هم در هیچ یک از کتب حدیثی ما، اثری از آن نیست. متن حدیث این است، «نحن حجة الله على الخلق وفاطمة حجة علينا»، یعنی: «ما اهل بیت، حجت و راهنمای همه مردم به سوی خدا هستیم و فاطمه حجت و راهنمای ما ائمه است».

بدون اینکه بخواهیم ذره‌ای عظمت شخصیت حضرت فاطمه را، بنابر آنچه در کتاب و سنت قطعی یاد شده است، خدشه دار کنیم، با عرض معذرت از حضرت ایشان، می‌خواهیم کسانی که این احادیث را نقل می‌کنند تنها به چند سوال پاسخ دهند: چرا به لوازم بیانات خود فکر نمی‌کنید؟ چرا فکر می‌کنید دستگاه آفرینش و خلقت و پاداش خداوندی هیچ حکمت و حساب و کتاب و عدالتی را بر نمی‌تابد؟ چرا فکر می‌کنید که ایمان و عمل صالح فاطمه بر ۲۳ سال ایمان و مشقت و تلاش خالصانه رسول خدا برتری داشته است؟ شما باید نشان دهید که کدام باور و عمل فاطمه بر مجاهدت‌ها و زجرهای علی برتری داشته است که اگر فاطمه نبود خداوند رسول خدا و علی را نمی‌آفرید؟ چه چیز فاطمه بر نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و مریم عذراء برتری داشته است که او از همه آن‌ها بالاتر است و زودتر از همه به بهشت می‌رود؟ اگر علم دین نبی به علی انتقال یافت و او آن را به فرزندان خود منتقل کرد، کدام بخش از دین را فاطمه برای راهنمایی علی و فرزندان خود به یادگار گذاشت و چه عملی را فراراه ائمه اطهار نهاد که باعث شد ائمه همه چیز خود را از حضرت فاطمه داشته باشند؟ چه چیز فاطمه آنقدر مهم بوده است که غایت و هدف نهایی خلقت خداوندی قرار گرفته است و در پیامبرانی چون ابراهیم و محمد نبوده و اگر فاطمه نبود ابراهیم و محمد نبودند؟

ابوبکر و سیده فاطمه و میراث پیامبر ﷺ

ام المؤمنین عائشه می گوید: فاطمه و عباس پیش ابوبکر آمدند و خواهان ارث خود بودند که از پیامبر به جا مانده بود. از ابوبکر خواستند که زمین فدک پیامبر ﷺ و سهم خبیر را به آنها واگذار کند، ابوبکر گفت: من از رسول خدا ﷺ شنیدم می فرمود: «لَا نُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً». «ما -پیامبران- ارث مالی به جای نمی گذاریم (کسی از ما ارث نمی برد) هر چه از ما می ماند، صدقه است». تنها آل محمد از این مال می خورد^(۱).

در روایتی دیگر آمده که ابوبکر گفت: «.... هر چه پیامبر ﷺ انجام می داد، من نیز به آن پایبند خواهم بود و اگر چیزی از آنچه پیامبر ﷺ عمل می کرده ترک کنم، بیم آن دارم که منحرف شوم»^(۲).

از عائشه روایت است: بعد از وفات رسول خدا ﷺ، همسران ایشان خواستند عثمان بن عفان را قاصد کنند که ابوبکر سهم ارث شان از پیامبر را به آنان بدهد، عائشه به آنها گفته بود: مگر نه این است که رسول خدا ﷺ فرموده: «لَا نُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً»^(۳). «ما ارثیه نداریم، هر چه از ما بماند صدقه است».

از ابوهریره روایت است رسول خدا ﷺ فرمود: «لَا يَقْتَسِمُ وَرَثَتِي دِينَارًا مَا تَرَكْتُ بَعْدَ نَفَقَةِ نِسَائِي وَمَثْوَى عَامِلِي فَهُوَ صَدَقَةٌ»^(۴). «از میراث من دیناری تقسیم نکنید و از آنچه بعد از من باقی می ماند، نفقه زنانم و مزد کارگرانم را پرداخت کنید و باقی را صدقه بدهید». این برخورد و رفتار ابوبکر با فاطمه در واقع عمل به توصیه و حدیث رسول خدا ﷺ

۱- بخاری: ش ۶۷۲۶.

۲- مسلم: ش ۱۷۵۹.

۳- بخاری: ش ۶۷۳۰ و مسلم ۱۷۵۸.

۴- مسلم: ۱۷۵۸.

بود، لذا گفت: «عملی که پیامبر انجام داد، ترک نخواهم کرد»^(۱). و گفت: «سوگند به خدا، کاری که دیدم پیامبر انجام می‌دهد، ترک نخواهم کرد»^(۲).

فاطمه بعد از آن که ابوبکر حدیث رسول خدا ﷺ را برایش خواند و شرح داد، دست از این خواسته‌اش برداشت و این دلیل بر آن است که حق را قبول کرده و به سخن پیامبر اذعان و اعتراف نمود، ابن قتیبه می‌گوید: منازعه‌یی که سیده فاطمه با ابوبکر ﷺ داشت امری منکر نبود، چون از حدیث رسول خدا ﷺ خبر نداشت و گمان می‌کرد که مانند: افرادی عادی از پدرش ارث می‌برد، وقتی ابوبکر ﷺ او را در جریان حدیث پیامبر گذاشت، دست برداشت^(۳). و دیگر ادعای میراث نکرد.

اما برخی در موضوع میراث پیامبر ﷺ غلو کرده و از حق منحرف شده‌اند و جاهلان از آنچه در روایات صحیح آمده اعراض کردند و این موضوع را یکی از اصول اختلاف بین صحابه و اهل بیت جلوه دادند و آن را ادامه‌ی مسئله‌ی اختلاف در باب خلافت دانسته‌اند و صحابه را به ویژه ابوبکر و عمر متهم کردند که به اهل بیت ظلم و ستم روا می‌داشتند، چون به باور مخالفان این دو نفر بودند که خلافت را از اهل بیت غصب کردند و بعد از آن غصب اموال اهل بیت را بر آن افزودند، همان اموالی که خداوند برای اهل بیت فرض کرده و حقوق مالی ایشان قرار داده بود. به باور روافض مسأله‌ی فدک و ندادن ارث فاطمه از همان مسائلی است که بعد از این که ابوبکر خلافت را به تعبیر آن‌ها غصب کرد، صحابه بر آن دست زدند و گفته‌اند: این بدان دلیل بود که مردم به اهل بیت گرایش پیدا نکنند و این مال موجب نشود که مردم اطراف آنان جمع شوند و او را از خلافت خلع کنند.

هر کس کتاب‌های روافض را بررسی و در آن‌ها تحقیق کند، متوجه می‌شود که آن‌ها

۱- بخاری: ۶۷۲۶.

۲- شذرات الذهب: ۱۶۹/۲.

۳- تاویل مختلف الحدیث: ۱/۱۹.

در تلاشند تا حدیث رسول خدا ﷺ را که می‌فرماید: «نحن معاشر الأنبياء لا نورث، ما تركنا صدقة». را رد کنند و مهمترین دلایل که در پی باطل جلوه دادن این حدیث هستند به شرح زیر است:

۱- ادعا می‌کنند که این حدیث را ابوبکر صدیق رضی الله عنه از خودش ساخته است، حلی می‌گوید: فاطمه آن حدیثی که ابوبکر از خودش ساخته بود: «هر چه ما به جای گذاریم، صدقه است» را قبول نکرد و نیز می‌گوید: در این باره به روایتی پناه آورده که تنها خودش روایت کرده است^(۱).

مجلسی می‌گوید: ابوبکر و عمر فدک را تصرف کردند و برای توجیه غضب آن، روایت دروغین پلید: «نحن معاشر الأنبياء لا نورث...» را از خودشان ساختند^(۲).

خمینی می‌گوید: ما معتقدیم آن روایتی که به پیامبر نسبت داده‌اند، صحیح نیست و به هدف ریشه‌کن کردن خانواده و اهل بیت پیامبر ساخته‌اند^(۳). ما در پاسخ این ادعاها می‌گوییم: این‌ها همه تهمت‌هایی واضح و کذب محض است، چرا که فقط ابوبکر رضی الله عنه این حدیث را روایت نکرده، بلکه علاوه بر ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، سعد، عبدالرحمن بن عوف، عباس بن عبدالمطلب، همسران رسول خدا ﷺ، ابوهریره و حذیفه بن الیمان رضی الله عنه ما روایت کرده‌اند^(۴).

ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: این روایت از تمام افراد مذکور در کتابهای صحیح و مستند، ثابت و مشهور است و علمای حدیث از آن آگاهند و این که فردی بگوید: ابوبکر به تنهایی این حدیث را روایت کرده، دلالت بر نهایت نادانی یا دروغ عمدی او دارد^(۵).

۱- منهاج الكرامة نسخه‌ی چاپ شده با منهاج السنة ۱۹۳/۴ به نقل از العقيدة في اهل بيت.

۲- حق اليقين: ۱۹۱/ به نقل از العقيدة في اهل بيت: ۴۴۳.

۳- كشف الاسرار: ۱۳-۱۳۳ به نقل از العقيدة في اهل بيت.

۴- العقيدة في اهل بيت: ۴۴۴.

۵- منهاج السنة: ۱۹۹/۴.

ابن کثیر پس از ذکر نام کسانی که این حدیث را روایت کرده‌اند، می‌گوید: «این پندار روافض باطل است و حتی اگر تنها ابوبکر صدیق رضی الله عنه این حدیث را روایت می‌کرد، برای تمام زمینیان واجب بود قبول نمایند و در این مسأله از او اطاعت کنند»^(۱). دکتر سلیمان بن رجاء سحیمی مؤلف کتاب ارزشمند: «العقیده فی اهل البیت بین الافراط و التفریط» می‌گوید: این حقیقت در کتابهای شیعه وجود دارد. کلینی، صفار و شیخ مفید از امام جعفر پنجمین امام معصوم شیعیان روایت می‌کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس به راهی به قصد یادگیری علم و دانش برود، خداوند راه رفتن به بهشت را برایش هموار و آسان می‌کند و علماء امانتدارانند و پرهیزگاران دژهای محکم‌اند و سفارش شده‌گان (اوصیا) سرداران و سادات‌اند و فضیلت عالم بر عابد همانند فضیلت ماه در شب چهارده بر ستارگان است و بی‌گمان علماء وارثان پیامبرانند و پیامبران از خودشان درهم و دیناری به ارث نمی‌گذارند، لیکن آن‌ها از پیامبران علم را به ارث برده‌اند، لذا هر کس علم را از پیامبران بگیرد بهره‌ای کامل برده‌است»^(۲). و در روایتی دیگر از پیامبر نقل می‌کند: «بی‌گمان علماء وارثان پیامبرانند و پیامبران درهم و دیناری به ارث نمی‌گذارند، بلکه احادیث و سخنانشان را به جا می‌گذارند و علماء احادیثشان را به ارث می‌برند»^(۳).
پرسیده شد: ای رسول الله! چه چیز به ارث می‌گذاری؟ فرمود: «آنچه پیامبران دیگر گذاشته‌اند».

۲- گمان کرده‌اند این حدیث با این آیه مخالفت دارد که می‌فرماید:

﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلَّذِ كَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ﴾ [النساء: ۱۱].

۱- البدایة والنهایة: (۲۵۰/۵).

۲- الکافی کلینی: ۳۴-۳۲/۱.

۳- کافی: ۳۴-۳۲/۱، بصائر درجات صفار: ۱۰-۱۱، الاختصاص مفید: ۴ و علم الیقین کاشانی: ۷۴۷/۲ به نقل از

العقیده فی اهل البیت: ۴۴۴.

«خداوند درباره (ارث بردن) فرزندان (و پدران و مادران) به شما فرمان می‌دهد و بر شما واجب می‌گرداند که (چون مُردید و دخترانی و پسرانی از خود به جای گذاشتید) بهره یک مرد به اندازه بهره دو زن است».

ادعا کرده‌اند که خداوند در باب میراث در این آیه پیامبر را استثناء نکرده و این حکم را مخصوص امت قرار نداده است^(۱).

ولی حقیقت این است که خطاب این آیه شامل کسانی است که مورد هدف و قصداند و در این آیه هیچ نشانه‌ای نیست که لزوماً رسول الله ﷺ هم از افراد مورد خطاب باشد^(۲)، چون پیامبر ﷺ با هیچ کس از افراد بشر قابل مقایسه نیست و نسبت به مؤمنان از خودشان بهتر و شایسته‌تر است، خداوند زکات و صدقات مستحبی را بر او حرام کرده و به او چیزهایی اختصاص داده که به کسی غیر از او اختصاص ندارد. از جمله چیزهایی که به او اختصاص داده این بود که کسی از آن‌ها ارث نمی‌برند، این بدان دلیل است که خداوند آن‌ها را از این شبهه که بر نبوتشان طعنه‌ی دنیاطلبی برای ورثه‌شان وارد شود، حفظ کرده، اما دیگر افراد بشر چون پیامبر نیستند، این ایراد و طعنه بر آن‌ها وارد نخواهد شد، همان طور که خداوند پیامبر ﷺ ما را از نوشتن و طبع شعر و شاعری حفظ کرده تا شبهه‌ای بر رسالت ایشان وارد نشود و غیر از ایشان کسی نیاز به این حفاظت و صیانت ندارد^(۳).

ابن کثیر در رد استدلال روافض با آیه‌ی مذکور می‌گوید: «تردید نیست که رسول الله ﷺ در میان پیامبران احکام مخصوص به خود دارد که دیگر پیامبران با او مشارکت ندارند، اگر فرض را بر این بگیریم که از دیگر انبیاء وارثان‌شان ارث برده‌اند -در حالی که هرگز چنین نبوده- قطعاً آن چه صحابه و در رأس آن‌ها ابوبکر روایت کرده‌اند، بیانگر این

۱- منهاج الکرامه چاپ شده با منهاج السنة: ۱۹۴/۴.

۲- منهاج السنة: ۱۹۴/۴-۱۹۵، العقيدة في أهل البيت: ۴۴۵.

۳- منهاج السنة: ۱۹۴/۴-۱۹۵، العقيدة في أهل البيت: ۴۴۵.

است که این حکم فقط به ایشان ﷺ اختصاص دارد^(۱). و بدینصورت باطل بودن استدلال آن‌ها در مخالفت با حدیث روشن و واضح می‌شود.

۳- گمان کرده‌اند که ندادن ارث و استدلال به این حدیث با آیه‌ی: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَنُ دَاوُودَ﴾ [النمل: ۱۶]. «سلیمان وارث (پدرش) داود شد»، مخالف است و به پندار آنان با آنچه خداوند از پیامبرش زکریا حکایت کرده، مخالف است که خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَأْيِ وَكَانَتْ أُمْرَاتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ۖ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ عَالٍ يَعْقُوبُ ۖ وَأَجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا﴾ [مریم: ۵-۶].

«(پروردگارا!) من از بستگانم بعد از خود بیمناکم (چرا که در ایشان شایستگی و بایستگی به دست گرفتن کار و بار دین را نمی‌بینم) و همسرم هم از اوّل نازا بوده‌است، پس از فضل خویش جانشینی به من ببخش. از من (دین و دانش) و از آل یعقوب (ثروت و قدرت) ارث ببرد و او را پروردگارا (در گفتار و کردار) مورد رضایت گردان.»

و گفته‌اند: در این آیات میراث عام است و اقتضاء می‌کند که اموال و آنچه در مفهوم مال است را شامل شود، کسی نمی‌تواند بگوید: منظور فقط علم است و مال را شامل نمی‌شود^(۲).

پاسخ این است که «ارث» اسم جنس است که انواع مختلفی دارد و در ارث علم، نبوت و پادشاهی و انواع چیزهای قابل انتقال را شامل می‌شود، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾ [فاطر: ۳۲].

«ما کتاب‌های پیشین را برای ملت‌های گذشته فرستادیم (و) سپس کتاب (قرآن) را به بندگان برگزیده خود (یعنی امت محمدی) عطاء کردیم.»

و می‌فرماید:

﴿أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ۖ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۰-۱۱].

۱- البدایة والنهاية: ۲۵۴/۵، العقيدة في أهل البيت: ۴۴۶.

۲- منهاج الكرامة: ۱۰۹/ به نقل از العقيدة في أهل البيت و دیگر کتاب‌ها مانند الطرائف ابن اووس: ۳۴۷.

«آنان مستحقان (سعادت) و فراچنگ آورندگان (بهشت) هستند. آنان بهشت برین را تملک می‌کنند و جاودانه در آن خواهند ماند».

بنابراین در حقیقت آیه‌ی: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَنُ دَاوُودَ﴾ [النمل: ۱۶]. آیه‌ی: ﴿يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ عَالِ يَعْقُوبَ﴾ [مریم: ۶]. بر جنس ارث دلالت دارد و هیچ دلالتی بر ارث مالی ندارد، چون داود اولاد و فرزندان زیادی غیر از سلیمان داشت و طبعاً سلیمان تنها فردی نبود که به صورت خاص از او ارث ببرد، بنابراین مشخص می‌شود که منظور از ارث علم نبوت و مانند این‌ها است نه مال. این آیه برای مدح سلیمان و نعمت‌هایی است که خداوند به او اختصاص داده‌است و حصر ارث به ارثیه مال هیچ مدحی نیست، چرا که ارث بردن مال از امور عادی مشترک بین مردم است و منظور از آیه‌ی: ﴿يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ عَالِ يَعْقُوبَ﴾ ارثیه مالی نیست، چون آل یعقوب هیچ ارثیه مالی بجا نگذاشتند و حتی اگر می‌داشتند، فرزندان و دیگر ورثه‌اش ارث می‌بردند نه تنها فرزند زکریا^(۱).

همانطور که آیه‌ی: ﴿وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي﴾ [مریم: ۵] هیچ دلالتی ندارد که منظور از ارث، ارث مالی باشد، چون زکریا بیم این نداشت که بعد از مرگش، مال و اموال او را بردارند چون مال چندانی نداشته، بلکه طبق روایت صحیح مسلم و بخاری از دسترنج خود می‌خورد^(۲). او کسی نبود که بیش از رزق و روزی شبانه‌روزش را ذخیره کند و از خداوند بخواهد که به او فرزند و اولاد بدهد تا مالش را از او به ارث ببرند، به این ترتیب این دو آیه بر آن دلالت دارد که منظور از ارث، نبوت و جانشینی نبوت است^(۳).

قرطبی در تفسیر آیه‌ی مذکور می‌نویسد: به همین دلیل کسی از انبیاء مالی به ارث

۱- منهاج السنة: ۲۲۲/۴-۲۲۴.

۲- مسلم: ش/۲۳۷۹.

۳- منهاج السنة: ۲۲۵/۴، البداية والنهاية: ۲۵۳/۵، العقيدة في أهل البيت: ۴۴۸.

نمی‌برد و ذکر یا از خداوند نخواسته بود که کسی را وارث مالش گرداند، چون کسی مال و ثروت انبیاء را به ارث نمی‌برد و این صحیح‌ترین دو قول در تفسیر این آیه است. منظور زکریا این بوده که علم و نبوتش را به ارث ببرد نه مال و دارایی و دلیل این مدعا حدیث صحیحی است که رسول الله ﷺ فرموده: «ما پیامبران ارثیه نداریم، هر چه از ما بماند صدقه است»^(۱) این حدیث تفسیر آیه ی: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ﴾ است و قول زکریا علیه السلام را که خداوند نقل می‌کند:

﴿... فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ۖ يَرِثُنِي وَيَرِثْ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ...﴾ [مریم: ۵-۶].

«پس برایم از جانب خود جانشینی ببخش که از من و آل یعقوب ارث ببرد»، تفسیر می‌کند، در حقیقت این حدیث عام بود و آیه را خاص می‌کند، چرا که سلیمان از داود مالی که به جای گذاشته بود به ارث نبرد، بلکه حکمت و علم او را به ارث برد، به همین صورت یحیی از آل یعقوب علم و نبوت را به ارث برده است نه مال، علماء و صاحب نظران جز روافض در تفسیر قرآن همین را گفته‌اند^(۲).

شایسته است بدانیم که خود روافض هم با این استدلال‌شان مخالفت کرده‌اند، چرا که آن‌ها میراث پیامبر را منحصر به فاطمه می‌دانند و گمان کرده‌اند که کسی جز او از رسول الله ﷺ ارث نمی‌برد و همسران و عصبه ی رسول الله ﷺ را از ارث ایشان محروم می‌دانند، به این صوت با عموم آیه ی مورد استدلال خودشان مخالفت کرده‌اند، شیخ صدوق با سندش از ابوجعفر باقر روایت می‌کند: «سوگند به خدا، عباس و علی از رسول الله ﷺ ارث نمی‌برند و هیچ کس جز فاطمه از او ارث نمی‌برد و علی و کسانی دیگر دست به سلاح نبردند، مگر این که از طرف او ﷺ دینش را ادا کنند»^(۳). کلینی، صدوقی و طوسی با سندهایشان از امام باقر روایت می‌کنند: «علی علیه السلام از رسول الله ﷺ علمش را به ارث برد و

۱- مسلم: ش ۱۷۵۸.

۲- تفسیر القرطبی: ۳۵/۱۱-۴۵.

۳- من لایحضر الفقیه: ۱۹۰/۴-۱۹۱، العقیده فی أهل البيت: ۴۵۱.

فاطمه ترکه‌اش را^(۱)، آن‌ها حتّی فاطمه را هم از ارثیه‌اش محروم کرده‌اند و گمان کردند زنان از زمین ارث نمی‌برند، کلینی در اصول کافی بابی به نام «زنان از زمین هیچ ارثی نمی‌برند» نوشته و تحت آن روایاتی که ذکر کرده است، از جمله: از ابوجعفر صادق روایت است که گفت: زنان از زمین و چیزهای غیر منقول هیچ ارثی نمی‌برند^(۲).

شیخ صدوق با سندش تا میسر روایت می‌کند: که از امام صادق سؤال کردم درباره‌ی حق زنان از میراث؟ فرمود: از زمین و اشیاء غیر منقول میراثی ندارند^(۳). با این روایات روشن می‌شود که سیّده فاطمه بدون استدلال از حدیث: «نحن معاشر الأنبياء لا نورث». حق ارثیه نداشته‌اند، اگر که زن - آنطور که در روایات شیعه آمده از چیزی غیر منقول و زمین میراث نمی‌برد، چگونه می‌گویند فاطمه حق داشته درخواست کند فدک را - آن‌طور که می‌گویند - به او واگذار کنند و این در حالی است که فدک زمین بوده است!!^(۴). این دلیلی است بر دروغ و تناقض‌گویی آن‌ها، همچنین دلیل است بر جهل و نادانی^(۵).

اما ادعای رافضه مبنی بر اینکه ابوبکر^{رضی الله عنه} از فاطمه جهت اثبات مدعا درخواست شاهد کرد و گویا او علی^{رضی الله عنه} و ام‌ایمن را به عنوان شاهد آورد، اما ابوبکر شهادت آن دو را قبول نکرد، دروغی آشکار است، حماد بن اسحاق می‌گوید: «این که برخی می‌گویند: فاطمه آمد و فدک را درخواست نمود و یادآور شد که پیامبر^{صلی الله علیه و آله} آن را به او داده و علی نیز گواهی داد، اما ابوبکر^{رضی الله عنه} با استدلال به این که علی شوهر او است، شهادت علی را قبول

۱- الکافی: ۱۳۷/۷، العقیة فی اهل البيت: ۴۵۱.

۲- الکافی: ۱۳۷/۷.

۳- الشیعة و اهل البيت: ۸۹.

۴- منبع سابق.

۵- العقیة فی اهل البيت: ص ۴۵۲.

نکرده، این ادعا هیچ اصلی ندارد و از هیچ روایت صحیحی ثابت نشده که فاطمه چنین ادعایی کرده باشد، در حقیقت این مسأله خودساخته‌ای ست که هیچ ثبوتی ندارد^(۱).

۴- به دلالت سنت و اجماع کسی از پیامبر ﷺ ارث نمی‌برد، ابن تیمیه می‌گوید: این که کسی از پیامبر ارث نمی‌برد با احادیث صحیح و اجماع صحابه ثابت است و هر یک از این دو دلیل قطعی است، لذا نمی‌توان گفت: این با آیه، که عام است، تعارض دارد و اگر عمومیت آیه را بپذیریم، باز هم حکم آن با این دو تخصیص می‌شود، حتی اگر عام بودن آیه را دلیل به حساب آوریم، ظنی است که قابلیت تعارض با دلیل قطعی را ندارد، چون ظن نمی‌تواند با امر قطعی معارض باشد و این بدان دلیل است که این روایت را اشخاص زیادی از صحابه در اوقات و مجالس مختلف روایت کرده‌اند و کسی از صحابه این روایت را انکار نکرده، بلکه همه آن را پذیرفته و تأیید کرده‌اند، آری، به همین دلیل کسی از همسران رسول الله ﷺ در خواست میراث نکرده‌اند و به طور عام هیچ کس از وارثان بر درخواست میراث اصرار نورزیدند، هر کس ادعای ارثیه کرد، وقتی حدیث پیامبر ﷺ را به او می‌گفتند، از ادعایش دست می‌کشید و این مسأله به همین حالت، در تمام دوران خلافت خلفای راشدین استمرار یافت و علی در دوران خلافت خودش هیچ تغییری در این باره به وجود نیاورد و ترکه‌ی پیامبر ﷺ را که هنوز وجود داشت، مانند باغ فدک تقسیم نکرد^(۲).

ابن تیمیه می‌گوید: علی خلافت را بعد از ذی‌النورین به دست گرفت و فدک و دیگر اموال ترکه‌ی پیامبر تحت حکم او واقع شد و از آن‌ها هیچ چیز به فرزندان فاطمه، همسران رسول الله ﷺ و فرزندان عباس نداد، اگر ندادن این‌ها ظلم و ستم بود، علی در آن شرایط می‌توانست این ظلم را دفع کند، چرا نکرد؟ حتی از جنگ با معاویه و سپاه شام برایش آسان‌تر بود، چرا برای عملی کردن آن هیچ اقدامی نکرد؟؟ مگر نه این است که با

۱- منهاج السنة: ۲۳۶/۴ - ۲۳۸.

۲- منهاج السنة: ۲۲۰/۴.

معاویه جنگید، در حالی که در جنگ با او آن شر بزرگ به پا شد و به آنان کم‌ترین هدیه و بخشش مالی نداد، اما برگرداندن حق فرزندان فاطمه -آن طور که ادعا می‌کنند- برایش کاری بسیار آسان‌تر بود، چرا این کار را نکرد؟!.

به این ترتیب به اجماع خلفای راشدین کسی از پیامبران ارث نمی‌برد و آن چه به جای می‌گذارند، صدقه‌است.

خلیفه‌ی عباسی یا همان عباس سفاح با استدلال به اجماع با مناظره‌کنندگان در این مورد استناد می‌کرد، همانگونه که ابن جوزی در کتاب (تلیس ابلیس) می‌نویسد: از سفاح روایت است روزی در حال سخنرانی بود که مردی از آل علی برخاست و گفت: من از فرزندان علی هستم، سپس گفت: ای امیر مؤمنان مرا علیه کسانی که به من ستم کرده‌اند، یاری کن، پرسید: چه کسی به تو ظلم کرده‌است؟ آن مرد گفت: من از خاندان علی هستم، همان کسی که ابوبکر با ندادن فدک به فاطمه ظلم کرد، سفاح گوید: این ظلم به شما ادامه داشت تا آن که ابوبکر از دنیا رفت؟

گفت: آری! گفت: بعد از او چه کسی به ستم بر شما ادامه داد؟ گفت: عمر، سفاح گفت: و عمر تا پایان عمر به ستم کردن به شما ادامه داد؟ گفت: آری. پرسید بعد از او چه کسی به ستم بر شما ادامه داد؟ گفت: عثمان، گفت: و تا آخر عمرش بر ستم به شما ادامه داد؟ گفت: آری، باز پرسید: بعد از او چه کسی به شما ستم کرد؟ راوی می‌گوید: آن مرد سؤال‌کننده متوجه شد نمی‌تواند بگوید: علی هم تا پایان عمر بر ما ستم کرد، لذا پیشان به این طرف و آنطرف نگاه می‌کرد که جایی پیدا نموده و فرار کند!^(۱).

برخی از فرزندان علی علیه السلام تصریح کرده‌اند که اگر آن‌ها هم به جای ابوبکر رضی الله عنه می‌بودند، همان حکم ابوبکر را می‌دادند و تایید کرده‌اند که اجتهاد ابوبکر رضی الله عنه درست بوده است. بیهقی با سندش از فضیل بن مرزوق روایت می‌کند که زید بن علی بن حسین بن علی بن

۱- تلیس ابلیس: ۱۳۵.

ابو طالب گفت: اگر من هم به جای ابوبکر ﷺ بودم درباره‌ی فدک همان حکم ابوبکر را می‌دادم.^(۱)

ابوالعباس قرطبی آورده که اهل بیت از علی گرفته تا کسانی که بعد از او آمده‌اند و فرزندان عباس که بعدها صدقات مربوط به پیامبر ﷺ در اختیار آن‌ها بوده است، اتفاق نظر داشته‌اند که ترکه‌ی رسول الله ﷺ صدقه بوده است و آنهایی هم که صدقات مربوط به رسول الله ﷺ در اختیارشان بوده، عقیده نداشتند که حق تصرف دارند، بلکه معتقد بودند فقط باید آن را در راه خدا انفاق کنند و بس.

قرطبی گوید: وقتی علی ﷺ خلافت را به دست گرفت در هیچ چیز از آنچه در دوران خلافت ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم صورت می‌گرفت تغییری نداد و اقدام به تصرف ترکه‌ی پیامبر نکرد و هیچ چیز از آن‌ها را بین ورثه تقسیم نکرد، فقط درآمد آن‌ها را در میان همان افرادی که قبلاً تقسیم می‌شد، تقسیم می‌کرد، بعد از او به دست حسن بن علی و بعد از او حسین بن علی رضی الله عنهما و بعد از او به دست علی بن حسین و بعد از او به دست حسین بن حسن و بعد از او به دست زید بن حسین و بعد از او به دست عبدالله بن حسین بود.

سپس طبق روایت برقانی در صحیحش سرپرستی آن‌ها را فرزندان عباس به دست گرفتند، تمام افراد مذکور بزرگان اهل بیت بوده و از دیدگاه شیعه مورد اعتماد و ائمه‌ی آن‌ها هستند و از هیچ یک از افراد فوق روایت نشده که فدک و دیگر موارد مانند آن را تصرف کرده باشند و یا کسی از آن‌ها ارث برده باشد، اگر آنچه می‌گویند حق می‌بود، قطعاً علی ﷺ یا یکی از افراد اهل بیت بعد از آنکه بر آن‌ها تسلط پیدا کرد، آن‌ها را تصرف می‌کرد و در اختیار می‌گرفت^(۲)، در حالی که چنین نبوده و نشده است.

۱- تاریخ المدینة ابن شیهة: ۲۰۰/۱، البدایة والنهاية: ۲۵۳/۵.

۲- المفهم، قرطبی: ۵۶۴/۳.

ابن کثیر می‌گوید: برخی در این موضوع با جهالت و نادانی سخنها گفته‌اند و در چیزی که علم نداشتند خودشان را به تکلف انداختند، از روی جهل و نادانی دروغ گفتند و چون نتوانستند آن را درست بفهمند، در مسئله‌ای دخالت کردند که به آنها مربوط نمی‌شد^(۱). اگر مسائل را آنطور که می‌بایست، درست می‌فهمیدند قطعاً فضیلت و مقام ابوبکر صدیق رضی الله عنه را درک می‌کردند و عذرش را می‌پذیرفتند، همان چیزی که بر تمام افراد مسلمان پذیرش آن واجب است، لیکن آنها به متشابه تمسک جستند و امور معلوم نزد ائمه‌ی اسلام -از صحابه و تابعین گرفته تا علمای معتبری که بعد از آنها بودند- را ترک کردند^(۲).^(۳)

۱- البداية والنهاية: ۲۵۳/۵.

۲- البداية والنهاية: ۲۵۱/۵.

۳- به نقل از: سیره أمير المؤمنين علي بن أبي طالب رضی الله عنه و شخصیت و عصر او، تألیف: دکتر علی محمد محمد صلابی.

فاطمه عليها السلام از زنان کامل و سید زنان بهشت است

در [فتاوی اللجنة الدائمة: ۲۳۵/۳] آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه مژده داد که ایشان سید و بزرگ زنان بهشت می‌باشند.

و در [فتاوی و مقالات ابن باز: ۴۰۲/۷] آمده: ... از میان مردها افراد زیادی به درجه‌ی کمال دست یافته‌اند، اما محمد صلی الله علیه و آله از همه‌ی آن‌ها کامل‌تر و فاضل‌تر است، زیرا در روایت صحیحی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند: «كَمَلٌ مِنَ الرِّجَالِ كَثِيرٌ وَلَمْ يَكْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَرْيَمُ ابْنَةُ عِمْرَانَ وَآسِيَةُ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ وَفَضْلٌ عَائِشَةُ عَلَى النِّسَاءِ كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ».

«مردهای زیادی به درجه‌ی کمال رسیده‌اند، اما از میان زنان جز مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم (همسر فرعون) زن دیگری به آن درجه دست نیافته است، و فضل و برتری عایشه بر سایر زنان مانند فضل و برتری آب‌گوشت بر سایر غذاها است».

و در روایاتی دیگر به ثبوت رسیده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: خدیجه دختر خویلد ک مادر فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله جزو زنان کامل می‌باشد و به همین سان راجع به فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به ثبوت رسیده که فرمودند: ایشان سید زنان اهل بهشت می‌باشند، پس اینان (پنج زن ذکر شده) زنانی هستند که در میان سایر زنان به درجه‌ی کمال دست یافته‌اند.

عقیده‌ای که پیروان امام محمد بن عبدالوهاب بدان ایمان دارند و دانشمندان فرهیخته‌ی ایشان بدان تصریح می‌نمایند عبارت است از اینکه: فاطمه‌ی زهرا، جزو زنان کامل و سید زنان بهشت می‌باشد^(۱).

۱- از کتاب: اهل بیت علیهم السلام اجمعین از منظر محمد بن عبدالوهاب و دعوتگران اهل نجد (ترجمه کتاب: الإمام محمد بن عبدالوهاب وأئمة الدعوة النجدية وموقفهم من آل البيت عليهم السلام)، به قلم: خالد بن أحمد الزهرانی، بازنگری از: شیخ علوی بن عبد القادر سقاف، ترجمه: إسحاق بن عبدالله العوضی، چاپ اول ۱۳۸۷/۱۴۲۹ هـ.

فاطمه زهرا (علیها السلام)، شهادت یا وفات؟

در حدود سال ۱۳۷۱ شمسی بود که عده‌ای از کارشناسان و محققان حکومت ایران مستقر در مجلس شورای اسلامی که جزو نمایندگان هم بودند پس از ۱۴۰۰ سال تحقیق و بررسی ناگهان به راز مهمی پی بردند و آن اینکه حضرت فاطمه دختر رسول خدا فوت ننموده بلکه شهید شده است اینجا بود که آن نمایندگان مجلس اعلام کردند از این پس در تقویمها بجای وفات بنویسند شهادت، و این روز را تعطیل اعلام نمودند و بدین صورت بزرگترین ضربت را بر وحدت اسلامی وارد نموده و شکافی عمیق ایجاد نمودند، و اگر تقویمهای قبل از سالهای ۱۳۷۱ شمسی را بررسی کنید خواهید یافت که در آنها بجای شهادت فاطمه، وفات فاطمه نوشته شده است.

بنابراین مسئله شهادت فاطمه (علیها السلام) بزرگترین افترا و دروغ تاریخ است و هرگز چنین چیزی صحت ندارد.

جالب اینجاست که چطور ممکن است حضرت علی (علیه السلام) که اسد الله (شیر خدا) و فاتح خیبر بحساب میاید، و کسیکه موظف بود از همه مظلومان دفاع کند نتوانست از خودش و ناموسش دفاع کند؟ و ناموس (همسر) خط قرمز هر شخصی به حساب می‌آید و بیعرضه ترین آدمها جایکه زن و بچه خود را در خطر ببینند از فدا نمودن خود دریغ نمی‌نمایند، پس چرا حضرت علی از همسر خودش و از دختر پیامبر (علیها السلام) دفاع ننمود؟ در حالیکه پست ترین و نامردترین آدمهای کره زمین از همسر و فرزندان خود دفاع می‌کنند و اگر نتوانند از جان خود دریغ نمی‌نمایند. این را در اصطلاح ما مظلومیت نمی‌گویند بلکه بی غیرتی و نامردی می‌نامند.

اهل سنت حضرت علی (علیه السلام) را اسد الله الغالب (شیر پیروزمند خدا) لقب داده‌اند چون حضرت علی در هیچ جا مغلوب کسی دیگر نشد، ولی اهل تشیع متأسفانه با قبول کردن

شهادت فاطمه در واقع حضرت علی را نامرد دانسته‌اند که شایسته چنین شخص بزرگواری نیست، و در صورت پذیرفتن این مطلب دروغ، حضرت علی چه مردانگی داشت؟

و در صورت صحت این مطلب دروغ، آنان که چنین کردند ظالم بودند و طبق آیه کریمه که می‌گوید: ﴿وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ﴾ [هود: ۱۱۳]. «به ظالمان نزدیک نشوید که در آتش می‌افتید». حضرت علی با چه مجوزی دست در دست آنان گذاشته بود و پشت سرشان نماز می‌خواند و در همه موارد کمکشان می‌نمود طوریکه حضرت عمر (رضی الله عنه) حضرت علی را مشاور خود قرار داده بود؟

و چرا حضرت علی (رضی الله عنه) دخترش ام کلثوم (دختر فاطمه) را به عقد حضرت عمر در آوردند؟ آن دختر چطوری پذیرفت که با قاتل مادرش همبستر شود؟ حسن و حسین کجا بودند؟ چرا هیچ اعتراضی ننمودند؟

خلاصه قول اینست که حادثه شهادت فاطمه که سببش لگد زدن عمر به شکم او می‌دانند و سبب سقط جنین فاطمه میدانند، یکی از بزرگترین افتراءات تاریخ است و نباید چنین خرافاتی را قبول کرد، و هر کسی آن را قبول کند در واقع حضرت علی (رضی الله عنه) را دیوث و نامرد و ترسو می‌داند، ولی اهل سنت که این حادثه را افتراء می‌دانند حضرت علی (رضی الله عنه) را اسد الله و مرد حق و شجاع و دلیر می‌دانند که هرگز ممکن نبود در دفاع از اهل حق دریغ کند چه برسد به دفاع از ناموس خود؟!.

وصلی الله وسلم علی محمد و علی آله و اتباعه الی یوم الدین

فروپاشی تئوری امامت و امام زمان و شکنجه فاطمه الزهراء

سنی نیوز: پژوهشگر و دانشمند شیعه عراقی به نتایجی دست یافته که اختلافات شیعه و سنی را برای همیشه از بین می‌برد!

یکی از پژوهشگران بزرگ و سرشناس شیعه عراق گفته است: به نتایجی دست یافته که اختلافات تاریخی شیعه با اهل سنت را کنار زده و ثابت می‌کند که این اختلافات هیچ ریشه و اساسی ندارد.

ایشان طی سال‌ها پژوهش و بررسی‌های عمیق بدین نتیجه رسیده‌اند که همه این اختلافات ریشه در مسائل سیاسی داشته و هیچ ربطی به قضایای عقیدتی و دینی ندارند. احمد الکاتب استاد سرشناس سابق حوزه‌های علمیه عراق و کویت و ایران و رئیس انجمن گفتگوی تمدن‌ها در لندن بر این نقطه بسیار تأکید داشت که بررسی‌های ایشان پرده از شایعه‌ی فرضیه امام غائب برکشیده، و ثابت کرده که امام زمان هرگز بدنیا نیامده است. و همچنین بدین نتیجه دست یافته که نظریه «امامت الهی» که اساس فکری شیعه دوازده امامی بر آن بنا شده هیچ ریشه و اساسی ندارد. و ثابت کرده که شایعه ضربه زدن عمر بن الخطاب به دخت حضرت پیامبر اکرم ﷺ -فاطمه الزهراء- در هنگام گرفتن بیعت برای ابوبکر افسانه‌ای است ساخته و پرداخته برخی از سودجویان و هیچ اساس و مدرک تاریخی به‌مراه ندارد.

ایشان در گفتگویی که با «العربية - نت» داشتند خاطر نشان ساختند که این نتایج دقیق و علمی در حقیقت می‌تواند عملاً ریشه‌ی همه اختلافات جوهری و اساسی بین شیعه و اهل سنت را بخشکاند. و می‌تواند سد راه محکمی باشد جلوی همه کوشش‌های مغرضانه و دشمنانه‌ی دشمنان قسم خورده اسلام که سعی دارند همواره تخم فتنه و فساد را بین این دو طائفه‌ی بزرگ اسلامی بپاشند. بخصوص که زمینه سیاسی کنونی در عراق

و کویت و لبنان و ایران و پاکستان نشانگر اینست که شیعه و اهل سنت عملاً بر روی مواردی که در طول ۱۴۰۰ سال با هم اختلاف نظر داشتند به اتفاق رسیده‌اند. ایشان سخن خود را بدینصورت روشن‌تر ساختند که:

اختلاف سیاسی بین این دو مذهب در واقع بر روی قضیه امامت بوده است. و اکنون تقریباً اثری از این اختلاف بچشم نمی‌خورد. شیعیان امروزه قضیه غیبت امام دوازدهم را پشت سر نهاده دیگر منتظر ایشان نیستند تا از سرداب برآید و زمام امور حکومت اسلامی را بدست بگیرد. و همچنین دیگر معصومیت و از سلاله علوی بودن را از ویژگی‌های فرمانروا و حاکم -آنطوری که در نظریه امامت است- به حساب نمی‌آورند.

این پژوهشگر و دانشمند عراقی که احمد الکاتب نام دارد و در یک خانواده مذهبی شیعه دوازده امامی پرورش یافته در ادامه سخنان خود گفتند که، نتایج این پژوهش‌ها و تحقیقات علمی خودشان را در کتابهایی به رشته تحریر در آورده به مراجع بزرگ شیعه تقدیم داشته تا مورد بحث و بررسی قرار دهند، و در جواب مراجع سرشناس مذهب شیعه جز با ادله و براهین فلسفی و خیالاتی و نظریه‌های بی‌پایه و اساس در مورد امام دوازدهم محمد بن الحسن العسکری تحقیقات ایشان را رد نکردند. و وقتی مؤلف از آن‌ها ادله و براهین و مدارک تاریخی و علمی خواستند جوابی نداشتند که به او بدهند!... ایشان خاطر نشان ساختند که همه حوزه‌های علمی و همه مراجع شیعه بخوبی آگاهند که هیچ‌گونه ادله و براهین تاریخی و علمی نظریه‌هایشان را تأیید نمی‌کند، و آن‌ها همه بر این اعتقادند که در اینگونه امور اجتهاد واجب بوده تقلید قطعاً حرام است، و در بین ایشان فتوایی است مشهور که می‌گوید: تقلید در مسأله تقلید حرام است!

آقای احمد الکاتب به نتایج یکی از گفتگوهایشان در «قم» با علماء سرشنان آن دیار اشاره داشت که، یکی از علماء بررسیهای ایشان را به «پژوهش‌های تاریخی» توصیف نموده بود، اشاره کرد و گفت: «اگر واقعا در پی رد هستید باید با بحث و کنکاوش در تاریخ باشد. اما واقعیت اینست که این نظریه هیچ مدرک تاریخی و اساس واقعی ندارد. و

تنها دلیل ما بر وجود امام غائب یک مشت اعتبارات فلسفی و چند نظریه و تصورات خیالی است!...!

و در رد بر اینکه مرجع شیعی بزرگ معاصر «محمد حسین فضل الله» در گفتگویی که اخیراً بر صفحات روزنامه «عكاظ» سعودی منتشر شده او را غیر متخصص معرفی نموده. احمد الکاتب گفتند: «متخصص نبودن کلمه ایست افتراضی که سر و ته آن مشخص نیست. و در حقیقت متخصص آن است که موضوع را کنکاوش می کند و پس از بحث و بررسی های طولانی دلیل ها و نتایج خود را تقدیم می دارد، و همه را به آنچه بدان دست یافته قانع می سازد».

ایشان در ادامه گفتند که: «در حوزه های علمیه هیچ تخصصی در این زمینه نیست، چرا که در حوزه چیزی بنام بحث و بررسی در تاریخ و یا در اصول مذهب شیعه وجود ندارد. و همه علماء می گویند که در این زمینه تقلید جائز نیست!».

امامت الهی و مهدی منتظر:

احمد الکاتب روی این نقطه که امامت و مهدی منتظر از نکاتی هستند که می تواند مورد بحث و بررسی قرار گیرد تأکید داشته، در اشاره گفت که آقای آیت الله علی سیستانی نیز بر این عقیده اند که هیچکدام از این دو مورد از اصول شیعه نیست.

ایشان گفتند که در مورد وجود زنده امام دوازدهم و اینکه ایشان ظهور خواهند کرد تا مردم را از بدبختی ها و منجلا ب فساد رهانیده حکومت اسلامی تشکیل دهند، مفکوره ای که اساس عقیده امامت را تشکیل می دهد سالها بحث و بررسی کرده و بدین نتیجه دست یازیده که همه این قصه ساختگی است و هیچ پایه و اساسی ندارد.

ایشان در ادامه عرائض خود گفتند که: کتابهای اولیه شیعه در قرنهای سوم و چهارم و پنجم هجری بر این اتفاق است که مفکوره امام زمان افتراضی و خیالاتی است، و هیچ دلیل و برهانی بر ولادت او نیست. همه آقایان «المرتضی» و «العمانی» و دیگران

می‌گویند که: «ما با دلیل‌های عقلی وجود این انسان را فرض می‌کنیم. و هیچ دلیل و برهان تاریخی و علمی درستی بر وجود او نداریم».

دانشمند برجسته شیعه معاصر آقای احمد الکاتب گفتند که: فرضیه امامت الهی که بر پایه عصمت و غیبت او بنا نهاده شده، نظریه سیاسی اهل بیت نیست، این تئوری ساخته و پرداخته متکلمین بوده و به اهل بیت بزور و بهتان نسبت داده شده است.

ایشان بدین نقطه نیز اشاره کردند که نتایجی که ایشان بدان دست یافته‌اند در رده‌ی دوم پیشرفت‌های سیاسی و مثبت بسیاری است که در حال حاضر در دنیای شیعه به وجود آمده است قرار می‌گیرد. شیعه معاصر دموکراسی را اختیار نموده و ولایت فقیه در ایران سعی دارد که به گونه‌ای بین شوری و دموکراسی پیوندی نوین ایجاد کند تا در سایه آن «امامت» ملت اختیار شود نه اینکه امام از سوی خدا بر منصب قدرت حائل آید! یا اینکه عصمت و یا از نوادگان حضرت علی بودن از شرط‌های انتخاب او قرار گیرد. و بدینصورت دروازه امامت به روی همه باز است.

شایعه ضربه زدن عمر به فاطمه زهراء:

ایشان به یکی از نتایجی که بدان دست یافته‌اند اشاره داشته روشن ساختند که: شایعه شکستن عمر سینه دختر رسول اکرم ﷺ فاطمه زهراء، و سقط شدن جنین ایشان در هنگام بیعت گرفتن برای خلافت ابوبکر الصدیق پس از وفات رسول خدا ﷺ هیچ دلیل و مدرک تاریخی و واقعی ندارد.

و گفتند: «این افسانه‌ای است که در قرن دوم ساخته و پرداخته شد و با مرور زمان کم‌کم شاخ و برگ گرفت، تا اینکه یک کلاغ چهل کلاغ شد. و برخی از قصه پردازان سنی آن را تکرار کردند، و هیچ اثری از آن در کتابهای مؤرخان و محققان اهل سنت نیست. و با گذشت زمان، برخی از دروغ پردازان شیعه در قرن چهارم و پنجم هجری آن را گرفته شاخ و برگ دادند، تا بدینصورت افسانه‌ای و خرافاتی کنونی به بازار آمد».

و در حقیقت این دسیسه و نیرنگی بود برای نجات دادن تئوری «امامت الهی» که بیعت حضرت امام علی با هر یک از خلیفه‌های پیشین خود ابوبکر صدیق - پدر زن رسول اکرم - و عمر فاروق - پدر زن دیگر رسول اکرم - و عثمان ذی النورین - داماد پیامبر اکرم - آن را از ریشه بر می‌کند. چرا که اگر چنانچه این فرضیه حقیقت می‌داشت هرگز حضرت علی علیه السلام نمی‌توانست با آن‌ها بیعت کند.

آنها با این قصه ساختگی خواستند بگویند که این بیعت با زور از امام علی علیه السلام - شیر خدا و فاتح خیبر! - پس از حمله به خانواده‌اش و شکستن سینه فاطمه زهراء گرفته شد! آقای کاتب در ادامه گفتند: «از این قصه ساختگی هیچ اثری در کتاب‌های عمده و اساسی و قابل اعتماد شیعه نمی‌یابی. بطور مثال، آقای کلینی در کتابش «الکافی» هیچ یادی از آن ننموده، در حالیکه او کتاب «سلیم بن قیس الهمالی» - را که ادعاء سوزاندن عمر در خانه فاطمه و زدن ایشان و اسقاط جنینش به آن نسبت داده می‌شود - را بخوبی مطالعه کرده و در دسترش بوده است.

ایشان بدین نقطه نیز اشاره داشتند که روابط اجتماعی و خانوادگی در سطح بسیار عالی و خوبی که بین حضرت امام علی علیه السلام و خلیفه دوم حضرت عمر بن الخطاب بوده خود نشانگر دروغ بودن این افسانه است. این روابط تا جایی محترمانه و دوستانه و نزدیک بود که حضرت امام علی با کمال خوشحالی جگر گوشه و دختر نازنینش از دامن دختر رسول اکرم صلی الله علیه و آله (فاطمه الزهراء) که «ام کلثوم» نام داشت را به عقد ازدواج خلیفه دوم حضرت عمر بن الخطاب در آوردند.

بعد از این آیا تصور می‌رود که آن صحابی و یار بزرگوار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خدای ناخواسته جگر گوشه‌ی رسول خدا و مادر خانمشان را چنین مورد ضرب و شتم قسرار دهند؟!.

این افسانه‌ای است که هیچ عاقلی نمی‌تواند آن را قبول کند! و ایشان بر این نقطه نیز تأکید داشتند که شیخ مفید که از بارزترین دانشمندان و علماء

شیعه است کتاب «الهلالي» را دروغ و موضوع و ساختگی دانسته و گفته که در این کتاب تحریفات بسیاری روی داده، غیر قابل اعتماد بوده و هیچ ارزش علمی و تاریخی ندارد. و این سخن همه محققان و پژوهشگران شیعه است.

جناح راست شیعه صفوی:

ایشان علمبرداران این قصه خرافاتی را «جناح راست» و یا بگفته‌ی دکتر علی شریعتی «شیعه صفوی» نامید، و اضافه کرد که این‌ها بازتابی منفی در جامعه دارند. و با دید منفی و تارشان به عمر بن الخطاب می‌نگرند. و بدینوسیله رهبریت دوگانگی جامعه اسلامی و شعله‌ور ساختن آتش دشمنی بین شیعه و اهل سنت را در دست دارند.

این دشمنی ساختگی و خیالاتی که در حقیقت ما امروزه بدان هیچ نیازی نداریم و بر عکس جهان اسلام امروز بیش از هر روز دیگر نیازمند وحدت و همبستگی و براندازی این سدهای راه و کنار زدن این خرافات و اسطوره‌هاست.

آقای احمد الکاتب در سال ۱۹۵۳ میلادی (۱۳۳۲ خورشیدی) در شهر کربلای عراق چشم بجهان گشود. و در مورد زندگیش می‌گوید که مادرش او را آماده می‌ساخت تا سربازی جان بکف باشد در لشکر مهدی منتظر، و یکی از ۳۱۳ یاران راستگو و مخلص ایشان که شرط ظهورشان هستند، باشد.

ایشان در گفتگویشان با «العربیة - نت» بصراحت گفتند که، قبل از دست یافتن به این نتایج دقیق و علمیشان در این قضیه بسیار تعصب داشتند: تنها ۱۴ سال داشتم که وارد حوزه علمیه شدم. بیش از ۲۵ سال فقه را تدریس کردم. و قبل از رسیدن به این نتایج علمی و دقیق بیش از ۱۵ کتاب تألیف کردم که بارزترین آن کتاب -ده منهای یک می‌شود: صفر!- است که در آن سعی کرده‌ام بگویم، اگر ما فرضیه امامت را از دین بر داریم چیزی از دین باقی نخواهد ماند! و در سال ۱۹۷۴م آن را منتشر ساختم و پس از آن بارها بچاپ رسید. و من پایه گذار حرکت شیعه امامی در سودان هستم. و در راستای دعوت و تبلیغ بسوی فکر شیعه امامی سالهای متمادی از زندگیم را صرف نمودم. و اخیرا

به یاری خداوند متعال و با توفیق بدو به این نتایج حساس و دقیق علمی دست یافته‌ام که برنامه زندگی و دیدگاهم را به کلی تغییر داده، و آن را شاه‌راهی می‌بینم در راستای وحدت و همبستگی اسلامی و فروپاشی بدعتها و خرافات و کشیدن گلیم از زیر پای دلالان و تاجران دین!

دبی - فراج اسماعیل

رد حدیث جوینی در مورد کشته شدن حضرت فاطمه به دست حضرت عمر

نویسنده: محمد باقر سجودی

شبهه شیعه

یکی از دلیل‌های شیعیان برای اثبات مصیبت‌های وارده بر حضرت زهرا (سلام الله علیها) و شهادت آن بانوی گرامی، روایتی است که، صدر الدین، ابوالمجامع جوینی در کتاب معتبر فرائد السمطين آورده است. وی در این کتاب می‌نویسد: روزی پیامبر ﷺ نشسته بود، حسن بن علی ﷺ وارد شد، دیدگان پیامبر که بر حسن افتاد، اشک آلود شد، سپس حسین بن علی بر آن حضرت وارد شد، مجدداً پیامبر گریست. در پی آن دو، فاطمه و علی ﷺ بر پیامبر وارد شدند، اشک پیامبر با دیدن آن دو نیز جاری شد، از پیامبر علت گریه بر فاطمه را پرسیدند، فرمود:

«وَأَنِّي لَمَّا رَأَيْتُهَا ذَكَرْتُ مَا يُصْنَعُ بِهَا بَعْدِي كَأَنِّي بِهَا وَقَدْ دَخَلَ الذُّلُّ فِي بَيْتِهَا وَانْتَهَكَتْ حُرْمَتُهَا وَغَضِبَتْ حَقُّهَا وَمُنِعَتْ إِرْثُهَا وَكُسِرَ جَنْبُهَا [وَكُسِرَتْ جَنْبُهَا] وَأُسْقِطَتْ جَنْبُهَا وَهِيَ تُنَادِي يَا مُحَمَّدَاهُ فَلَا تُجَابَ وَتَسْتَعِيْثُ فَلَا تُغَاثُ... فَتَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يَلْحَقُنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَتَقْدَمَ عَلَيَّ مُحْزُونَةً مَكْرُوبَةً مَغْمُومَةً مَغْصُوبَةً مَقْتُولَةً. فَأَقُولُ عِنْدَ ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ مَنْ ظَلَمَهَا وَعَاقِبَ مَنْ غَضَبَهَا وَذَلَّلَ مَنْ أَذَلَّهَا وَخَلَدَ فِي نَارِكَ مَنْ ضَرَبَ جَنْبَهَا حَتَّى أَلْقَتْ وَلَدَهَا فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ عِنْدَ ذَلِكَ آمِينَ». «زمانی که فاطمه را دیدم، به یاد صحنه‌ای افتادم که پس از من برای او رخ خواهد داد، گویا می‌بینم ذلت وارد خانه او شده، حرمتش پایمال گشته، حقش غصب شده، از ارث خود ممنوع گشته، پهلوی او شکسته شده و فرزندی را که در رحم دارد سقط شده، در حالی که پیوسته فریاد می‌زند: وا محمداه! ولی کسی به او پاسخ نمی‌دهد، کمک می‌خواهد، اما کسی به

فریادش نمی‌رسد. او اول کسی است از خاندانم که به من ملحق می‌شود، و در حالی بر من وارد می‌شود که محزون، نالان، غمگین، حقش غصب و شهید شده است. در آن حال عرض می‌کنم: خدایا لعنت کن هر که به او ستم کرده، کیفر ده هر که حقش را غصب کرده، خوار کن هر که خوارش کرده و در دوزخ مخلد کن هر که به پهلویش زده تا این که فرزندش را سقط کرد، و ملائکه آمین گویند». الجوینی، ابراهیم بن محمد بن مؤید (متوفای ۷۲۲هـ)، فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۴-۳۵، ناشر: مؤسسة المحمودی - بیروت، ۱۴۰۰هـ.

روایت جوینی ثابت می‌کند که خانه فاطمه زهرا (سلام الله علیها) مورد هجوم واقع شده، حرمت وی شکسته شده، حقش غصب شده، بازویش شکسته شده و.... برخی ادعا می‌کنند که جوینی حاطب لیل بوده و روایت وی ارزشی ندارد. ما صحت و سقم این مطلب را بررسی می‌کنیم. ابن حجر عسقلانی در الدرر الكامنة می‌نویسد: «إبراهیم بن محمد بن المؤید بن حمويه الجويني... وله رحلة واسعة وعني بهذا الشأن وكتب وحصل وكان دينا وقورا مليح الشكل جيد القراءة وعلى يده اسلم غازان... قال الذهبي كان حاطب ليل جمع أحاديث ثنائيات وثلاثيات ورباعيات من الأباطيل المكذوبة وقال في المعجم المختص شيخ خراسان وكان حسن الصحبة ذا اعتناء بهذا الشأن وعلى يده أسلم غازان ومات سنة ۷۲۲ هـ بالعراق». «إبراهیم بن محمد بن مؤید بن حمويه جوینی... سفرهای علمی زیادی داشت و به آن اهمیت می‌داد و آثاری هم نوشت، آدمی متدین، باوقار و خوش صورت بود، غازان پادشاه تاتارها به دست وی مسلمان شد. ذهبی درباره وی می‌گوید: احادیثی را که دو، سه و چهار موضوع در آن آمده، جمع می‌کرد که همه از اباطیل و دروغ بودند. و در کتاب معجم المختص می‌گوید: شیخ خراسان و خوش مجلس بود که به دست وی غازان مسلمان شد و در سال ۷۲۲ هـ ق در عراق مرده است».

معنای حاطب لیل: شمس الدین سخاوی در فتح المغیث، معنای حاطب لیل را به نقل از شافعی این گونه می‌نویسد: «وعن الشافعي قال مثل الذي يطلب الحديث بلا إسناد كمثل حاطب ليل». «کسی که حدیث و سخنی را بدون سند نقل می‌کند، می‌گویند: او مانند حاطب لیل است». السخاوی، شمس الدین محمد بن عبد الرحمن (متوفای ۹۰۲هـ)، [فتح

المغيث شرح ألفية الحديث: ج ۳، ص ۴، ناشر: دار الكتب العلمية، لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۳هـ. شعیب الأرناؤوط، محقق کتاب سیر اعلام النبلاء [«حاطب لیل» را این گونه معنا کرده است: «یقال: فلان حاطب لیل، أي: يتكلم بالغث والسمين كمن يحطب ليلاً، فيحطب الحيد والردي، وهو في المحدثين من لا يميز صحيح الحديث من ضعيفه. حاطب لیل». یعنی: «کسی که خوب و بد را درمی آمیزد، همانند کسی که شب هیزم جمع می کند که در نتیجه خوب و بد را با هم می چیند، شخص مزبور در میان راویان حدیث کسی است که حدیث صحیح را از ضعیف تشخیص نمی دهد». در تاج العروس در باره معنای حاطب لیل می گویند:

«يقال للمُخَلِّط في كلامه أو أمره حاطب ليل، معناه أنه لا يَتَفَقَّد كلامه كالحاطب بالليل الذي يحطب كل رديء وجيد لأنه لا يُبصر ما يجمع في حبله». «به کسی که در کلام و یا کارش خوب و بد را درهم آمیخته باشد حاطب لیل می گویند، یعنی همانند کسی که در شب هیزم جمع می کند و نمی تواند بفهمد که چه چیزی جمع می کند، خوب و بد را در هم می آمیزد». الأزهري،

جواب اهل سنت:

شیعه این همه صفحه را در اینجا سیاه کرده تا ثابت کند که بنا بر حدیثی که جوینی در کتاب فرائد السیطین نوشته فاطمه کشته شده و بمرگ خود نمرده است. یک روش شیعه این است که با پرگویی سعی می کند طرف مقابل را خسته کند و ناحق را حق جلوه دهد.

اما جواب این شبهه:

یک مکر علمای شیعه این است که می گویند، چون فلان سنی در کتابش فلان حرف را در تایید ما نوشته پس مذهب ما حق است! بعد برای مؤثر کردن مکر خود می گویند که آن سنی از علمای طراز اول اهل سنت است!.

اما جواب ما بر این مکر:

اولاً: هیچ سنی نمی‌تواند بگوید عمر ظالم و قاتل حضرت فاطمه بود و در همان حال سنی باقی بماند! یا بقول شما در همان حال از علمای طراز اول اهل سنت هم باشد. همانطور که هیچ شیعی نمی‌تواند بگوید علی ظالم و قاتل فاطمه بود و در همان حال شیعه باقی بماند.

اگر ما بگوییم فلان عالم شیعی گفته که حضرت علی، پهلوی فاطمه را شکسته او را کشته شما به حرف ما نخواهید خندید؟ شما آن عالم را بعنوان یک عالم بزرگ شیعی قبول خواهید کرد؟! خب ما هم از حرف شما به خنده می‌افتیم!

شاید بگویید که در دنیا یک عالم شیعی نیست که بگوید علی ظالم بود در جواب می‌گوییم در دنیا یک عالم سنی هم نیست که بگوید عمر ظالم بود! اگر بگویید پس حدیث جوینی را چگونه جواب می‌دهید؟

عرض می‌کنیم که قصه کوتاه!! هر کس گفت که عمر ظالم و قاتل فاطمه است او سنی نیست! بلکه شیعه است!

لذا با این حساب من حکم شیعه بودن و منافق بودن جوینی را صادر می‌کنم! شما برو در دنیا بگرد اگر کسی از سنی‌ها به این حکم من اعتراض کرد آنوقت بگو جوینی از علمای بزرگ اهل سنت است! به این حرف من فقط شیعه اعتراض می‌کند و این خود دلیل است بر بد بود جوینی.

آقای جوینی در قرن هشتم زندگی می‌کرد.

آیا این حدیث که ۸ قرن پنهان بوده در قرن هفتم وقتی که مغول‌ها به کمک شیعه‌ها کتابخانه‌های بغداد را می‌سوزاندند پیدا شده؟! یا از جعلیات جوینی است؟

در عصر جوینی شیعه‌ها به خاطر کمک به مغولان به مناصب عالی دست یافته بودند. و جوینی یا شیعه بوده یا یک صوفی که از شیعه‌ها ترسیده و خواسته آن‌ها را راضی کند. او گمراه یا یک منافق است که لباس سنی‌ها را پوشیده.

این چه معنی دارد که یکی ادعای مسلمانی کند در همان حال معتقد باشد که حضرت

محمد ظالم بوده؟!.

این چه معنی دارد که یکی مدعی باشد عالم سنی است و در همان حال بگوید: عمر قاتل بوده؟!.

این هیچ معنی ندارد جز اینکه عالمان شیعه می‌خواهند با این مکر پیروان خود را بفریبند.

همین جوینی را مسلمانان ۷ قرن نمی‌شناختند و بعد از آنکه در قرن هشتم کتاب خود را نوشت تمام مسلمانان او را مردود می‌دانند و فقط شیعه‌ها او را حلوا حلوا **می‌کنند**. وزارت ارشاد اسلامی ایران کتاب او را چاپ می‌کند.

جوینی در قرن هشتم میزیسته معقول نیست که حدیثی را دست اول، در کتاب خود نقل کند که در قوطی هیچ عطاری نیست.

گر این یک حدیث و فرموده رسول الله است چرا در کتب پیشین نیست؟ آیا ما شیعه هستیم که مهمترین کتاب حدیث ما ۳۰۰ سال پیش آنهم در ۱۱۰ جلد نوشته شده باشد؟! (منظورم بحارالانوار تالیف محمد باقر مجلسی ست).

شاید بگویید شیعه ۱۱۰ جلد کتاب حدیث تالیف شده در قرن دوازدهم را قبول دارد شما سنی‌ها چرا یک حدیث ساخته شده در قران هشتم را قبول نمی‌کنید.

در جواب باخنده می‌گوییم حدیث که نان نیست که شما بسازید حدیث باید سند داشته باشد و در قرن سوم تقریباً احادیث جمع آوری شده و درب آن بسته شد.

جوینی کتابی دارد به نام «فرائد السبتین فی فضایل المرتضی و البتول والسبطین» که در تهران چاپ می‌شود. امام ذهبی درباره‌اش گفته است که هیثم جمع کن در شب است، یعنی، خوب و بد را جمع آوری کرده و اباطیل دروغین را به نام حدیث در کتابش آورده است.

ابن حجر عسقلانی، او را صوفی می‌داند. او دوست محسن عاملی (عالم شیعی) بود و همواره انسان را از دوستش بشناسید.

یک مثل انگلیسی می‌گوید: بمن بگو رفیق تو کیست تا بگویم که تو کیستی؟

«مصحف فاطمه» چیست؟

پاسخ شیعه‌ها:

مصحف فاطمه (سلام الله علیها) کتابی است که به املاء جبرئیل و خط امیر المؤمنین علیه السلام نوشته شده و در آن تمامی حوادث و اتفاقات آینده عالم تا روز قیامت ثبت شده و چیزی در باره حلال و حرام در آن وجود ندارد.

این مطلب از روایات فراوانی استفاده می‌شود که ما به دو روایت بسنده می‌کنیم که با تدبر در همین دو روایت، به جواب تمام سؤالاتان خواهید رسید.

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ تَظْهَرُ الزَّانِدَةُ فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَعَشْرِينَ وَ مِائَةٍ وَ ذَلِكَ أَنِّي نَظَرْتُ فِي مُصْحَفِ فَاطِمَةَ (علیها السلام) قَالَ قُلْتُ وَ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا قَبِضَ نَبِيَّهُ صلی الله علیه و آله دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ (علیها السلام) مِنْ وَفَاتِهِ مِنَ الْحُزَنِ مَا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَرْسَلَ اللَّهُ إِلَيْهَا مَلَكًا يُسَلِّي عَمَّهَا وَ يُحَدِّثُهَا فَشَكَتَ ذَلِكَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالَ إِذَا أَحْسَسْتَ بِذَلِكَ وَ سَمِعْتَ الصَّوْتَ قُولِي لِي فَأَعْلَمْتُهُ بِذَلِكَ فَجَعَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَكْتُبُ كُلَّ مَا سَمِعَ حَتَّى أَتَيْتَ مِنْ ذَلِكَ مُصْحَفًا قَالَ ثُمَّ قَالَ أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ لَكِنْ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَكُونُ»^(۱).

«حماد بن عثمان می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم فرمود: در سال ۱۲۸ مخالفان مذهب و دعوت کنندگان به باطل اعلام وجود خواهند کرد. این موضوع را در مصحف فاطمه (سلام الله علیها) دیدم. پرسیدم: مصحف فاطمه چیست؟ فرمود: با فوت رسول خدا صلی الله علیه و آله غم و اندوه فراوان فاطمه را فرا گرفت که اندازه آن را خدا می‌داند. به همین جهت خداوند فرشته‌ای را نزد فاطمه

فرستاد تا با هم سخن شدن با وی غم و اندوهش زدوده شود. فاطمه (سلام الله علیها) جریان را به علی علیه السلام گزارش کرد علی علیه السلام فرمود: هر وقت آمدنش را احساس نمودی و صدایش را شنیدی به من خبر بده. فاطمه آمدن فرشته را به علی علیه السلام خبر داد. علی علیه السلام آنچه را می شنید می نوشت تا در نهایت همانند کتابی کامل گردید.

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: در این کتاب از حلال و حرام چیزی نیست، بلکه آنچه در آن دیده می شود دانش و آگاهی از حوادث و اخبار آینده است.

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِثَابٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنِ الْجُفْرِ... قَالَ فَمُصْحَفُ فَاطِمَةَ (عليها السلام) قَالَ فَسَكَتَ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ إِنَّكُمْ لَتَبْحَثُونَ عَمَّا تُرِيدُونَ وَ عَمَّا لَا تُرِيدُونَ إِنَّ فَاطِمَةَ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ خَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ يَوْمًا وَ كَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا وَ كَانَ جَبْرِئِيلُ عليه السلام يَأْتِيهَا فَيُحْسِنُ عَزَاءَهَا عَلَى أَبِيهَا وَ يُطِيبُ نَفْسَهَا وَ يُخْبِرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَ مَكَانِهِ وَ يُخْبِرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا وَ كَانَ عَلِيٌّ عليه السلام يَكْتُبُ ذَلِكَ فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلام»^(۱).

«أبو عبیده می گوید: بعضی از شیعیان از امام صادق علیه السلام سؤالاتی کردند، از جمله سؤال کردند: مصحف فاطمه چیست ؟ حضرت مدتی سکوت کرد و سپس فرمود: شما از آنچه می خواهید و نمی خواهید بحث می کنید (یعنی بعضی از پرسش ها به قصد فهمیدن نیست یا به درد نمی خورد) فاطمه بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله هفتاد و پنج روز در دنیا بود و از فراق پدر بسیار اندوهگین بود. جبرئیل علیه السلام محضرش می آمد و او را در مرگ پدر تسلیت می داد و خوشحالش می کرد و غم و اندوهش را تخفیف می داد و از احوال و مقام پدرش خبر می داد و سرگذشت اولادش را پس از او برایش می گفت و علی علیه السلام آن مطالب را می نوشت که مجموع آن نوشته ها مصحف فاطمه علیها السلام شد».

گروه پاسخ به شبهات

پاسخ سنی‌ها:

این حدیث شیعه‌ها دروغ است چون:

اولاً: قرآن ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ﴾ [الأنعام: ۵۰].

«بگو: من نمی‌گویم خزاین خدا نزد من است، و من، از غیب آگاه نیستم»!

اما دقت کنید که بنا بر حدیث فوق، شیعه اعتقاد دارد، علی و فاطمه از همه اخبار

آینده با خبر بودند

و یا این آیه را ببینید:

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْثَرْتُ

مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [الأعراف: ۱۸۸].

«بگو: من مالک سود و زیان خویش نیستم، مگر آنچه را خدا بخواهد، (و از غیب و اسرار

نهان نیز خبر ندارم، مگر آنچه خداوند اراده کند)، و اگر از غیب باخبر بودم، سود فراوانی برای

خود فراهم می‌کردم، و هیچ بدی (و زیانی) به من نمی‌رسید، من فقط بیم‌دهنده و

بشارت‌دهنده‌ام برای گروهی که ایمان می‌آورند».

و آیات در این باره زیاد است پس این عقیده شیعه با قرآن در تضاد است.

دوم: اینکه شیعه می‌گوید:

«مصحف فاطمه (سلام الله علیها) کتابی است که به املاء جبرئیل و خط امیر

المؤمنین علیه السلام نوشته شده و در آن تمامی حوادث و اتفاقات آینده عالم تا روز قیامت ثبت

شده».

یک دروغ ناممکن است.

یعنی اگر حضرت علی می‌خواست، فقط نوشته‌های روزنامه کیهان، که در زمان او

اخبار آینده بود، را با دست بنویسد ۷۵ روز عمر فاطمه کفاف نمی‌داد که فقط علی اخبار یک روزنامه را بنویسد چه برسد به همه اخبار آینده در همه روزنامه‌ها.

(چون فاطمه بعد از وفات پیامبر فقط ۷۵ روز زنده بود)

و خیلی از اخبار در روزنامه‌ها نمی‌آید.

و خیلی از خبرها بصورت فیلم و عکس است.

پس حجم مصحف فاطمه از حجم خانه علی بزرگ‌تر بود.

مگر آنکه معتقد باشیم علی علیه السلام کامپیوتر داشته.

سوم: و باز شیعه می‌گوید جبریل اخبار را می‌آورده تا فاطمه خوشحال شود

در حالیکه اخبار آینده از نظر شیعه خیلی شوم بوده.

دوازده امام کشته شدند با این اخبار فاطمه هرگز خوشحال نمی‌شده.

پس شیعه دروغ‌های عجیب می‌گوید.

شیعه حتی نمی‌تواند مسئله را ماست مالی کند و بگوید در مصحف فاطمه فقط اخبار مهم، درج است.

نمی‌تواند این را بگوید چون اگر چنین بگوید یک نقص را برای امامان خود ثابت کرده

و ثابت می‌شود که امام‌های شیعه از جزئیات امور خبر ندارند و شیعه این را نمی‌پسندد که امامش چیزی از الله کم‌تر بداند.

اما حتی علی اگر تتر اخبار مهم را می‌نوشت ۷۵ روز که سهل است ۷۵ سال عمر هم کفاف نمی‌کرد.

چهارم: فرض کنیم که جبریل تمام اخبار آینده را برای فاطمه علیه السلام گفته باشد.

و فرض کنیم فاطمه در ۷۵ روز آخر عمر خود نه بچه داری کرده باشد نه شوهرداری،

نه به دیدن فامیل‌ها رفته باشد، نه غذا پخته باشد نه با ابوبکر بر سر فدک دعوا کرده باشد

و نه پهلویش شکسته شده و نه بیمار شده باشد و نه رفته باشد خانه انصار تا برای علی

بیعت بگیرد و فرض کنیم تمام احایث شیعه در آن باره‌ها دروغ باشد)..... و فقط و فقط نشسته باشد و به حرفهای جبرئیل درباره آیتده گوش داده باشد. این محال است که گوش‌های او بتواند در مدت ۷۵ روز تمام اخبار آیتده را بگیرد. شیعه وقتی که دروغ می‌گفته متوجه این نکته نشده. شیعه خجالت نمی‌کشد.

اصل قضیه چیز دیگری است:

علمای شیعه در آرزوی این هستند که کتاب آسمانی جدیدی بیاورند و قرآن را ملغی کنند. البته پیشینیان این‌ها این آرزو را بگور بردند و آیندگان این‌ها نیز به گور خواهند برد این آرزوی شوم را....

مصائب حضرت زهرا چه بود؟

کسی نیست پرسد مگر گفتنی در مورد حضرت زهرا کم است که همه هم و غم ما این شده است که تنها به طرح مصائبی پردازیم که نه تنها مسلّم نیست بلکه افشاندن تخم کینه و نفرتی است که جز ایجاد شکاف عمیق عاطفی و اعتقادی در بین مسلمانان محصولی دیگر به بار نمی‌آورد.

اهل منبر و مداحان ما چرا به این موضوع نمی‌پردازند که دلیل اینکه قرآن کریم آیه تطهیر، ﴿هَلْ أَتَىٰ﴾ و ﴿ذَوِی الْقُرْبَىٰ﴾ را در مورد حضرت فاطمه و دیگر پنج تن نازل فرمود است چیست؟ چرا خداوند در قرآن کریم حضرت ایشان را، در آیه مباهله، سمبل زن مسلمان معرفی کرده است؟ فاطمه چرا فاطمه شد و مورد توجه خدا و رسول و ولی خدایش قرار گرفت؟ آیا به خاطر شخصیت عرفانی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و حق طلبی او نبود؟ پس چرا ما تنها او را دختر پیامبر ﷺ معرفی می‌کنیم؟ به نظر ما شخصیت فاطمه، نقش اصلی را در فاطمه شدن او داشت و نه دختر پیامبر بودن او، چون پیامبر صلی الله علیه وسلم دختران دیگر هم داشت.

اساس شخصیت حضرت فاطمه مصیبت‌های وارده بر ایشان هم نبود که بیشترین بخش ذکر ایشان در مجالس ما به این موضوع اختصاص داده شده است. البته اگر مصیبتی بر این عزیز وارد شده باشد، در حدی که اطمینان داریم، باید متذکر آن بشویم و نسبت به آن معترض باشیم. ولی نه اینکه برای گرم کردن مجالس خود هر آنچه گفته‌اند و از هر جا که گفته‌اند بدون تحقیق ما هم مقلدانه و کورکورانه تکرار کنیم و حتی چیزی هم بر آن بیفزاییم. در هر صورت ما در اینجا در صدد هستیم تا با تحقیقی تاریخی به مصائب حضرت زهرا پردازیم و حد آن را روشن کرده و پرسش‌هایی که در این زمینه مطرح است را مورد بحث قرار دهیم.

اصل ماجرا از اینجا شروع شده است که در کتابی به نام اسرار آل محمد، منسوب به شخصی به نام سلیم بن قیس، متوفای سال ۷۶ هجری که از یاران امیر المومنین محسوب می‌شده آمده است که: به دنبال فوت رسول خدا ﷺ و ماجرای سقیفه و بیعت مردم با ابوبکر، علی با برخی دیگر از یاران خود در خانه ماند و حاضر به بیعت با ابوبکر نشد. ابوبکر قنغد و عمر را برای آوردن علی فرستاد تا از وی بخواهند تا ایشان نیز با او بیعت کند. عمر به همراه یاران خود به در خانه فاطمه آمد و فریاد کشید: در را باز کنید. فاطمه از باز کردن در خوداری کرد. عمر فریاد کشید: اگر در را باز نکنید خانه را آتش می‌زنم. زهرا فریاد کشید که آیا از خدا نمی‌ترسی؟ عمر آتش خواست و در خانه را شعله‌ور ساخت. در را فشار داد و آن را باز کرد و داخل شد. فاطمه فریاد کشید و عمر با غلاف شمشیر به پهلوی حضرتش زد. زهرا با فریادی دیگر از پدر خود یاد کرد. در این هنگام عمر با تازیانه به بازوی او زد. فاطمه باز فریاد کشید. ناگاه علی از جا برخاست و گریبان عمر را کشید و بر زمین زد و گفت: اگر نبود مقدری که از طرف خدا گذشته و عهده‌ی که پیامبر ﷺ با من نموده می‌دانستی که تو نمی‌توانستی به خانه من داخل شوی. عمر از دیگران کمک خواست و دیگران هم آمدند و بر سر علی ریختند و طنابی به گردن او انداخته او را کشیده و به مسجد بردند. فاطمه خواست تا از این کار عمر مانع شود. در این هنگام قنغد تازیانه‌ای به بازوی حضرت زد به طوری که جای آن مثل دستبندی بر جای ماند.^(۱) در نسخه‌ای دیگر اضافه شده است که قنغد علاوه بر تازیانه، فاطمه را بین در فشار داد که در اثر آن استخوان پهلوی ایشان شکست و جنین ایشان سقط شد.^(۲) در این کتاب از داستان فرو رفتن میخ در، در پهلوی حضرت زهرا که مشهور است ذکر می‌شود میان نیامده است.

این داستان امروز در عمق باورهای اقشار مختلف جامعه ما، اعم از عالم و غیر عالم،

۱- اسرار آل محمد: ص ۲۲۶-۲۲۹.

۲- پاورقی کتاب: ص ۲۲۸

روشنفکر و غیر روشنفکر فروز رفته است. به طوری که خدشه در آن گناهی نابخشودنی محسوب می‌شود. این در حالی است که بخش‌هایی از این داستان، آن هم به این سبک، هم از نظر محتوا و هم از نظر سند قابل مناقشه، نقد و بررسی جدی است و پرسش‌های بسیاری در مورد آن قابل طرح است. ما در اینجا به برخی از پرسش‌هایی که در این خصوص مطرح است اشاره می‌کنیم:

۱- آیا ممکن است در همان روزهای اولیه وفات پیامبر ﷺ نزدیک‌ترین یاران پیامبر با دختر یا فضیلتی مثل او که پاره تن رسول الله ﷺ بوده است، اینگونه رفتار کنند؟ این پرسش را روزی من از استاد خود، دکتر جعفر شهیدی پرسیدم و گفتم: با وجودی که عمر شخصیتی خشن و تند داشت ولی ادله تاریخی کافی برای این نوع اعمال که مشهور است وجود ندارد، آیا ممکن است ماحصل تربیت بیست و سه ساله پیامبر ﷺ این باشد که نزدیک‌ترین اصحاب ایشان با دختر پیامبر خود چنین کنند؟ ایشان در پاسخ گفت: «فلانی تو چه دانی که قدرت و سیاست چیست؟! در سیاست هیچ چیز بعید نیست و هیچ چیز غیر ممکن نیست». شاید بیست سال پیش این پاسخ برای من قابل قبول نبود ولی در این مدت چیزهایی را به چشم خود، از به ظاهر مومنان دیدم، که این کلام را امروز بسیار قابل قبول‌تر می‌کند. البته با این حال در مسائل تاریخی نمی‌توان با احتمالات ذهنی و حب و بغض‌ها حرکت کرد و نظر داد و چیزی که ادله تاریخی کافی برای آن نیست به کسی نسبت داد.

۲- اگر آنچه در این کتاب آمده است درست باشد، چرا علی با آن شجاعت بی‌نظیر، در مورد آن همه خشونت و وحشیگری که در مقابل چشمان او انجام گرفت به امر واجب دفاع از ناموس و حریم خصوصی خود عمل نکرد و عکس العمل جدی از خود نشان نداد و حتی بعد از این حادثه هم برای همیشه سکوت کرد؟

ظاهراً داستان پرداز به خوبی از پرسش و نقد یاد شده آگاه بوده است و قبل از طرح آن توسط دیگران، خود دلیل عدم دفاع امام از حریم خصوصی خود را به مقدرات الهی و

عهد و پیمانی نسبت داده است که علی با رسول خدا ﷺ بسته بوده است. در این صورت باز این سوال مطرح می‌شود که آیا این قابل قبول است که خداوند چنین وحشیگری را نسبت به دختر پیامبر مقدر کرده باشد؟ و یا رسول خدا ﷺ با علی پیمان بسته باشد که اگر دختر محبوبش را شکنجه کردند او تنها نظاره گر باشد و به تکلیف خود عمل نکند و حتی برای همیشه سکوت پیشه کند؟ فایده این پیمان و سکون و سکوت چه بود؟ آیا این پیمان خصوصی بود یا دیگران نیز باید به این پیمان عمل کنند؟

۳- آیا کتاب اسرار آل محمد از نظر علمای شیعه، کتاب معتبری است؟

از قدیم الایام بین علمای شیعه در مورد این کتاب و راویان آن اختلاف نظر وجود داشته است. برخی به علل و انگیزه‌هایی بر این کتاب و محتوای آن صحنه گذاشته و آن را مورد پذیرش قرار داده‌اند ولی برخی دیگر آن را نپذیرفته و مورد نقد جدی قرار داده‌اند، چون در این کتاب مطالب غیر قابل قبولی وجود دارد مثل این که امامان شیعه سیزده نفر هستند. یا محمد بن ابی بکر به پدرش به هنگام مرگ سفارشات نمود، در حالی که او در آن زمان کودکی دو سال و نیمه بیش نبوده است.

در هر صورت از آنجا که این کتاب منبع اصلی غالب روضه‌هایی است که در مورد حضرت زهرا خوانده می‌شود باید مورد بحث جدی قرار گیرد. شیخ مفید متوفای ۴۱۳، که از بزرگان تاریخ اسلام، کلام و فقه شیعه است، این کتاب را به شدت مورد مناقشه قرار می‌دهد. او در کتاب ارشاد خود که اولین و بهترین کتاب جامع در زمینه تاریخ زندگی اهل بیت است از کتاب سلیم بن قیس چیزی نقل نکرده و اصولاً آن را بی اعتبار معرفی کرده و می‌کند.

او در مورد این کتاب می‌نویسد: کتاب سلیم غیر قابل اعتماد است و عمل به اکثر روایات آن جایز نیست. در آن جعلیات و تحریفاتی هست که متدینین سزاوار است از عمل به همه آن اجتناب ورزند: «هذا الكتاب غیر موثق به ولا يجوز العمل علی اکثره

وقد حصل فيه تخطيط وتدليس فينبغي للمتدين أن يجتنب العمل بكل ما فيه»^(۱).
عالم نقاد رجالی شیعه، ابن غضائری نیز در مورد این کتاب می‌نویسد: این کتاب مشهور است ولی اصحاب ما آن را جعلی می‌دانند و علایمی هم این نظر را تایید می‌کند. مشکل دیگر این کتاب سندهای متفاوت آن است که همه تنها به ابان ابن ابی عیاش بر می‌گردد. از سوی دیگر محتوای این کتاب را غیر عیاش نقل نکرده است و ابی عیاش نیز ضعیف است و شخصیت قابل اعتمادی ندارد^(۲).

علامه حلی نیز در کتاب رجال خود در مورد ابن ابی عیاش می‌نویسد: نظر من در مورد او سکوت است چون غضائری و شیخ طوسی وی را ضعیف توصیف کرده‌اند^(۳).
۴- آیا از خود ائمه در این موارد مصائب حضرت زهرا روایتی نقل نشده است؟
از میان کتاب‌های حدیثی معتبر مثل کتب اربعه تنها کلینی روایت ضعیفی نقل می‌کند که در آن از امام صادق و امام باقر نقل شده که فرموده‌اند: زمانی که کار را به دست گرفتند فاطمه یقه عمر را گرفت و پیش کشید و گفت به خدا سوگند اگر از رسیدن بلا به بی‌گناهان بیمناک نبودم خدا را سوگند می‌دادم و او را اجابت کننده می‌یافتی^(۴). در این روایت هیچیک از مسائل مطرح شده در کتاب سلیم وجود ندارد.

تعدادی روایت ضعیف از ائمه در کتب متأخر نقل شده است که به نظر می‌رسد همه آنان از همان کتاب اسرار آل محمد، منسوب به سلیم بن قیس نشأت گرفته باشد. به عنوان نمونه در کتاب کامل بهایی آمده است که امام جواد در کودکی به فکر فرو رفته بود. امام رضا از او می‌پرسند به چه می‌اندیشی؟ او می‌گوید: به مصائب مادرم زهرا (سلام الله علیها) به خدا سوگند که پیکر آن دو پلید را بیرون می‌آورم و آتش می‌زنم و

۱- تصحیح الاعتقاد: ص ۱۲۶.

۲- رجال ابن الغضائری: ج ۳، ص ۱۵۷.

۳- ص: ۲۰۷.

۴- حدیث ۳، ج ۲، ص ۳۵۸.

خاکسترشان را به باد می‌دهم و باز مانده شان را به دریا می‌ریزم^(۱). در این خبر از سویی سوگندی دروغ به امام نسبت داده شده است که به وقوع نپیوست و از سوی دیگر نبش قبر و آتش زدن مرده و به دریا ریختن بازماندگانی که در ماجرا دخالتی نداشته‌اند به امام معصوم نسبت داده‌است که اعمالی ناروا و حرام است. نه در اسلام و نه در هیچ شریعتی چنین مجازات و رفتاری علیه هیچ جنایتکاری مجاز دانسته نشده است و معلوم می‌شود که جاعل حدیث از فقه شیعه کاملاً بی اطلاع بوده است.

۵- اگر از ائمه علیهم‌السلام در این مورد چیز زیادی نقل نشده است آیا مواضع عملی ائمه شیعه در مورد مصائب ایشان به گونه‌ای بوده است که آن‌ها نیز آن را هم چون ما مهم تلقی کرده و دهه‌های عزاداری برای آن بر پا کنند؟

متأسفانه پاسخ منفی است مطالعه احادیث اهل بیت، نکات زیادی را در این زمینه در اختیار ما قرار نمی‌دهد. کلینی متوفای ۳۲۹ در کتاب اصول کافی در این مورد حدیث ضعیف و مرفوعی از امام سجاد نقل می‌کند که ایشان فرموده‌اند، امیر المومنین به هنگام دفن فاطمه گله کرده و خطاب به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: به زودی دخترت را ملاقات خواهی کرد و او در مورد همدست شدن اصحاب در ربودن حق ارثش به تو گزارش خواهد کرد^(۲). حضرت در این دعا چیزی در مورد آتش زدن خانه حضرت زهرا یا زدن او توسط اصحاب مطرح نکرده‌اند. امیر المومنین حتی در زمان حکومت خویش نیز مراسم عزاداری برای همسر خود و دختر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر پا نکرده‌اند و ذکر حوادث معروف در مورد آن را به میان نیاورده‌اند. این در حالی است که از ایشان نقدهای جدی نسبت به خلفای قبل نقل شده است ولی در این مورد بخصوص چیزی دیده نمی‌شود. از سوی دیگر علی رغم اینکه از اهل بیت در مورد مراسم گریه و عزاداری و مرثیه خوانی در مورد امام حسین زیاد نقل شده است ولی در خصوص عزاداری در مورد حضرت

۱- ص ۳۱۳.

۲- حدیث ۳، ج ۲، ص ۳۵۷.

فاطمه چیزی نقل نشده است.

۶- آیا عدم ذکر مصائب و عدم عزاداری اهل بیت و عدم توصیه به عزاداری در مورد مصائب حضرت زهرا از جانب آنان، جنبه تقیه نداشته و برای جلوگیری از تفرقه و گسترش کینه نسبت به دیگر مسلمانان نبوده است؟

چنین چیزی به نظر درست نمی‌آید ولی در صورتی که انگیزه عدم بیان یا عدم موضع گیری نسبت به این موضوع، حفظ وحدت و جلوگیری از گسترش کینه کشی مسلمانان بوده باشد این ضرورت امروزه به مراتب قوی‌تر است.

۷- مورخین در مورد مصائب حضرت زهرا (سلام الله علیها) چه گفته‌اند؟ آیا از گفته مورخین نمی‌توان مویدی بر نوشته‌های کتاب اسرار آل محمد یافت؟

مهمترین مورخین نزدیک به حادثه به لحاظ تاریخی عبارتند از [ابن هشام متوفای ۲۱۸، ابن قتیبہ متوفای ۲۷۶، بلاذری متوفای ۲۷۹، یعقوبی متوفای ۲۸۴، طبری متوفای ۳۱۰ مسعودی متوفای ۳۴۶ هجری که به ترتیب صاحب کتاب: سیرة النبوة، الاسیاسة و الامامة، انساب الاشراف، تاریخ یعقوبی، تاریخ طبری و مروج الذهب] هستند. گزارش این افراد در این موضوع مختلف است.

اول: در مورد بیعت علی با ابی بکر سه قول است یکی اینکه علی مثل بقیه به سرعت بیعت نمود. (قولی از تاریخ طبری) دیگر اینکه او پس از مقاومت اولیه بیعت کرد. (السیاسة والامامة، انساب الاشراف، تاریخ یعقوبی و تاریخ طبری) سوم اینکه او و هیچ یک از بنی هاشم تا فاطمه زنده بود با ابوبکر بیعت نکردند. [مروج الذهب].

در اینکه عمر و همراهان پس از نزدیک شدن به خانه علی با چه چیز مواجه شده‌اند سه گزارش متفاوت وجود دارد. مواجهه با علی، مواجهه با فاطمه و آمدن فاطمه به پشت در و خود داری از باز کردن در خانه.

حالت اول نقل قول از ابن عباس است که پس از بگو مگوی لفظی عمر با علی علیه السلام او

به همراه عمر برای بیعت به نزد ابوبکر رفت^(۱). در نظر دوم عمر به همراه شعله‌ای از آتش به در خانه آمد و با فاطمه مواجه شد. فاطمه به او گفت: آیا می‌خواهی خانه مرا آتش بزنی. او گفت بلی و در این کار همچون پدرت در امر دین جدی هستم. در این زمان علی آمد و بیعت کرد. او گفت: می‌خواستم تا قرآن را جمع نکرده‌ام بیرون نیایم^(۲). داستان مقاومت را ابن قتیبه در السیاسة و الامامة بیش از بقیه به تفصیل به آن پرداخته است. او در یک گزارش می‌نویسد: عمر به در خانه علی آمد و او از خارج شدن خود داری می‌کرد. عمر هیزم خواست و گفت خارج شوید در غیر این صورت خانه را آتش زده بر افراد آن خراب خواهم ساخت. کسی گفت فاطمه در بین آنهاست. او گفت اگر چه او باشد. پس علی علیه السلام از خانه خارج شد و بیعت کرد. او می‌خواست که تا قرآن را جمع نکند از خانه خارج نشود. ابن قتیبه در گزارشی دیگر می‌نویسد: عمر به ابوبکر گفت: چرا متخلف از بیعت را نمی‌گیری؟ ابوبکر قنفذ را برای این کار فرستاد ولی علی علیه السلام نیامد. باز عمر این سخن را تکرار کرد و او نیامد. عمر بلند شد و با جماعتی به سمت خانه علی آمد و در زد. فاطمه با شنیدن سخنان آنها فریاد برآورد که ای رسول خدا، ببین بعد از تو ما چه می‌کشیم. مردم دلشان سوخت، گریه کردند و باز گشتند. عمر و یارانش ماندند. پس علی خارج شد و به نزد ابوبکر آمد. به او گفتند: بیعت کن. او پرسید: اگر بیعت نکنم؟ گفتند در غیر این صورت گردن تو زده خواهد شد. ابوبکر ساکت بود. عمر گفت: چه امر می‌کن؟ ابوبکر پاسخ داد: تا علی کنار فاطمه است من با او کاری ندارم^(۳).

تا اینجا هیچ مورخی سخن از ورود عمر به خانه علی و فاطمه به میان نیاورده است. اما یعقوبی این را اضافه و می‌نویسد: با شنیدن خبر بیعت مردم با ابوبکر، علی بسیار

۱- انساب الاشراف: ج ۲، ص ۷۷۱.

۲- همان: ص ۷۷۰.

۳- ص: ۲۱۳-۲۷۶.

ناراحت شد. دوستانش همچون عباس و طلحه و زبیر در خانه علی اجتماع نموده بودند و از حضور در جلسات مربوط به بیعت با ابوبکر خودداری کردند. عمر با گروهی به در خانه علی آمد. او تهدید کرد که اگر برای بیعت بیرون نیاید خانه را آتش می‌زنم. یاران علی بیرون آمدند و با عمر به مشاجره پرداختند. سپس آن‌ها به درون خانه هجوم آوردند. فاطمه بیرون آمد و گفت: به خدا قسم اگر از خانه بیرون نروید مویم را برهنه ساخته و شما را نفرین خواهم کرد. «والله لتخرجنّ أو لا کشفنّ شعری ولا عجنّ إلى الله». این سخن باعث شد که آن‌ها از خانه بیرون رفتند^(۱).

بسیاری از مورخین اظهار پشیمانی ابوبکر در تعرض به خانه فاطمه را در آخر عمرش نقل کرده‌اند^(۲).

۸- اگر چنین است پس داستان سقط محسن چه می‌شود؟

طبیعی است کسانی که داستان را به صورت کامل از کتاب اسرار آل محمد پذیرفته‌اند برای ایشان فرزندی به نام محسن نیز قبول کرده‌اند ولی کسانی که آن را تنها در حد تهدید دانسته‌اند پذیرش سقط محسن در این حادثه را قابل قبول نمی‌دانند. شاید به همین دلیل است که شیخ مفید در کتاب ارشاد خود ذکری از مصائب حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) به میان نیاورده است ولی در بحث از تعداد فرزندان علی و فاطمه زهرا می‌نویسد: طایفه‌ای از شیعه معتقد است که فاطمه فرزندی به نام محسن داشته است که بعد از رسول خدا سقط شده است^(۳).

نتیجه اینکه عده‌ای در توجیه تهدید یا عمل عمر به این کار به سخن رسول خدا ﷺ استناد کرده‌اند که حضرت فرموده است که هر کس از جمع مسلمانان متفرق شد، خانه‌اش را آتش بزنید.

۱- ج ۱، ص ۵۲۷.

۲- تاریخ طبری: ج ۲، ص ۴۴۳؛ مروج الذهب: ج ۱، ص ۶۵۸.

۳- ج ۱، ص ۳۵۶.

باید در هر زمینه با علم و تحقیق سخن گفت و عمل نمود تا مبادا مشمول این آیات الهی شویم که در موردشان فرموده است: «ایشان را به این کار معرفتی نیست. جز گمان خود را پیروی نمی‌کنند، و در واقع، گمان در وصول به حقیقت هیچ سودی نمی‌رساند». ﴿وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ [النجم: ۲۸].

«بیشترشان جز از گمان پیروی نمی‌کنند ولی گمان به هیچ وجه آدمی را از حقیقت بی‌نیاز نمی‌گرداند. آری، خدا به آنچه می‌کنند داناست». ﴿وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾ [يونس: ۳۶].

چرا که خداوند متعال می‌فرماید: و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن، زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد. ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: ۳۶].

آیا ابوبکر، به گناه خود در رابطه با حمله به خانه فاطمه، اعتراف کرد؟

شیعه می‌گوید:

اهل سنت حدیث صحیح دارند که این امر اتفاق افتاده
اما عبد الرحمن دمشقیه، نویسنده معاصر وهّابی، می‌نویسد:
در روایت ابوبکر، نام داوود بن غُلوان بَجَلِی وجود دارد که بخاری، ابوسعید بن یونس، ابن حجر و ذهبی و عقیلی وی را منکر الحدیث می‌دانند. و این گفته دروغ است به دلایل زیر:

اول: روایت با سندهای دیگر نیز نقل شده است.

دوم: روایت با سندهای متعدد تقویت شده است.

یعنی این روایت با سه سند گوناگون نقل شده است. حتی اگر فرض کنیم که همه این اسناد مشکل داشته باشند، بازهم نمی‌توانیم از حجّیت آن دست برداریم، زیرا بر مبنای قواعد علم رجال اهل سنت، اگر سند روایت از سه عدد گذشت، حتی اگر همه آنها ضعیف باشد، یک دیگر را تقویت کرده و حجّت می‌شود،

سوم: شهادت عالمان اهل سنت بر صحت روایت

چهارم: سند روایت درست است

تنها اشکالی که به این روایت شده، منکر الحدیث بودن غُلوان بن داوود بود، این اشکال مردود است، چرا که ابن حبان شافعی که به اعتقاد برخی از بزرگان اهل سنت از متشدّین در توثیق است، علوان بن داوود را توثیق کرده، و منکر الحدیث بودن علوان بن داوود قابل اثبات نیست.

پاسخ اهل سنت:

ما یک مقاله ۲۵ صفحه ای شیعه‌ها را خلاصه کردیم، علمای شیعه در این ۲۵ صفحه، سند فقط یک حدیث را در کتب ما بررسی کرده‌اند بنام همتشان را!!

ولی یک سوال!

علمای شیعه که اینقدر خبره‌اند و روی حرف علمای متخصص ما در علم حدیث حرف می‌زنند، این‌ها چرا به خود زحمت نمیدهند تا احادیث مهم‌ترین کتاب‌های خود را تحقیق کنند و سره را از ناسره و صحیح را از ضعیف جدا کنند؟ ظاهراً که بسیار حوصله دارند و در صفحه صفحه کتاب‌های ما می‌گردند. ظاهراً راویان احادیث ما را اینطور میشناسند که ناوارد به امور خیال می‌کند که این محققین !!! شیعه، برادران دوقلوی راویان احادیث ما هستند.

اما آیا ای خواننده شیعه بنظر شما عجیب نیست که یک ایرانی نام کوچه پس کوچه‌های قاهره را بشناسد اما نام شهرهای مهم کشور خود مثل تبریز و اصفهان را نشناسد؟!.

ای خواننده شیعه آیا میدانی مهم‌ترین کتاب شیعه اصول کافی است. آیا می‌دانی تا حالا علمای شما در این کتاب تحقیقی نکرده‌اند و ما نمی‌دانم دقیقاً کدام احادیث کافی صحیح است تا در بحث با شیعه از آن‌ها استفاده کنیم؟ تکلیف اصول کافی دوجلدی که تا حالا معلوم نشده پس تکلیف بحارالانوار ۱۱۰ جلدی تا روز قیامت معلوم نخواهد شد. با این کارنامه، باز این مکاران می‌آیند درباره یک حدیث ما ۲۵ صفحه طولانی می‌نویسند و روی حرف آلبانی و ابن حجر و هیشمی و ذهبی حرف می‌زنند درست مثل اینکه یک حجه الاسلام اوگاندایی ایراد بگیرد که هواپیمایی ایرباس آمریکا غیر فنی ساخته شده در حالیکه خودش یک دوچرخه نمیتواند بسازد و بعد خیال کند با پر کردن ۲۵ صفحه حرفش اثبات می‌شود!!.

اما آیا علمای شیعه خجالت می‌کشند کلاً و حاشاً حالا یک سوال خیلی مهم دیگر

(واقعا مهم دقت کنید)

شما ببینید شیعه‌ها ۲۵ صفحه عرق ریختند تا ثابت کنند این حدیث بدون شک و ریب صحیح است. بسیار خوب! بسیار خوب!! ما قبول می‌کنیم که صحیح است تعجب نکنید بله قبول می‌کنیم صحیح است!! حالا روایت را اول نقل می‌کنیم تا شیعه خبط خود را ببیند و بداند با قبول کردن روایت فاتحه مذهب خود را خوانده است و از چاله به چاه افتاده و از نم باران به زیر ناودان پناه برده!

روایت این است:

عبد الرحمن بن عوف می‌گوید به هنگام بیماری ابوبکر رضی الله عنه به دیدارش رفتم و پس از سلام، احوال‌پرسی کردم و ابوبکر در جواب گفت:

می‌بینی که رو به مرگم و البته بهترین شما را، بعد از خود بر شما امیر کردم (یعنی عمر رضی الله عنه را).

و در ادامه گفت: من در دوران زندگی بر سه چیزی که انجام داده‌ام تأسف می‌خورم، و بر سه کار که انجام ندادم افسوس می‌خورم سه کار را هم ای کاش از رسول الله می‌پرسیدم سپس ابوبکر آن نه چیز را برشمرد از جمله گفت ای کاش به خانه فاطمه حمله نمی‌کردم، اگر چه آن را برای جنگ بسته بودند و ای کاش خلافت را قبول نمی‌کردم و عمر یا ابوعبیده را برای خلافت پیش می‌کردم و به جای من یکی از آن دو امیر می‌شد. و ای کاش درباره خلافت و جانشینی از رسول الله صلی الله علیه و آله می‌پرسیدم که بعد او کی باشد.... الی آخر داستان.

حالا جواب دندان شکن ما به شیعه!

یا عالم شیعی یا حجه الاسلام یا ایت الله!!

مگر تو ۲۵ صفحه را سیاه نکردی تا صحیح بودن روایت را ثابت کنی؟ مگر نمی‌گویی این روایت درست است؟

خب از این روایت ثابت می‌شود که حضرت ابوبکر روحش هم خبر نداشته حضرت

محمد حضرت علی را به جانشینی انتخاب کرده است از این روایت ثابت می‌شود که واقعه غدیر خم یا بقول شما غید غدیر خم از پایه دروغ و بی‌اساس است و نه ابوبکر می‌دانسته که پیامبر علی را جانشین خود کرده نه راوی (عبدالرحمن ابن عوف که فرد مهمی بود) آری اگر عبدالرحمن بن عوف می‌دانست به ابوبکر می‌گفت چرا افسوس می‌خوری (که ای کاش از پیغمبر پرسیده بودم) مگر در عید غدیر خم نگفت علی جانشین است؟

حالا شیعه چه راهی برایش باقی مانده؟ هیچ!! همان کاری را می‌کند که در همان ۲۵ صفحه کرده یعنی با دقت تمام از این روایت طولانی فقط یک جمله را انتخاب کرده تا رسوا نشود.

ای مردم باید توضیح بدهید که چرا ابوبکر دم مرگ از حمله به خانه فاطمه نادم است اما در همان حال به آن خیانت عظیم از نظر شما (غصب خلافت) اصرار می‌ورزد و گناه بی‌لذت می‌کند؟ و خلافت را می‌دهد به عمر و می‌گوید دادم به بهترین شما!!
ای مردم! کسی که سر مظلوم را می‌برد و آن را خوب میداند آیا معقول است که افسوس بخورد که چرا یک تار موی همان مظلوم را کندم؟ (به خانه فاطمه حمله کردم)
اگر داستان شما درباره غصب خلافت درست باشد پس رفتار ابوبکر قابل توجیه نیست پس یا روایت دروغ است یا شما درباره عید غدیر دروغ می‌گویید و انتخاب با شماست!!

حتی یک شیعه ساده و صد در صد هالو، گمان نمی‌کنم اگر بگویند: راوی روایت در نقل یک جمله صادق بوده و در نقل جمله بعدی کاذب بوده! این را از شما بپذیرد. شیعه اگر جواب دارد بگوید.

اما نقد سند روایت:

نمی‌خواهیم مثل شیعه ۲۵ صفحه پرگویی کنیم چون او این را دوست دارد. چون آدم بی‌منطق پرگوست، پس جواب خلاصه این است:

اولا چنانکه در اول گفتم شیعه صلاحیت این بررسی را ندارد زیرا (کل اگر طبیب بودی،.....صحیح و ضعیف اصول کافی خود را اول جدا نمودی).

دوما این درست نیست که یک روایت دروغ را، اگر سه دروغگو جدا جدا روایت کردند آن روایت صحیح می شود آیا این را عقل می پذیرد؟ این از اصول علم حدیث نیست البته دروغ شیعه را انتهای نیست.

آنچه که اهل سنت (آنهم فقط گروهی از آنها) می گویند این است که در عبادات و اذکار و دعا می توان به احادیث ضعیف استناد کرد زیرا این ضرری ندارد، اما در اعتقادات باید حتما حدیث صحیح باشد و حدیث مورد بحث حول اعتقادات است و در اینجا حدیث ضعیف اصلا اعتبار ندارد.

البته خیلی از علمای اهل سنت، حتی درباره عبادات نیز حدیث ضعیف را قبول ندارند و می گویند آنقدر حدیث صحیح درباره عبادات داریم که نیازی به احادیث مشکوک نیست.

سوما اما از نظر علمای طراز اول این حدیث مردود است مثل نظر هیشمی در «مجمع الزوائد» این است:

«رواه الطبرانی وفیه علوان بن داود البجلي وهو ضعيف وهذا الأثر مما أنكر عليه».

این روایت را طبرانی نقل کرده و علوان بن داود در سلسله راویان است که روایتش اعتبار ندارد علاوه بر این از نظر من که هیشمی باشم می گویم، این روایت از جمله روایات منکر است (بخاطر متنش).

و نظر ذهبی در «میزان الاعتدال» «قال البخاري: «علوان بن داود - ويقال ابن صالح منكر الحديث».

«وقال العقيلي: له حديث لا يتابع عليه، ولا يعرف إلا به».

«وقال أبو سعيد بن يونس: منكر الحديث».

امام بخاری احادیث او را قابل قبول نمی‌دانم، و عقیلی می‌گوید گفته‌های علوان قابل پیروی نیست و روایت‌های دارد که غیر از او کسی نگفته (در قوطی هیچ عطاری نیست). و ابو سعید می‌گوید که او دروغگو است.

اما اینکه یک عالم با بقیه اختلاف کرده باشد این کاری عادیست. این بسیار اتفاق افتاده، اما نظر علمای اهل سنت عموماً همین است و اختلاف چند نفر با این نظر، از ارزش آن نمی‌کاهد و بی‌اعتباری علوان بن داود همچنان برقرار است.

اما اگر شیعه هنوز اصرار دارد که این روایت درست و صحیح است پس از چاله به چاه افتاده و خودش خبر ندارد!! یعنی باید تمام متن حدیث را قبول کند (نه فقط نیم جمله را) یعنی باید عید غدیر خم را باطل بدانند.

سجودی

آیا حضرت عمر، به حضرت فاطمه جسارت کرده است؟

اینجا می‌خواهیم بشما نشان دهیم که علمای شیعه چگونه قوم خود را گمراه می‌کنند!
اول سوالی که شیعه ساده اندیش، از آخوندها پرسیده را بخوانید:

سؤال شیعه:

لطفا جریان حمله به بیت حضرت امیر المومنین علی علیه السلام و ضرب و شتم حضرت فاطمه الزهرا (سلام الله علیها) از کتب شیعه و سنی را به صورت مفصل (فایل) برایم بفرستید.

با تشکر

برای ارائه به یکی از برادران سنی که گفته است اگر برایم ثابت کنی که عمر به حضرت فاطمه الزهرا (سلام الله علیها) جسارت نموده از سنی بودن دست برمی‌دارم!!!!.

پاسخ شیعه:

این که عمر بن الخطاب به حضرت زهرا (سلام الله علیها) جسارت کرده است، از قطعیات تاریخ است.

روایاتی که در رابطه با هجوم به خانه حضرت صدیقه طاهره در کتب اهل سنت آمده:
طبری از زیاد بن کلیب روایت کرده است:

پس عمر آمد بسوی آنها و گفت قسم به الله، یا برای بیعت با ابوبکر، از خانه خارج می‌شوید یا خانه را به همراه شما به آتش می‌کشم پس زیر با شمشیر از خانه بیرون آمد و بسوی عمر رفت، به او حمله کردند شمشیر از دستش افتاد پس بر رویش افتادند و گرفتندش [تاریخ الطبری: ۴۴۳/۲].

از سلمة بن عبد الرحمن روایت داریم که او گفت:

پس عمر آمد بسوی آنها و گفت قسم به کسی جانم در دست اوست، یا برای بیعت با ابوبکر از خانه خارج می‌شوید یا خانه را بر شما به آتش می‌کشم [شرح نهج البلاغه: ۱۶۴/۱ (۴۵/۲)].

پاسخ اهل سنت:

اما خود کتاب «نهج البلاغه» را یک شیعه نوشته این کتاب پیش ما معتبر نیست تا مثل صحیح بخاری بر آن شرح بنویسیم، و نویسنده این کتاب، ابن ابی الحدید، شیعه معتزلی بوده و کتاب را هم بخاطر یک وزیر شیعه نوشته است.

وانگهی، محافل علمی اهل سنت، در طول تاریخ، نه نهج البلاغه را قبول داشتند و نه شرحش را و نه ابن ابی الحدید را!!! پس روحانیون شیعه چرا وقتی بخواهند ما را به کتاب‌های خودمان حواله دهند، شرح نهج البلاغه را برخ ما می‌کشند؟! مورچه چیست که کل پاچه‌اش باشد؟ خود نهج البلاغه را که قبول نداریم، شرحش را چرا قبول کنیم؟! نهج البلاغه اگر سخنان حضرت علی می‌بود، پیش ما بسیار عزیز و معتبر بود اما دروغ‌های که شیعه به خلیفه چهارم نسبت داده، نه فقط مورد احترام ما نیست که باعث تنفر ماست! این روش اول ملایان شیعه برای گمره کردن شیعه هاست یعنی آخوندها می‌گویند: مذهب ما شاهد در کتب سنی‌ها دارد! ولی وقتی می‌گوییم کو شاهد؟ دم خود را نشان می‌دهند. شرح نهج البلاغه را نشان می‌دهد ابن ابی الحدید شیعه را نشان می‌دهد.

اما روحانیون شیعه، روشی بدتر از این هم را برای گمره کردن شیعه‌ها بکار می‌برند. در این روش، برآستی از کتاب‌های ما جملاتی را نقل می‌کنند، مثل آنچه که در اینجا شیعه از صفحه ۴۴۳ تاریخ طبری نقل کرده است:

طبری از زیاد بن کلب روایت کرده که: که عمر آمد به خانه علی و درون خانه طلحه و زبیر و مردانی از مهاجرین بودند و عمر گفت: قسم به الله، یا برای بیعت با ابوبکر از

خانه خارج می‌شوید یا خانه را بر شما به آتش می‌کشم پس زبیر با شمشیر از خانه بیرون آمد و بسوی عمر رفت، به او حمله کردند شمشیر از دستش افتاد پس بر رویش افتادند و گرفتندش درست است که این روایت در کتاب طبری است، اما این روایت هم برای شیعه مشکل ساز است زیرا از این حدیث در میابیم که طلحه و زبیر طرفدار علی بوده‌اند اما شما صفحه ۴۴۳ کتاب طبری را خواندید، حالا صفحه بعد از آن را نیز ببینید حبیب بن ابی ثابت می‌گوید که علی علیه السلام در خانه خود بود که شخصی آمد و به او گفت ابوبکر برای بیعت گرفتن نشسته و مردم دارند با او بیعت می‌کنند، و علی با عجله در حالیکه فقط پیراهنی پوشیده بود (بدون لباس کامل) دوید و رفت و با ابوبکر بیعت کرد. این عجله برای این بود که علی کراهت داشت در بیعت کوچک‌ترین تاخیری کند. بعد از بیعت، کنار ابوبکر نشست و کسی را فرستاد که بقیه لباسم را بیاور! و آوردند و پوشید و بعد از آن همیشه در مجلس ابوبکر می‌بود.

حالا ای خواننده گرامی برای من بگو چرا ملای شیعه صفحه ۴۴۳ را دید و صفحه ۴۴۵ را ندید؟

حالا این روایت را ببیند از صفحه ۴۴۷ همان کتاب:

ابوسفیان به علی گفت: چه شده خلافت رسید به حقیرترین قبیله قریش؟ والله ای علی اگر بخواهی بر علیه ابوبکر کوی و برزن را از سوران پر می‌کنم. و علی گفت: ای ابوسفیان مدت درازی را در دشمنی با اسلام سپری کردی و ضرری به اسلام نرساندی، بنظر ما ابوبکر شایستگی این شغل را دارد. خوب ای خواننده گرامی ملایان شما چرا این را ندیدند؟!.

راز همینجاست

طبری روایات متعدد را باسند نقل می‌کند هرچه را که شنیده نقل می‌کند، نوشته طبری حتی نظر خودش هم نیست با سند می‌نویسد که از فلان شنیدم و او از فلان شنید تا آخر مثل خبرنگاری نظرات مخالفین را هم می‌نویسد اما شیعه در آن میان، فقط نظری را نقل

می‌کند که موافق مذهبش است و بعد می‌گوید این نظر طبری است و تازه در اینجا هم متوقف نمی‌شود سپس نتیجه می‌گیرد این نظر اهل سنت است!!!.

روحانی شیعه بدون اینکه خجالت بکشد در هر جا این ترفند را بکار می‌برد، این ترفند برای کلاه برداران مذهبی شیعه، سود آور است. روحانی شیعه در فکر شیعه کردن سنی‌ها نیست، او می‌خواهد شیعه، در گمراهی خود پابرجا باقی بماند و متأسفانه این ترفند تا حالا شیعه‌ها را فریب داده و کوشش ما برای روشنگری نتیجه مطلوب نداده است.

حالا نظر سنی‌ها در این باره چیست؟

سنی‌ها آن روایتی را قبول می‌کنند که سندش صحیح باشد و راویانش راستگو باشند در صفحه ۴۴۸ حدیث دیگری است با این مضمون:

عایشه می‌گوید:

علی در چشم مردم، بخاطر اینکه شوهر فاطمه بود احترام خاصی و وجاهتی داشت، دختر پیامبر ﷺ که فات کرد، او دیگر، آن مقام را نداشت و پس بدنبال این شد که با ابوبکر مصالحه و بیعت کند و علی در این ۶ ماه با ابوبکر بیعت نکرده بود.....پس برای ابوبکر پیغام داد که پیش ما بیا با تو کسی نیاید، آمدن عمر را دوست نمی‌داشت، عمر گفت: نه والله ای ابوبکر تنها پیششان نمیری!.

ابوبکر فرمود: من با اونها کاری نکردم که من بدی برسانند، والله که نزدشان می‌روم. پس ابوبکر وارد خانه آنها شد و علی رشته سخن را بدست گرفت و گفت: ما بر برتری تو واقفیم و فضلی که الله بتو داده را می‌دانیم و با تو در خیری که الله بسوی تو فرستاده، رقابت نمی‌کنیم (در خلافت ادعایی نداریم)، اما مستبدانه عمل کردی، و نظر ما این بود که بخاطر خویشاوندی رسول الله، برای ما نیز حقی است.

و چشمان ابوبکر پر از اشک شد و فرمود: «اینکه با فامیل رسول الله صله رحمی کنم را بیشتر دوست دارم تا اینکه با خویشاوندان خود نیکویی کنم».

و اما مشاجره من و شما در باره فدک، باعث نمیشود که من از خیر دست بردارم، و

هر دخل و تصرفی که رسول الله ﷺ می کرد را، من نیز ترک نکردم. پس علی به ابوبکر گفت قرار من و تو نماز عشا برای بیعت (جلوی مردم). و وقتی که ابوبکر نماز ظهر را خواند بر منبر بالا رفت و و فضل علی را یادآوری شد و عذرش را در تاخیر در بیعت نمودن، پذیرفت. سپس خطبه خود را با استغفار پایان داد. بعد، علی، آغاز به سخن کرد و ابوبکر را به بزرگی ستود و گفت: من با ابوبکر ادعای رقابت نداشتم و نه منکر برتری او هستم و لکن ما برای خود نصیبی می دیدم (از فدک) و ابوبکر بر ما زور گفت و ما در دل خود کراهتی از این عملش احساس کردیم. و مسلمانان از عمل علی خوشحال شدند و به او گفتند: احسنت. و بعد از آن، مسلمانان علی را بخاطر این کارش گرامی می داشتند. این روایت طبری را امام بخاری نیز در صحیح خود آورده است. یعنی این بهترین روایت طبری در این باره است و ما همین را قبول داریم. این مذهب سنی هاست. حدیثی که در بخاری است مذهب ماست، علمای شیعه هم این را می دانند، ولی سالتوانه می گویند که عقیده اهل سنت در فلان روایت از روایات تاریخ طبری است. آن ها بی دلیل آب در هاوان نمی کوبند، آن ها دارند بر مغز عوام شیعه می کوبند و این مغز آب نیست، مغز آخر خراب می شود و این همان خواست علمای شیعه است که می خواهند تنها به جهنم نروند!

آیا فاطمه علیها السلام تا آخر عمر با ابوبکر صدیق رضی الله عنه صحبت نکرد؟!

سوال کننده: رضا / ن

سلام علیکم. می خواستم معنی کلی حدیث و مفهوم و مقصود زیر را بدانم.
«فوجدت فاطمة على أبي بكر في ذلك، فهجرتة فلم تكلمه حتى توفيت...».
[الراوي: عائشة المحدث: البخاري المصدر: صحيح البخاري، الصفحة أو الرقم: ٤٢٤٠].

خلاصة الدرجة: «صحيح».

قبل از جواب بهتره نگاهی به متن حدیث بزینم (البته ترجمه اش).
حضرت عایشه می فرماید: حضرت فاطمه علیها السلام، دختر گرامی رسول اکرم صلی الله علیه و آله نزد ابوبکر قاصد فرستاد و میراث رسول الله صلی الله علیه و آله را از وی جویا شد. مطالبه حضرت فاطمه علیها السلام مربوط می شد به اموال «فیء» که در مدینه بدست رسول الله صلی الله علیه و آله افتاده بود و زمین فدک و آنچه از خمس خیر باقی مانده بود. حضرت ابوبکر رضی الله عنه در جواب فرمود: همانا رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «لَا تُورَثُ مَا تَرَكْنَاهُ صَدَقَةٌ»^(۱). «ما پیامبران برای کسی میراث نمی گذاریم آنچه که از ما بماند، صدقه است». فرمود: اولاد و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله از این اموال برای نفقه خود هزینه کنند. و من به خدا سوگند اندکی در صدقه رسول الله صلی الله علیه و آله تغییر ایجاد نمی کنم همانطور که رسول الله صلی الله علیه و آله در این اموال عمل کرد، من نیز به همان منوال عمل خواهم کرد. بدین ترتیب حضرت ابوبکر رضی الله عنه انکار کرد از اینکه چیزی از آن اموال به فاطمه علیها السلام بدهد.

۱- این حدیث «لَا تُورَثُ مَا تَرَكْنَاهُ» را شیعیان نیز نقل کرده اند... اصول کافی، کلینی، ج ۱، ص ۳۴، کتاب فضل العلم، باب ثواب العالم المتعلم. و خمینی در مورد این حدیث می گوید: «الحديث صحيح» و حتی ابو علی بن ابراهیم (ابراهیم بن هاشم) فهو من كبار الثقات نقل الحديث / الحکومه الاسلامیه للإمام الخميني ص (۹۳).

حضرت فاطمه در این باره از حضرت ابوبکر رضی الله عنه ناخشنود گردید، صحبت و حرف زدن را با وی تا دم وفات ترک کرد^(۱)...

اهل تشیع با استناد به این حدیث و با پشتیبانی حدیث: «فاطمه بضعه منی فمن أبغضها أبغضني». «فاطمه پاره تن من است هر کس او را غضبناک کند گویا من را غضبناک کرده»^(۲). می‌خواهند حضرت صدیق رضی الله عنه را مجرم جلوه دهند.

شیعه می‌گوید: ابوبکر با خشمگین کردن فاطمه، پدر فاطمه را ناراحت کرده و چون باعث خشم محمد صلی الله علیه و آله شد پس خدا را هم به خشم آورده است!!

بر هیچ کسی پوشیده نیست که این روایت (فاطمه پاره تن...) شان بیانی دارد و آن هم خواستگاری حضرت علی رضی الله عنه از دختر ابی جهل است.. که امام بخاری و کتب شیعه نیز آن را نقل کرده‌اند..

«ابن بابویه قمی از امام صادق روایت می‌کند که فرمود...: فرد بدبختی نزد فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و به او گفت: آیا نشنیده‌ای که علی دختر ابی جهل را خواستگاری کرده است؟! فاطمه گفت: آیا راست می‌گویی؟! گفت: راست می‌گویم و سه بار تکرار کرد. پس غیرت در وجود فاطمه به جوش آمد! و این بدین خاطر است که خداوند غیرت را در زنان، و جهاد را بر مردان واجب و فرض نموده است... امام صادق می‌گوید: پس غم و غصّه در فاطمه به خاطر شنیدن این موضوع، شدّت یافت و تا شب در گوشه‌ای نشست و در فکر فرو رفت. همان شب، حسن را در آغوش راستش و حسین را در آغوش چپش حمل کرد و دست چپ ام‌کلثوم را با دست راستش گرفت، سپس به حجره پدرش رفت که علی نیز وارد شد و اصلاً به او نگاه نکرد، و لذا غم و غصّه‌اش بیشتر شد، علی نمی‌دانست که چرا او ناراحت است. شرم کرد که او را به بیرون از منزل

۱- صحیح البخاری: کتاب المغازی، باب غزوه خیبر، ۳۹۹۷. مسلم کتاب الجهاد والسير (۱۷۵۹)...

۲- صحیح بخاری: کتاب النکاح، باب ذب الرجل عن ابنته في الغیره والانصاف (۴۹۳۲).

پدرش بخواند، پس به مسجد رفت تا نماز بخواند و سپس از شن و ماسه‌های مسجد جمع کرد و بر آن تکیه داد. زمانی که پیامبر ﷺ فاطمه را اندوهگین و غمناک دید، لباسش را پوشید و به مسجد رفت و در رکوع و سجود خدا را خواند تا غم و غصه فاطمه را از او بزداید. زمانی که پیامبر ﷺ خواست از نزد فاطمه خارج شود، دید چهره او کاملاً دگرگون شده و نفس‌های بلندی می‌کشد، لذا خواب بر چشمانش گوارا نشد و هیچ قراری نیافت و به او فرمود: برخیز ای دخترم! پس بلند شد. پیامبر ﷺ حسن را در آغوش گرفت و فاطمه، دست حسین و ام‌کلثوم را گرفت و به طرف علی رفتند در حالی که دراز کشیده بود. پس پیامبر ﷺ پایش را بر پای علی ﷺ زد و با خشم به او گفت: بلند شو ای اباتراب! چقدر آرام و راحتی در حالیکه او را رنجور و ناراحت کرده‌ای! برو ابوبکر و عمر و طلحه را از خانه‌شان صدا کن و نزد من بیاور! علی خارج شد و آن‌ها را نزد پیامبر ﷺ احضار کرد، پس پیامبر در حضور آن‌ها به علی فرمود: ای علی! آیا نمی‌دانی که فاطمه پاره تن من است و من نیز از اویم؟! پس هرکس او را بیازارد، مرا آزرده ساخته و هرکس مرا اذیت کند، خدا را آزرده است، و هرکس او را بعد از مرگم بیازارد، انگار مرا در زمان حیاتم آزرده است، و هرکس او را در زمان حیاتم بیازارد، گواينکه مرا بعد از وفاتم آزرده است!^(۱)».

طبق این روایت و استدلال شیعیان باید حضرت علی ﷺ را نیز (نعوذ بالله) مجرم شناخت چون ایشان، فاطمه را و هم پدر فاطمه را به خشم آورد!!! پس در نتیجه خدا را خشمگین کرده است!!.

اما این قسمت از حدیث که فاطمه تا آخر عمر با ابوبکر صدیق ﷺ صحبت نکرد... جواب این است که منظور از سخن گفتن این است که در مورد فدک سخنی نگفت نه اینکه به کل با او قهر کرد چون:

۱- علل الشرایع، ابن بابویه: ص ۱۸۶-۱۸۵، چاپ نجف - همین روایت را شیخ مجلسی نیز در کتابش جلاء العیون آورده است.

اولاً: قهر کردن مسلمان از مسلمان بیش از سه روز جایز نیست و فاطمه (علیها السلام) کسی نبود که این موضوع را نداند.

دوماً: امام بیهقی از طریق شعبی روایت کرده است که حضرت ابوبکر (رضی الله عنه) به عیادت حضرت فاطمه (علیها السلام) رفت و حضرت علی خطاب به فاطمه فرمود: «هذا أبوبکر یستاذن علیک». این ابوبکر (رضی الله عنه) است، می‌خواهد تو را عیادت کند. «قالت: اتحب ان أذن له» فاطمه گفت: تو دوست داری او مرا عیادت کند؟ حضرت علی (رضی الله عنه) گفت: آری. فاطمه او را اجازه داد. حضرت ابوبکر (رضی الله عنه) نزد فاطمه رفت و از او دلجویی کرد و حضرت فاطمه (علیها السلام) نیز از حضرت ابوبکر (رضی الله عنه) اعلام رضایت کرد^(۱).

از این روایت اینگونه استفاده می‌شود که ابوبکر صدیق و سیده النساء با همدیگر صحبت کردند و اینکه تا آخر عمر با ابوبکر صحبت نکرد به آن معنیست که ایشان در مورد فداک صحبتی نکردند.

چون حضرت ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) فاطمه را راضی کرده بود و این از روایت شیعه به خوبی مشخص است..

ابن میثم بحرانی و دنبلی آورده‌اند: «أبوبکر به فاطمه گفت: همانا آنچه را که برای پدرت است، برای توست. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از فداک، مایحتاج شما را برمی‌داشت و مابقی را در راه خدا تقسیم می‌کرد، و شایسته است که تو نیز همین کار را بکنی که او کرد.. پس

۱- الفتح: ج ۶ ص ۳۳۳. این حدیث هر چند که مرسل است اما اسناد و نسبتش به شعبی صحیح است. و با این حدیث، اشکال دایر بر ادامه هجران فاطمه با حضرت ابوبکر زائل می‌گردد. سیوطی، مرسلات شعبی را صحیح قرار داده‌است. عجلوی می‌گوید: مرسلات شعبی حکم حدیث صحیح را دارند، زیرا او مرسل نمی‌کند مگر حدیثی را که صحیح باشد.

مسند فاطمه زهرا تألیف جلال الدین سیوطی تحقیق فواز احمد زمزلی ص ۶۹.

فاطمه به آن راضی شد و به ابوبکر عهد داد که همین کار را بکند»^(۱).
 یا در روایتی دیگر آورده‌اند: «پس ابوبکر بعد از آن نزد فاطمه رفت و برای عمر نیز
 وساطت کرد، پس فاطمه راضی شد»^(۲).

۱- شرح نهج البلاغة: ابن میثم بحرانی، ج ۵، ص ۱۰۷، چاپ تهران - الدرة النجفیة، شرح دنبلی، ص ۳۳۱-۳۳۲، چاپ تهران.

۲- شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحدید: ج ۱، ص ۵۷، چاپ بیروت - شرح ابن میثم: ج ۵، ص ۵۰۷ - شرح دنبلی: ص ۳۳۱ - حق الیقین، مجلسی: ص ۱۸۰، چاپ تهران.

هجوم به خانه فاطمه..؟!!

یکی از دلایل دشمنی شیعیان با عمر بن خطاب، خلیفه دوم، بخاطر یک سری از روایات است، و طبق آن شیعیان معتقدند که عمر و اطرافیان او به خانه‌ای که فاطمه در آن بوده، هجوم برده‌اند و درب منزل را سوزانده‌اند و باعث شهادت فاطمه زهرا و حتی جنین داخل شکمش شده‌اند که نامش محسن بوده است.

سوال: لطفاً صحت این روایت را ثابت کنید و فراموش نکنید منظور ما تنها و تنها اثبات موارد زیر بطور کامل است نه چیزی دیگر که بصورت مبهم و گوشه و کنایه باشد:

۱- آتش زدن منزل یا درب منزل.

۲- سقط جنین.

۳- شهادت فاطمه زهرا بخاطر این هجوم.

حتی روایاتی که در کتب اهل سنت پیرامون این مسئله موجود است و علمای شیعه نیز دائم به آن‌ها اشاره دارند تنها تهدید به سوزاندن منزل را بیان می‌کنند نه اینکه اینکار عملی شده باشد و همچنین سقط جنین و شهادت فاطمه نیز در آن‌ها نیست.

در ضمن لطف کرده و به کتبی چون سلیم بن قیس هلالی اشاره نکنید، چون در چند قرن بعد ظهور یافته (قرن چهارم) و علمایی چون شیخ مفید آن را رد کرده‌اند.

چه کسی در خانه فاطمه را آتش زد..؟!!

سوالی در خصوص اینکه اتاقک حضرت فاطمه (سلام الله علیها) دربی نداشته و شهادت ایشان افسانه‌ای بیش نیست:

- در آیه‌ای از قرآن خطاب به اعراب آمده که پشت اتاق‌های پیامبر ﷺ، صدایتان را بلند نکنید. علت مشخص است چون دری وجود نداشته که آن‌ها به در بزنند صدایشان را بلند کرده و به خاطر کوچک بودن اتاق‌ها موجب آزار و اذیت دیگران را فراهم می‌آوردند.

- در آیه ۵۳ سوره احزاب آمده که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ﴾ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، داخل خانه‌های پیامبر نشوید مگر اینکه به شما اجازه داده شود». (و این آیه به خوبی نشان می‌دهد که اتاق‌های (سوره حجرات: حجره = اتاق) نبی اکرم درب نداشته و به جای درب، پارچه آویزان می‌کرده‌اند.

- درب خانه: طبق تحقیق اینجانب اصلاً در آن زمان اتاق‌های همسران پیامبر ﷺ دربی نداشته و اتاق‌های زنان و حضرت فاطمه که داخل مسجد بوده‌اند درب نداشته است، و به جای درب از پرده استفاده می‌کرده‌اند. به این علت که وجود خود مسجد، حایل و حفاظ بوده است. ولی در جاهای دیگر مثل منازل یهودیان در خیبر یا اشخاص ثروتمند درب بوده است و اما دلایل دیگر:

- اگر شما حتی هم اینک به محلات قدیمی شهر یا به روستاها بروید و درهای چوبی را که همین ۵۰ یا ۸۰ سال قبل ساخته شده است ببینید متوجه می‌شوید که چقدر شرایط مکانیکی و اصولی این درها مسخره و معیوب است. (قفل، لولاها و...) حتی برخی مناطق فقیر به جای در، پارچه آویزان کرده‌اند! اکنون چگونه ممکن است ۱۴۰۰ سال قبل در محیطی که نه نجار داشته و نه درختی به جز درخت خرما، دری چنان محکم بر اتاقک محقر و فقیرانه ای نصب شده باشد که فقط با آتش زدن می‌شده آن را از جا کند؟ و آیا کسی می‌تواند پشت دری که در حال سوختن و دود کرده است بایستد؟ و آیا مردی داخل آن اتاق نبوده (دقت کنید که خانه ای در کار نبوده و فاطمه و سایر زنان دارای حجره هایی کوچک یا همان اتاقک بوده‌اند) که حضرت فاطمه را از چنین شرایطی دور کند؟ (البته حتی در کتب اهل سنت چند حدیث معدود است که به وجود درب برای اتاق پیامبر اشاره دارند ولی دلایل نبودن درب بسیار بیشتر می‌باشند. البته حتی این احادیث نیز مربوط به اتاق عایشه است و نه اتاق حضرت فاطمه).

- دکتر ابوالقاسم پاینده (از نویسندگان شیعه) در مقدمه نهج الفصاحه نوشته: اتاق زنان پیامبر از شدت فقر درب نداشته و جلوی آن پارچه آویزان می‌کرده‌اند (همچنین رجوع

کنید به داستان‌هایی که می‌گوید: پیامبر از سفر برگشت و دید فاطمه پارچه‌ای رنگی جلوی اتاقش گرفته و... یا آیاتی که می‌فرماید از وراء حجاب یا پرده با زنان پیامبر سخن بگویند [الأحزاب: ۵۳] دقت کنید که تمامی این آیات در مورد اتاق پیامبر و همسران پیامبر می‌باشند که مورد نظر ما است نه جاهای دیگر که ممکن است درب بوده باشد.

- مرتضی مطهری در کتاب مساله حجاب می‌نویسد: از نظر اسلام، هیچکس حق ندارد بدون اطلاع و اجازه قبلی به خانه دیگری داخل شود. در بین اعراب، در محیطی که قرآن نازل شده است معمول نبوده که کسی برای ورود در منزل دیگران اذن بخواهد. در خانه‌ها باز بوده همانطوری که الان در دهات دیده می‌شود... اولین کسی که دستور داد برای خانه‌های مکه مصرعین یعنی دو لنگه در قرار دهند معاویه بود و هم او دستور داد که درها را ببندند. (خلافت معاویه هم که متعلق به ۳۰ سال پس از این وقایع است!).

در آیه ۲۷ سوره نور آمده: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا﴾ [النور: ۲۷]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در خانه‌هایی غیر از خانه خود وارد نشوید تا اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید». و مسلماً اگر خانه‌ها در داشت خداوند می‌فرمود ای کسانی که ایمان آورده‌اید در خانه‌هایتان را ببندید. (البته به احتمال فراوان، خانه‌های برخی از افراد یهودی متمول و برخی از مسلمانان پولدار، درب چوبی داشته است) مطهری در کتاب مساله حجاب ص ۱۷۰ در تفسیر آیه ۵۳ سوره احزاب چنین می‌نویسد: عرب‌های مسلمان بی‌پروا وارد اتاق‌های پیامبر می‌شدند. زن‌های پیامبر هم در خانه بودند. آیه نازل شد که اولاً سرزده و بدون اجازه وارد خانه پیغمبر نشوید و ثانیاً وقتی می‌خواهید چیزی از زنان پیامبر بگیرید از پشت پرده بخواهید بدون اینکه داخل اتاق شوید.

- در تاریخ طبری آمده: و چنان شد که دریا کشتی‌ای را که از آن یکی از بازرگانان رومی بود به جده انداخت که درهم شکست و چوب آن را بگرفتند و برای سقف کعبه آماده کردند و یک مرد قبطی در مکه بود که نجاری می‌دانست و مقدمه کار فراهم آمد

ص ۸۳۸ (یعنی در آن روزگار: کسانی مانند یهودیان و اشراف قریش و کلاً کسانی که وضعیت مالی خوبی داشته‌اند و داخل خانه نیز لوازم قیمتی، خانه آن‌ها در چوبی داشته ولی اکثر خانه‌ها بدون درب بوده است. حتی برای ساختن سقف کعبه چوب وجود نداشته است، و نجار هم قبطی بوده و عرب‌ها، نجار هم نداشته‌اند.

- بعلت نبودن درختی به جز نخل، جلوی اکثر درها پارچه آویزان می‌کرده‌اند و اصولاً اتاقک حضرت فاطمه که داخل مسجد بوده نیازی به درب نداشته است! و اصلاً دختر پیامبر ﷺ زاهدانه می‌زیسته و نیازی به گذاشتن درب و صرف هزینه اضافی نبوده است، و فراموش نکنید بودن درب در آن زمان برای افراد ثروتمند بوده نه برای اتاقک کوچک حضرت فاطمه (همچنین مراجعه کنید به آن داستانی که حضرت فاطمه پارچه رنگین آویزان کرده بودند و پیامبر از مشاهده آن ناراحت شدند و داستانی که رئیس آن قبیله بدون اجازه وارد اتاق پیامبر و عایشه می‌شود و آیاتی که می‌گوید پیامبر را از پشت حجرات -اتاقکها- بلند صدا زنید و با اجازه وارد شوید و...).

- آتش زدن درب خانه دختر پیامبر و شهادت ایشان و سقط جنین داخل رحم و... موضوعی بسیار مهم است که باید همه متوجه آن شده و داستان‌ها و شعرها پیرامون آن بسازند (در همان زمان نه در زمان‌های بعدی) چگونه در هیچ سند تاریخی حتی اشاره مردم مدینه به این موضوع وجود ندارد. کتاب سلیم ابن قیس که برای اولین بار به این افسانه اشاره می‌کند در اوایل قرن چهارم هجری سر و کله‌اش پیدا می‌شود و علمای بسیاری مانند ابن غضایری، لویی ماسینیون و شیخ مفید معتقدند در این کتاب خلط و تدلیس صورت گرفته و این کتاب جعلی است.

- آیات قرآن: برخی از اعراب می‌آمدند و پیامبر ﷺ را از پشت خانه بلند صدا می‌کردند و با سر و صدا موجب آزار دیگران می‌شده‌اند. در آیه‌ای دیگر می‌فرماید بدون اجازه وارد اتاق نشوید و یا ماجرای آن رئیس قبیله‌ای که بدون اجازه در حضور نبی اکرم، وارد اتاق عایشه می‌شود و... همه این‌ها بیانگر آن است که اتاق‌ها درب نداشته است.

- خود پیامبر ﷺ که هنگام ورود می گفته اند: «السلام عليك يا أهل بيت النبوة و...». زیرا دربی وجود نداشته که بخواهند با کوبیدن بر آن درب، اعلام ورود کنند! و به جای آن، این سخن را می گفته اند.

تنها آیه‌ای که به درب و کلید اشاره دارد آیه ۶۱ از سوره نور می باشد:

۱- همانطور که قبلاً نیز گفتیم، بحث ما فقط پیرامون اتاق حضرت فاطمه و اتاق‌های همسران پیامبر ﷺ است نه جایی دیگر، و این آیه به طور عام برای کل مسلمین آمده تا بدانند در صورت داشتن کلید حق ورود دارند مثل منازل یهودیان در جنگ‌های با یهودیان و جنگ خیبر و... و یا حتی پس از فتح ایران و روم و مصر که در آن کشورها به طور حتم درب بوده است، و آیاتی که ما برای عدم وجود درب آوردیم مربوط به خانه پیامبر و همسران او است.

۲- از ابتدای آیه تا انتها ۹ مرتبه از کلمه بیت و بیوت استفاده شده ولی در موردی که کلمه کلید آمده (مفاتحه) به جای بیوت کلمه ملکتم آمده و ملکتم را می توان به چیزی که مالک آن هستی معنی کرد همچون صندوقچه.

۳- شما برای جایی درب به همراه کلید می گذارید (آن هم در ۱۴۰۰ پیش) که شیء یا چیزی قیمتی در آن باشد نه اتاقک حضرت فاطمه و همسران پیامبر ﷺ که به طور حتم از جواهرات و چیزهای قیمتی خالی بوده و زندگی زاهدانه‌ای داشته اند.

حضرت علی در خطبه ۱۶۰ نهج البلاغه در مورد راه و رسم زندگی پیامبر ﷺ فرموده: بر روی زمین می نشست و و غذا می خورد و چون برده ساده می نشست و با دست خود کفش خود را وصله می زد و جامه خود را می دوخت و بر الاغ برهنه می نشست و دیگری را بر پشت سر خویش سوار می کرد پرده‌ای بر در خانه او آویخته بود که نقش و تصویرها در آن بود به یکی از همسرانش فرمود: این پرده را از جلوی چشمانم دور کن که هرگاه نگاهم بدان می افتد به یاد دنیا و زینتهای آن می افتم.

ما می پرسیم: مگر چه چیز درون اتاق حضرت فاطمه بوده که بخواهد برای آن درب

بگذارد، چون گذاشتن درب چوبی در آن زمان هزینه ساز و مشکل بوده و هزینه آن درب چوبی از مجموع اشیاء اتاق حضرت فاطمه بیشتر می شده است، و مثل این می ماند که هم اکنون شما برای خرید خانه پولی نداشته باشید ولی بخواهید بروید و یک بنز آخرین مدل را خریداری کنید، آیا این امر معقول و منطقی است؟^(۱).

۱- برگرفته از کتاب سرخاب و سفید آب، نوشته علی حسین امیری.

حدیث هر كه فاطمه را بيازارد مرا آزرده در مورد كيست؟

می‌گویند:

سني خودش حدیث دارد كه هر كس فاطمه را آزار دهد، رسول الله را آزار داده‌است. و فاطمه تا وقت مرگ (بخاطر فدك) از ابوبكر ناراضی بود. پس نتیجه این است كه ابوبكر رسول الله را آزار داده‌است.

پاسخ ما:

این استدلال شیعه‌ها تعجب‌آور است، این مردم لجوج كه بحث كردن را دوست دارند، دو حدیث ما را کنار هم گذاشتند تا نتیجه دلخواه را بگیرند. حدیث اول، هر كس فاطمه را آزار دهد، رسول الله را آزار داده‌است. حدیث دوم، فاطمه تا وقت مرگ از ابوبكر ناراضی بود. نتیجه: پس ابوبكر رسول الله را آزار داده‌است!... ما در جواب این مردم جاهل می‌گوییم كه رسول الله ﷺ این حدیث را کی گفته‌اند؟ آیا می‌دانید؟

این در دنباله حدیث موجود است كه حضرت علی می‌خواست سر فاطمه هوو بیاورد، فاطمه به رسول الله شکایت كرد و رسول الله این جمله را فرمود!.

عجب از اهل تشیع كه این حدیث را قبول دارد، اما دنباله‌اش را قبول ندارد! یعنی، قبول ندارد كه علی می‌خواست سر فاطمه هوو بیاورد! این را محال ممكن می‌داند، اما دنباله حدیث را كه می‌گوید: هر كس فاطمه را بيازارد مرا آزرده است، قبول دارد!.

سنی می گوید:

پیامبر فرمود: هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزرده است. باز سنی می گوید: پیامبر این روایت را وقتی فرمود که علی می خواست با زن دوم گرفتن، فاطمه را بیازارد. شیعه می گوید: سنی روایت کرده است و ما فقط قسمت اولش را قبول داریم. اگر قبول دارید پس باید همه را قبول کنید.

برای درک ژرفای حماقت این مردم به این مثال توجه کنید: مثل این که ما بگوییم: فلان کس، حضرت محمد را در بلخ ملاقات کرد و از ایشان روایتی نقل کرد که حضرت عمر و حضرت حسن، بد است. جهنمی هستند (نعوذ بالله) حال یک احمق بیاید و این حدیث را قبول کند که گفته است: حضرت عمر (نعوذ بالله) جهنمی است! اما قسمتی را که درباره حسن است، بگوید: دروغ است چون حضرت محمد اصلاً به بلخ نرفته اند.

اگر دروغ است خب درباره حضرت عمر هم دروغ است!!؟.

قربانی برم خدا را یک بام دو هوا را!.

اما در شرح حدیث:

باید دید حدیث برای چه موضوعی است؟

باید فقیهانه به معنی احادیث بنگریم:

و به یقین منظور پیامبر این بود که هر کس فاطمه را به ناحق بیازارد، مرا آزرده است. و ابوبکر با دختر پیامبر دعوای شخصی نداشت، فاطمه از بیت المال چیزی می خواست که حقش نبود و خلیفه نپذیرفت. پیش از این نیز، فاطمه در زمان رسول الله از بیت المال یک خادم خواست و رسول الله نپذیرفت. اگر کار پیامبر درست است، پس کار ابوبکر هم هست.

و حدیث داریم که رسول الله فرمود: «مَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي». «هرکس علی را آزرده، مرا آزرده است»، این درست است، اما معنی مطلق ندارد، آن را در جا و مکان و زمان و حالت خاصی گفته است.

در کتاب‌های ما هست که فاطمه علیها السلام با شوهرش دعوا کرد اما ما کج اندیش نیستیم و می‌دانیم منظور پیامبر دعوی بین زن و شوهر نبوده است.

یا این حدیث را ببینید: «أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ آذَى الْعَبَّاسَ فَقَدْ آذَانِي إِنَّمَا عَمُّ الرَّجُلِ صِنُّ أَبِيهِ». «ای مردم، هرکس عباس را آزار داد، مرا آزار داده است، بدرستی که عمو، جای پدر است».

در کتاب‌های ما هست که علی و عباس با یکدیگر درباره تقسیم فدک اختلاف کردند و کارشان به قاضی کشید. خب حالا معما چگونه حل می‌شود؟! ما هم مثل شما بگوییم: علی مردی را که جای پدرش بود، آزار داد و با آزار عباس، عمویش، پیامبر را هم آزار داد؟!!

نه، منظور پیامبر این است که هرکس به ناحق علی و عباس را آزار داد، مرا آزار داده است.

و این حدیث را ببینید: رسول الله فرمود:

«مَنْ آذَى ذِمِّيًّا فَأَنَا خَصْمُهُ».

«هرکس که یک ذمی - (اهل کتابی که زیر حکومت اسلامی زندگی می‌کند) را آزار دهد من دشمنش هستم».

حالا ما به ذمی اهل کتاب بد نگوییم؟؟!! بله، نمی‌گوییم، اما اگر کار غلطی کرد، می‌گوییم. معنی حدیث مطلق نیست.

حضرت ابوبکر هم مقام والایی داشت و یار رسول الله بود، پس مقام او بالاتر از فاطمه است (پیش ما)، پس ما هم نمی‌توانیم قبول کنیم که حق فاطمه را به او نداده است، به خصوص که در این دادن و ندادن برای ابوبکر فایده مادی در کار نبود.

و حضرت فاطمه معصوم نبود، می‌توانست خطایی کند و تا آخر عمر بر خطای خود پافشاری نماید! این طور زیاد شده است مثل عدم بیعت سعد بن عبادہ (با آن مقام بالا) با ابوبکر، مثل جنگ اصحاب پیامبر به رهبری معاویه علیه خلیفه راشد علی! بشر که معصوم نیست بجز انبیا. شما از فاطمه اله ساخته اید و این را انتظار نداشته باشید که ما قبول کنیم!.

ما از زبان عایشه حدیثی داریم که فاطمه مُرد در حالی که از ابوبکر ناراضی بود و حدیثی داریم که راضی شد! علمای ما جمع بین این دو حدیث را این طور دیده‌اند که عایشه مطابق علم خود گمان کرد فاطمه تا دم مرگ (مدت ۶ ماه) از ابوبکر ناراضی بود و خبر از عیادت ابوبکر از فاطمه و صلح طرفین و رضایت فاطمه از ابوبکر ندارد! عجیب است از این شیادان از کتاب ما به نفع خودشان دلیل می‌آورند، اما دلایلی از کتاب ما را که بر ضدشان است قبول نمی‌کنند.

ثابت می‌کنیم که حضرت فاطمه علیها السلام فرزندی بنام محسن نداشتند!

نویسنده: محمد باقر سجودی

سوال اهل سنت

آیا شهادت محسن با این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که خطاب به فاطمه زهرا فرمود: تو نخستین کس از اهل بیت هستی که به من ملحق می‌شوی، در تعارض نیست؟
طبق روایت های متواتر سنی و شیعه، فاطمه علیها السلام نخستین فرد از اهل بیت بود که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن حضرت ملحق شد.
از طرف دیگر طبق ادعای شیعه، محسن شهید، برادر حسن و حسین و پسر حضرت فاطمه علیها السلام می‌باشد، یعنی او از اهل بیت است، ولی او زودتر از مادرش از دنیا رفته است.

آیا رسول الله (نعوذ بالله) اشتباه گفته است، یا اصلاً محسنی در کار نبوده؟

پاسخ شیعه:

هیچ تعارضی میان شهادت حضرت محسن علیه السلام و روایتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت زهرا سلام الله علیها بشارت می‌دهد که تو نخستین کس از اهل بیت من هستی که به من ملحق می‌شوی، وجود ندارد، چرا که «اهل بیت» در لسان رسول خدا صلی الله علیه و آله فقط بر پنج نفر اطلاق می‌شود که حضرت محسن علیه السلام جزء آن پنج نفر نیست.
اهل بیت در سخن پیامبر صلی الله علیه و آله، به کسانی اطلاق می‌شود که خداوند طبق آیه تطهیر آنها را از هر گونه رجس و پلیدی پاک کرده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز با کشیدن کساء بر سر حضرت علی، فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین علیهم السلام، در حقیقت کلمه اهل بیت را تفسیر و آن را در همین افراد منحصر کرده است. و شامل فرد دیگری از جمله، حضرت

محسن، حضرت زینب و... و نیز شامل زنان پیامبر ﷺ و یا هر شخص دیگری نخواهد شد.

بنابراین حضرت زهرا سلام الله علیها نخستین فرد از اهل بیت پیامبر بود که با ضربه عمر بن خطاب به شهادت رسید و به پدر بزرگوارش ملحق شد، پس هیچ تعارضی وجود نخواهد داشت.

پاسخ اهل سنت:

۱- اگر اهل بیت پیامبر را همین ۴ نفر بدانیم پس از ما نادان تر کیست؟
آخر این چگونه ممکن است که حسن از اهل بیت پیامبر ﷺ باشد خواهرش زینب از اهل بیت پیامبر نباشد!! پس اگر زینب از اهل بیت پیامبر نیست پس چه نسبتی با رسول الله داشت؟!.

این حرف را کی باور می کند که حضرت اسماعیل را از اهل بیت ابراهیم بدانیم و اسحاق و یعقوب را ندانیم!.

۲- در صورتی که اهل بیت را منحصر به همین ۴ نفر بدانیم پس پیامبر در پیشگویی خود چیز برجسته ای را نگفته اند، زیرا عادتاً مادر قبل از فرزندان می میرد پس فقط رسول الله ﷺ مرگ فاطمه را قبل از علی پیشگویی کرده و بس.

۳- قرآن اهل رسول الله ﷺ را، چیزی فراتر از این میداند. این هم آیه:
﴿وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقْعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ۱۲۱].
«و (به یاد آور) زمانی را که صبح خیلی زود، از میان خانواده خود، جهت انتخاب اردوگاه جنگ برای مؤمنان، بیرون رفتی! و خداوند، شنوا و داناست».

معمولاً صبح زود آدم از خانه خود و از نزد همسر خود بیرون می رود پس آیه می گوید صبح زود از نزد اهل خود رفتی یعنی از پیش همسر خود رفتی پس اهل یعنی زن و فرزندان.

و نمی دانم شیعه این تعریف مسخره و بی پایه را با کدام دلیل مطرح می کند؟

۴- خود آیه تطهیر هم هرگز علی و فاطمه علیهما السلام را اهل بیت نمیکند بلکه سیاق آیه می‌گوید اهل بیت یعنی زنان پیامبر صلی الله علیه و سلم اینجا را بخوانید:

۵- اگر شیعه ادعا کند که مقصود از اهل بیت زنده‌ها هستند و افرادی که در شکم مادرند و زاده نشده‌اند را شامل نمی‌شوند، در جواب می‌گوییم که شما مدعی هستید محسن جنین شیش ماهه بود و در این ماه جنین روح دارد و یک انسان کامل است و کشتنش قتل نفس است پس از اهل بیت است اگر اهمیتی ندارد پس چرا برایش می‌گریید و او را علیه السلام خطاب می‌کنید.

۶- زاده فاطمه یعنی محسن بقول شما علیه السلام را که از دو معصوم زاده شده را از اهل بیت نمی‌دانید، پس چرا زاده دختر مامون را امام دهم امام نقی را هم از اهل بیت می‌دانید و هم معصوم؟!!!!

۷- اگر حضرت عمر رضی الله عنه، محسن بن علی را با آن طرز فجیع کشته و به مادرش بی‌احترامی کرده دیگر لازم نبود که علی وزارت قاتل فرزندش را قبول کند.

یزید موجب کشتن حسین شد اما به زنش و یا خواهرش بی‌احترامی نکرد اما با این وجود اگر امام سجاد در دستگاه یزید رفت و آمد می‌کرد و می‌گفت و می‌خندید، بنظر شما چقدر کاری زشتی بود؟!

پس اگر ادعای شما درست باشد، به همین اندازه کار حضرت علی رضی الله عنه، نامونس و غیر عادی و خلاف غیرت و مردانگیست و حاشا که مردانگی و غیرت علی زیر سوال برود، پس شما دروغگویانید!

نتیجه

بنابراین باز شیعه در دام تزویر و دروغی که پهن کرده بود گرفتار آمد!! یعنی این سوال هوشیارانه این دوست سنی ما تضاد دیگری را از این مذهب ساختگی را آشکار کرد زیرا یا این حدیث (اولین فردی که از اهل پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌میرد فاطمه است)، دروغ است.

یا این ادعا دروغ است که فاطمه پسری بنام محسن داشته که توسط حضرت عمر کشته شده است.

اما این حدیث در کتاب بخاری است و شیعه هم می گوید درست است. در این همه اتفاق داریم.

پس راه چاره خلاصی از این تضاد این است که بگوییم ادعای شیعه دروغ است و آن قوم به عمر مظلوم علیه السلام تهمت ها زده اند که همه کذب است.

داستان عجیب اسدالله!

نویسنده: محمد باقر سجودی

هر انسانی عادات‌های مخصوص به خود را دارد که می‌تواند خیلی عجیب باشد، ولی شاید هیچکس مثل جناب اسدالله نباشد، او از کوهی می‌گذرد ولی از کاهی نمی‌گذرد، این اسدالله یکبار به بمن مبلغی داد که بدهم به عبدالرحمان. عبدالرحمان راننده زحمتکش تاکسی بود که در آمدش کفاف خرجش را نمی‌داد، عبدالرحمن تا آخر هم ندانست که ده هزار را اسدالله به او داده‌است.

اسدالله وقتی دید عبدالرحمن آدم مطمئنی است به او پیشنهاد کرد که روزانه فرزندانش را به مدرسه ببرد و بیاورد و در عوض ماهی ۳۰۰۰ بگیرد، و راننده قبول کرد، اما بعد از یکماه همین اسدالله بمن زنگ زد که بیا بین این راننده‌ای که معرفی کرده بودی آدم نادرستی است گفتم جریان چیست؟ معلوم شد که دعوایشان بر سر این است که اسدالله می‌گوید تو باید روزهای تعطیل، که بچه‌ها را به مدرسه نبردی، مزد نگیری و عبدالرحمن می‌گفت نه من با تو ماهانه قرار بسته بودم ولو که نصف ماه هم تعطیل باشد باید حقوقم را کامل بدهی!.

دیدم دعوا بر سر ۴۰۰ است گفتم من میدهم و مشاجره تمام شد ولی از کار اسدالله تعجب کردم که ۱۰۰۰۰ را بخشید اما برای ۴۰۰ می‌خواهد به دادگاه برود. این داستان را نوشتم تا مطلبی را به خواننده بگویم.

منظورم از این، بازگویی داستان عجیب دیگری از اسدالله است که به دعوای سنی و شیعه مربوط می‌شود:

اسدالله بخاطر همین زبان و رفتار تند و تیز، انتقادهای شدیدی به شخصیات دولتی می‌کرد و اصلاً رعایت هیچ اصولی را نمی‌نمود و عقاید خود را بیابکانه در هر مجلس

ابراز می‌کرد، عقایدی که برای خیلی‌ها عجیب‌ترین بود و در این اوضاع بلبشوی دنیا، حتی در کشور آزادی مثل پاکستان، این زبان سرخ تحمل نشد و یک روز که رفته بود فرودگاه تا میهمان خود را بیاورد خدا می‌داند که چه گفت و چه کرد که در راه بازگشت به خانه مامورین اطلاعات او را با ماشینش غیب کردند، یک ماه و اندی بعد از این حادثه اسدالله، چون غیر از زبان تند کار و جرمی نداشت، آزاد شد و به خانه برگشت و زن و بچه و فامیلش خوشحال شدند!

فردایش رفت به اداره اطلاعات تا ماشینش را پس بگیرند! آشنایان نصیحتش کردند که از خیر ماشین بگذر! همین که آزادات کردند بسی جای شکر دارد، اینطور نشود که در این اوضاع نابسامان باز تو را بگیرند و ببندند! گفت نه دیروز که آزادم می‌کردند گفتم ماشینم را بدهید جواب شنیدم که فردا بیا!

آشنایان اسدالله همه خندیدند که عجب آدمی هستی در آیین وقت هم فکر ماشین بودی؟ یکی گفت اگه من می‌بودم یک ماشین دیگر هم به اونها بخاطر تشکر می‌دادم و اسدالله رفت و با ماشین برگشت!

فردایش باز تصمیم گرفت برود اداره اطلاعات!

- باز چرا ای اسدالله خان؟

- وقتی مرا دستگیر می‌کردند در ماشینم دو کیلو بادام بود حالا نیست! می‌روم تا دو کیلو بادام را پس بگیرم!!

- ای بابا! مگر تو عقل نداری؟ در این اوضاع که این اداره با هزار جور وسایل مراقبت می‌شود، و مردم از هزار متریش هم رد نمی‌شوند تو باز می‌خواهی بروی تو! آنهم برای دو کیلو بادام؟؟ بادامی که حتما از هضم رابعه مامورین گذشته؟! اما اسدالله آدم حرف شنویی نبود و رفت....

این روزها بخاطر اوضاع نامساعد امنیتی، همین اداره که دوبار مورد حمله فدایی قرار گرفته، مامورینش از راه دور راهبندان درست کرده‌اند و این اسدالله خان از راه بندان‌ها به

این حجت که من همانیم که پریروز آزاد شدم و دیروز ماشینم را گرفتم رد شد و به مسئول مربوطه رسید که کو بادامم؟؟ یاالله دو کیلو بادامم را بدهید!

مقام امنیتی که شاید فکر کرده این آدم دیوانه است! گفت برو فردا بیا و بادامت را بگیر! و فردا که رفت در همون بازرسی اول بهش گفتند برو گمشو دیگر نتوانست جلوتر برود.

من می‌دانم که هرکس که با اوضاع امروز آشنا باشد، اسدالله را دیوانه تصور می‌کند، آخر در زمانه‌ای که سازمان‌های امنیتی می‌توانند افراد را بی‌محاکمه زندانی کنند و به احدی اجازه ملاقات ندهند و زندانی بر خلاف قانون حق انتخاب وکیل هم ندارد، (یعنی همان کاری که کم‌ترینش را با اسدالله کردند) مگر آدم به دنبال دو کیلو بادام گم شده در نزد این مردم می‌رود؟

البته اسدالله باز می‌تواند در دفاع از خود بگوید مگر ندیدید زود مرا آزاد کردند و بی‌گناهی مرا قبول کردند! مگر ندیدید که ماشینم را برگرداندند؟ مگر ندیدید که از من رشوه و باج نگرفتند؟ مگر ندیدید که مرا نزدند و شکنجه ندادند؟ مگر ندیدید (هرچند که ظالمند) اما باز از امت محمد هستند و دین را دوست دارند و رحم و حیا دارند؟

اما ای عالم شیعی

ای عالمی که داستان دروغ زخمی شدن حضرت فاطمه را بدست امیر المومنین عمر ساخته‌ای!!!! تو بمن بگو ببینم که فاطمه تو در توجیه رفتارش چه دارد که بگوید؟ شیعه می‌گوید: خود عمر به معاویه نامه‌ای نوشته که در آن آمده است: «... وقتی درب خانه را آتش زدم (آن‌گاه داخل خانه شدم) ولی فاطمه درب خانه را حجاب خود قرار داد و مانع از دخول من و اصحابم شد. با تازیانه آن چنان بر بازوی او زدم که مانند دملج (بازوبند) اثر آن بر بازوی او ماند، آن‌گاه صدای ناله او بلند شد، چنان که نزدیک بود به حال او رقت کنم و دلم نرم شود، ولی به یاد کشته‌های بدر و احد که به دست علی کشته شده بودند... افتادم، آتش غضبم افروخته‌تر شد و چنان لگدی بر درب زدم که از صدمه

آن جنین او (به نام محسن) سقط شد. «فَعِنْدَ ذَلِكَ صَرَخَتْ فَاطِمَةُ صَرْخَةً... فَقَالَتْ يَا أَبَتَاهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَكَذَا كَانَ يُفْعَلُ بِحَبِيبَتِكَ وَابْنَتِكَ...» در این هنگام، فاطمه چنان ناله زد، پس فریاد زد: ای پدر بزرگوار! ای رسول خدا! این چنین با عزیز دلت و دختری رفتار کردند. سپس فریاد کشید: فضه به فریادم برس که فرزندم را کشتند. سپس به دیوار تکیه داد و من او را به کنار زده، داخل خانه شدم. فاطمه در آن حال می‌خواست مانع (بردن علی) شود، من از روی روسری چنان سیلی به صورت او زدم که گوشواره از گوشش به زمین افتاد^(۱).

و عجیب اینجاست که شیعه می‌گوید: علت این جنگ و دعوا و سبب وقوع این گناه عظیم، گناه بزرگ‌تری بوده یعنی مضروب کنندگان حضرت زهرا حق حضرت علی را خورده بودند وصیت نامه پیامبر را درباره پادشاهی علی پاره کرده و زیر پا انداختند و حالا که علی حاضر نبود با ظالمان بیعت کند، آن‌ها با بیحیایی آمدند هم حقش را خوردند و هم از او خواستند که این حق خوری را برسمیت بشناسد و به غاصب مبارک باد بگوید. و عملاً هم بزور و کشان کشان حضرت علی را بردند و مجبورش کردند که به ابوبکر دست بیعت دهد.

نکته عجیب از اینجا به بعد است: شیعه از این ببعد به حضرت فاطمه نقشی بدتر از نقش اسدالله و عقلی کم‌تر از عقل اسدالله می‌دهد یعنی می‌گوید: فاطمه علیها السلام بعد از این دو حادثه هولناک با پهلوی شکسته رفت پیش حضرت ابوبکر که دو کیلو بادام مرا بده و حضرت ابوبکر گفت پدرت برای تو ارثی نگذاشته زیرا او پیامبر بود و من از ایشان شنیدم که فرمود پیامبران ارث باقی نمی‌گذارند فاطمه غضب کرد و گفت: چه می‌شود تو را، که اهل و خانواده‌ات از تو ارث ببرند، لکن ما از محمد ﷺ ارث نبریم!

۱- بحار الأنوار: ج ۳۰، ص ۲۹۳، (چاپ جدید)؛ ج ۸، ص ۲۳۰، (چاپ قدیم) و ریاحین الشریعة: ج ۱، ص ۲۶۷.

ای خواننده:

بنظر شما کار فاطمه علیها السلام عجیب تر از کار اسدالله نیست او پیش کسی می رود که شراب خورده (العیاذ بالله) و به او می گوید نوشیدن آب در حالت ایستاده کراهت دارد بنشین و بنوش و خنده دارتر اینکه شیعه می گوید: فاطمه به عمر و ابوبکر گفت: آیا اگر حدیثی از پیامبر را به یاد شما بیاورم قبول می کنید، و به آن اعتقاد پیدا می کنید؟ عمر و ابوبکر گفتند: آری.

پس فاطمه گفت: شما را به خدا قسم آیا از پیامبر نشنیدید که می گفت: «رضایت فاطمه، رضایت من و غضب فاطمه، غضب من است. پس هر کس فاطمه دختر مرا دوست داشته باشد، همانا مرا دوست داشته و هر کس فاطمه را راضی کند مرا راضی کرده است و هر کس فاطمه را به غضب آورد، همانا مرا به غضب آورده است». عمر و ابوبکر گفتند: آری از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدیم.

فاطمه علیها السلام گفت: پس همانا من، خداوند و ملائکه را شاهد می گیرم که شما دو نفر مرا به سخط و غضب درآوردید و مرا راضی نکردید، و هرگاه پیامبر را ملاقات کنم از شما دو نفر به او شکایت خواهم کرد. در این هنگام، ابوبکر شروع به گریه کرد در حالی که فاطمه علیها السلام می گفت: خدا قسم تو را (ابوبکر) در هر نمازی که بخوانم نفرین خواهم کرد.

نظر اهل سنت: فاطمه چرا کسانی را که خودشان از رسول الله را در غدیر خم حدیث شنیده بودند و بر عکس عمل کرده بودند را قسم می دهد که اگر حدیثی من برایتان از رسول الله بگویم، آیا قبول می کنید یا نه؟

مگر فاطمه نمی دانسته آن ها اصلا حدیثی را که خودشان شنیده اند قبول نکردند پس چرا چنین انتظاری از آن ها دارد؟ مگر نمی دانسته آن ها طرفدار کشته شدگان کافر در بدر و احد هستند!!

کسی را که در امتحان کلاس دوم رد شده چرا قسم می دهید که سوالات کلاس دهم

را حل کند؟

بعد خنده‌دارتر اینکه شیعه می‌گوید ابوبکر بعد از شنیدن حدیث گریه کرد این گریه ابوبکر به این می‌ماند که قاتلی مظلومی را سر ببرد بعد مادر مظلوم بیاید و به قاتل بگوید در جیب پسر یک تومان بود اگر بمن ندهی من از شما ناراضی هستم و نفرین‌تان می‌کنم و قاتل گریه کند و تازه یک تومان را ندهد!!!!!!

ای دوستان شیعه ما: حاشا که حضرت فاطمه چنین کارهای عجیبی را انجام داده باشد، حاشا که این قصه سرایی علمای شیعه درست باشد!

ای دوستان شیعه ما: علمای شما در هنگام نوشتن این داستان‌ها مست بودند در حالت طبیعی نبودند برای همین این خزعبلات سر هم یافتند. اما شما که مست نیستید! شما را چه شده؟ بمن بگویید بر سر شما چه آمده که این تضادهای آشکار را نمی‌بینید؟؟؟

جشن گریه و زاری!

نویسنده: صادق السیهاتی / روشنفکر شیعه

پس از آنکه آخوند در فضیلت روضه‌خوانی و گریه و عزا و سینه زنی و قمه زنی حرفها زد، و روایت‌ها ردیف کرد، به مردم گفت: حالا برنامه عزاداری را شروع کنید که اجر و پاداشتان با خداست! روضه‌خوان شروع کرد به خواندن، و برنامه عزاداری شروع شد. همه مردم به صحن وسط حسینیہ آمدند، و تنها دو نفر در گوشه‌ای ایستاده تماشا می‌کردند، یکی من بودم که خجالت می‌کشیدم در بین آن همه مردم به سر و صورتم بزنم، کرامت و حیاء و شرفم به من اجازه نمی‌داد، بدون سبب خودم را کتک بزنم و سینه‌ام را آزرده کنم، یا سرم را زخمی کنم، یا کمرم را با زنجیر خورد کنم!

نفر دوم خود آخوند بود! با حیرت بدو می‌نگریستم و در ذهنم این سؤال مطرح بود که، چرا شما جناب آخوند نمی‌خواهید از آن اجر و پاداشی که به مردم می‌گفتید بهره‌مند شوید؟! آیا شما چون من خجالت می‌کشید، و کرامت و شرف به تو اجازه نمی‌دهد دست به کارهای احمقانه بزنی؟! ولی مگر خود شما نبودید که از فضل و مکانت عزا داری و به سر و صورت کوبیدن خود می‌گفتی؟!.

آقای آخوند آرام در گوشه‌ای ایستاده، و به پیرمردی گوزپشت که زمانه همه شادابی و قدرت و توانش را ربوده بود، و در وسط حسینیہ دیوانه‌وار به سر و صورتش می‌کوبید و گریه و زاری به راه انداخته، خیره شده بود!

حزن و اندوه گلویم را به سختی می‌فشرد!! با خود می‌گفتم: خدایا! این چه بلایی است که ما بر سر خود آورده‌ایم، پیرمردی که یک پایش بر لبه قبر و دیگری ته قبر است، چنین به خودش می‌زند، و گمان می‌برد عبادتی بسیار با ارزش انجام می‌دهد و با این حرکات احمقانه خودش را به تو نزدیک می‌کند؟! خدایا گناه این بیچاره‌ها به گردن

کیست؟!.

از سال‌هاست که در چنین جلساتی شرکت نمی‌کنم، اما این بار حس کنجکاوی مرا وادار کرد تا بار دیگر بیایم و ببینم چه چیزهای جدیدی به این مراسم در حال رشد اضافه شده است، وای کاش هرگز نمی‌آمدم، و چشمانم نظاره‌گر این همه ذلت و خواری عقل بشر نمی‌شد!

آیا پیامبر خدا خودش را اینچنین می‌زد؟! آیا چنین حرکات نابسامانی را از امتش می‌پذیرد؟! آیا هرگز کسی از امامان چنین حرکات ناشایستی را انجام داده است؟! مگر این امام حسین شهید و سرور کربلا نبود که به خواهرش زینب می‌گفت: «خواهر عزیزم، من سوگند خورده‌ام و قسمم را عملی می‌کنم!... پس در عزای من لباس را پاره مکن، و بر صورتت چنگ مزن، و گریه و زاری براه نینداز»^(۱).

البته پیش از این سرور و سید و آقای همه ما، پدر بزرگ امام حسین، حضرت رسول اکرم به دخترشان حضرت فاطمه زهراء فرمودند: «اگر من وفات کردم، به سر و صورتت نزن، موهایت را نکش، گریه و زاری و واویلا براه نینداز، و عزا داری بپا مکن»^(۲).

آخوندهای ما بر این رسم و رسوم اصرار دارند، چرا که جایگاه و مکانیت اجتماعی آنها را حفظ می‌کند، و به آنها نوعی قداست و شرف می‌دهد. تمام عمرشان از کربلا و کشته شدن حضرت امام حسین و از معجزات و کرامات و قدرت‌های خارق العاده‌ای که داشت حرف می‌زنند، و یک کلاغ چهل کلاغ می‌کنند، افسانه‌ها و قصه‌های خیالی می‌سازند، ولی نشده یک روز در مورد زندگی آن حضرت سخن بگویند... حرفی از زهد و پارسایی و عبادتش برای پروردگار یکتا نمی‌زنند، تنها حرف از توسل و شفاعت طلبی از او، و واسطه قرار دادن او با خداست!

۱- نگا: الإرشاد از المفید: ۹۴/۲، بحار الأنوار از المجلسی: ۳/۴۵.

۲- نگا: الکافی اثر کلینی ۵/۲۷۵، وسائل الشیعة از الحر العاملی: ۳/۲۷۲.

هرگز از جهاد و شهادت و مردانگی امام حسین و جانفشانی‌ش در بثمر رساندن درخت اسلام حرفی به میان نمی‌آورند، از مشارکتش در فتح آفریقا و جهادش از مصر تا مغرب هیچ سخنی نمی‌گویند.

هیچ سخنی از زندگی امام حسین نیست، هر چه هست از ولادتش است و از روز کشته شدنش، انگار امام حسین متولد شده، و سپس به قتل رسیده، و هیچ زندگی پر باری از جهاد و تلاش و ایمان و تقوا و پارسائی نداشته است. برای آن‌ها امام حسین زنده، هیچ ارزشی ندارد. آن‌ها تنها لحظه‌های مشتری ساز را مد نظر دارند.. آنچه برایشان حائز اهمیت است مرقد و گنبد امام است و پول و ثروتی که به جیبهای آن‌ها می‌ریزد.. آن‌ها چون زالو به مصیبت‌ها و درد و رنج‌های امام چسپیده‌اند و از آن‌ها ارتزاق می‌کنند.. آنچه برایشان مهم است تنها این است که چگونه می‌توان مردم ساده‌لوح را گول زد و جیبهایشان را خالی کرد.. آنچه برایشان اهمیت دارد این است که مردم سیل آسا بسوی مرقد‌ها و امام زاده‌ها بیایند و پول‌هایشان را دو دستی بریزند در حساب آخوندها.. برایشان بسیار مهم است مردم در صف‌های طولانی به خیابان‌ها بریزند و به سر و صورت خود بزنند: البته نه بخاطر محبت و صمیمیتی که برای امام حسین دارند، بلکه به خاطر عشق و علاقه‌ای که برای‌اش نذری و پلو خوری دارند!.

و برخی هم خجالت نمی‌کشند، و در پی کوره راهی هستند تا به این کارهای زشت جلوه شرعی و دینی بودن بدهند، و می‌گویند: پیامبر خدا وقتی پسرشان ابراهیم وفات کرد، و وقتی عمویشان حمزه شهید شد گریه کردند!..
یا للعجب!...

شما را بخدا این شد منطق و عقل؟!..

پیامبر خدا گریه کردند.. چه کسی به شما گفته: گریه نکن؟!..

اما ای عقل کل! آیا پیامبر خدا هر ساله در سالروز وفات پسر یا عمویش به سر و صورت خود می‌زد و گریه و زاری براه می‌انداخت؟!.

آیا وقتی پسر پیامبر ﷺ وفات کرد، ایشان از مردم خواستند راهپیمایی براه اندازند و سینه بزنند و زنجیر بکوبند، و با شمشیر و خنجر سرهایشان را به دو نیم کنند؟! یا اینکه در سالروز مرگ فرزندش چنین الم شنگه‌هایی براه انداخت؟ و آیا فرمودند: سینه زنی عبادتی است و اجر و پاداش دارد؟!.

اگر پیامبر خدا چنین چیزی نگفته، آیا کسی دیگر اجازه دارد عبادتی مطابق ذوق و سلیقه خود به دین خدا اضافه کند، سپس با کمال پر روئی به مردم بگوید: خداوند بر این کار به شما اجر و پاداش هم می‌دهد، انگار ثواب و اجر و پاداش دادن، یا عقاب و بازخواست کردن در روز قیامت در دستان ناتوان اوست؟!.

پس ارزش و بهای صبر و استقامت بر مصیبت‌ها کجا رفت؟! آیا صبر و پایداری بیهوده در قرآن کریم ذکر شده است؟!.

بشنو الله متعال چه می‌فرمایند:

﴿وَلْتَبْلُوْنَكُمْ بَشِيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِيْنَ ۖ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُّصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ۝۱۵۷ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ۝۱۵۸﴾ [البقرة: ۱۵۵ - ۱۵۷]

«و بی‌تردید شما را به چیزی اندک از ترس و گرسنگی و کاهش بخشی از اموال و کسان و محصولات آزمایش می‌کنیم. و صبرکنندگان را بشارت ده. همان کسانی که چون بلا و آسیبی به آنان رسد گویند: ما مملوک خداییم و یقیناً به سوی او بازمی‌گردیم. آنانند که درودها و رحمتی از سوی پروردگارشان بر آنان است و آنانند که هدایت یافته‌اند».

الله اکبر! ببین، درودها ... رحمت و شفقت الهی ... هدایت و رستگاری ... همه این‌ها برای کیست؟!.

آری، برای صابران..

اگر پیامبر خدا که سفیر و فرستاده اوست، و دین بوسیله او کامل شد، و حد و مرز عبادات را به طور کامل و روشن بیان داشت، هرگز چنین چیزی نگفته، پس آیا آخوندها

و روضه‌خوان‌ها و ملاها اسلام را بهتر از پیامبر و امامان فهمیده‌اند؟! آیا آن‌ها بیشتر از پیامبر دین و عبادت‌ها را می‌شناسند تا به مردم تحمل کنند که این عبادت است و کسی که به آن عمل کند اجر و پاداش بدست می‌آورد؟! آیا برای آن‌ها وحی تازه‌ای آمده تا به اسلام عبادت‌های دیگری اضافه کنند؟!

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾ [النحل: ۱۱۶].

«و به سبب دروغی که زبانتان گویای به آن است، نگویید: این حلال است و این حرام، تا به دروغ به خدا افترا بزنید (که این حلال و حرام حکم خداست)، مسلماً کسانی که به خدا دروغ می‌بندند، رستگار نخواهند شد».

چرا حضرت ابوبکر رضی الله عنه در تشییع جنازه حضرت فاطمه رضی الله عنها شرکت نکرد؟

سوال شیعه‌ها:

اگر ایشان که دختر مورد احترام پیامبر بوده و پیامبر مدام به ایشان تاکید می‌کردند، به مرگ طبیعی و یا در اثر بیماری فوت کرده باشد باید مسلمانان (مخصوصا خلیفه مسلمانان) او را که یادگار پیامبر است با جلال و شکوه دفن می‌کردند. جواب بدهید که چرا با جلال و شکوه دفن نشده است.

جواب ما:

جواب ما این است که باید حوادث را در قالب محیط دید. برای روشن شدن موضوع مثالی می‌زنم: یک ایرانی اگر زنی از خاندانش بمی‌رد حتی در روزنامه‌ها اعلان می‌کند و عکس زن را هم چاپ می‌کند و عکس مرده را بر در و دیوار می‌زند. اما افغان‌ها معمولا چنین نمی‌کنند، عکس که نمی‌گیرند، بلکه شما اگر عکس زن مرده را چاپ کنید شاید شما را بکشند حتی در مراسم خاکسپاری فقط افراد نزدیک زن شرکت می‌کنند. و حتی وقتی می‌خواهند زن را داخل قبر بگذارند چند نفر از افراد فامیل پرده‌ای در جلوی چشم همان بقیه اندک می‌گیرند. یک عادت افغان‌ها این است که زن که مرد، خانواده شوهر حق کفن و دفن او را ندارند باید جسد مرده را بیاورند و تحویل پدر یا برادر زن بدهند اگر چنین نکنند حتی متهم به قتل می‌شوند. حالا یک زوج را تصور کنید که زن افغانی و مرد ایرانی باشد.

زن بمیرد و ایرانی برسم خود او را دفن کند.

حالا تصور کنید که یک مغرض اون کنار نشسته می‌خواهد روابط بین ایرانی و افغانی را خراب کند و هی تبلیغات کند که ایرانی زن افغانی خود را کشته و دلیلش این است که مرده را تحویل نداده و بگوید ایرانی افغانی را بی‌آبرو کرده و دلیلش این باشد که عکس مرده را به درو دیوار زده.

افغان‌های بی‌خبر از رسم و رواج ایرانی‌ها با توجه به رسومات خود فوراً حرف مغرض را قبول می‌کنند.

و این است حال عوام شیعه که رسم عرب را نمی‌دانند و گمان می‌کنند بر حضرت فاطمه ظلم شده و حرف مغرضان را قبول می‌کنند.

شما تاریخ صدر اسلام را بخوانید برای کدام زن مراسم تشییع جنازه مفصل گرفتند؟

اصلاً اون وقت‌ها برای مردان هم نمی‌گرفتند چه برسد به زنان.

مثل امروز نبود که خمینی مرد از سراسر ایران مردم را جمع کردند.

در اسلام که فرض نشده اگر کسی مرد همه مردم شهر جمع شوند.

فاطمه که مرد، افراد خانواده‌اش علی و عباس و بقیه دفن کردند.

این رسم عربان بود که زن که می‌مرد را فامیل خودش دفن می‌کردند و خانواده شوهری فاطمه، همان خانواده پدری فاطمه هم بود چون با پسر عموی خود عروسی کرده بود و حضرت عباس هم عموی علی بود هم عموی فاطمه لذا بی‌سروصداتر دفن شد.

زن عمر و ابوبکر هم که مردند درجایی نخواندم همه مردم جمع شده باشند کسی جار نزده که جمع شوید ملکه اسلام مرده.

پس در دفن بی‌سر و صدای فاطمه چیزی غیر عادی وجود ندارد البته اگر شیعه مغرض نباشد.

حالا اگر قبول کنیم که داستان شیعه مغرض درست است و ایرانی زن افغانی خود را

کشته باشد.

دیگر آن افغانی هرگز نباید دختر دوم خود را به ایرانی بدهد.

اگر داد پس خیلی نادان است.

و ما می دانیم که بعد از این واقعه، حضرت علی دختر خود، دختری که فاطمه او را زاییده بود را به حضرت عمر داد.

پس یا داستانی که شیعه پیرامون دفن فاطمه ساخته و آن را غیر عادی جلوه داده دروغ است یا علی دختر خود را به عمر نداده.

اما معتبرترین کتب شیعه هم معترفند که عمر داماد علی بوده.

پس شیعه چه دارد که بگوید؟

محمد باقر سجودی

منظور از ظالم اول، ثانی و ثالث و رابع در فرازهای آخر زیارت عاشورا چیست؟

اعتراف شیعه:

منظور اولین و دومین و سومین و چهارمین افرادی هستند که ظلم را بر محمد و آل او صلوات الله علیهم اجمعین روا داشتند یعنی مؤسسان اساس ظلم، همچنان که در قرآن مجید سوره احزاب آیه پنجاه و هفت خدا لعن فرموده افرادی که خدا، حضرت رسول و اهل بیت رسولش را اذیت نمودند.

از عبارت «اللَّهُمَّ العن یزید خامسا». چهار نفر قبلی کاملاً روشن است که چه کسانی بودند نیازی به سوال نیست و نیازی به آوردن نام نحس آنها نیست چرا که اگر لازم بود امام باقر (علیه السلام) نام آنها را ذکر میفرمود.

خداوند تمام کسانی را که حق امیرمومنان (علیه السلام) را غصب نمودند و در خانه حضرت زهرا سلام الله علیها را آتش زدند و لعنت کند و شدیدترین عذابش را بر آنها نازل کند ان شا الله. اللهم عجل لولیک الفرج.

خداوند به آقای دکتر حسینی قزوینی عمر با برکت عنایت فرماید ان شاء الله.

پاسخ اهل سنت:

بیشک، لعن یاران و زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنها از سوی کسانی که ادعای مسلمانی دارند گناهی نابخشودنی است.

خواندن دعای زیارت و در همان فحش دادن به زنان و یاران پیامبر، شبیه به تسبیح در دست گرفتن، و همزمان، انجام عمل دزدی یا زنا است!!
و گویندگان این جملات بیشک مصداق آیه زیر هستند.

﴿هُمُ لِلْكَافِرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ﴾ [آل عمران: ۱۶۷].

«آن‌ها در آن هنگام، به کفر نزدیک‌تر بودند تا به ایمان».

اما نکته مهم این است که این لعن‌ها به اصحاب پیامبر ﷺ ضرری نمی‌زند بلکه به گوینده باز می‌گردد:

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ رَجُلًا لَعَنَ الرِّيحَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: لَا تَلْعَنِ الرِّيحَ فَإِنَّهَا مَأْمُورَةٌ وَإِنَّهُ مَنْ لَعَنَ شَيْئًا لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ رَجَعَتِ اللَّعْنَةُ عَلَيْهِ». [السلسلة الصحيحة المختصرة].

«ابن عباس می‌گوید در حضور رسول الله، بالا پوش مردی را باد برد. مرد باد را لعنت کرد، پس رسول الله فرمود:

باد را لعنت نکن، باد مأمور است و بدرستی که هرکس چیزی یا کسی را لعنت کند و لعنت شده مستحق لعنت نباشد، آن لعنت به گوینده باز می‌گردد». همین راز بدبختی شیعه‌ها در طول تاریخ است.

آیا شما نمی‌بینید که در تاریخ، شیعه‌ها همیشه گروهی ذلیل و مطرود بودند که حتی جرات نداشته و ندارند در خارج از محیط‌های بسته خود، یا خارج از پشت دیوار اینترنت آنچه در قلب دارند را بیرون بریزند.

هرگز کعبه بدست آن‌ها نبوده حتی اماکن مقدس آن‌ها در کربلا و نجف و سامرا و مشهد اکثر اوقات در دست اهل سنت بوده است و از ما پس نگرفتند مگر به کمک کفار!!

﴿ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ اللَّيْلَةُ أَيْنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلِ مِنَ النَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۲].

«هر جا یافت شوند، مهر ذلت بر آنان خورده است، مگر با ارتباط به لطف عام الله و (یا) با ارتباط به مردم (و وابستگی به این و آن)».

آیا نمی‌بینید با وجود داشتن ثروتی بیکران، الله برکت را از زندگی آن‌ها برداشته و حتی از کشورهای مثل پاکستان و ترکیه نیز (که مواد خام ندارند) بی اهمیت‌تر شده‌اند، یا از هندی‌ها، که حالا ما را آدم هم حساب نمی‌کنند.

آیا نمی‌بیند در ژاپن و اروپا، آن‌ها را، حتی برای نوکری، قبول نمی‌کنند و به دبی و ترکیه بسنده کرده‌اند؟!.

این‌ها همه از شومی فحش به صحابه است گرنه این‌ها همانقدر نفت دارند که عربستان دارد.

اما گاز مس و زمین سرسبز ما و کارشناسان ما را عربستان ندارد و آنجا صحرای لم یزرع است، حتی ساحل ما در خلیج فارس، بیشتر از ساحل عرب‌ها ماهی دارد زیرا زیر دریای طرف ما، سرسبزتر است تا ساحل عرب‌ها، الله هر چی بما داده جز عقل سلیم و قلب سلیم!.

پس این حال ماست که پول ما را با کیلو می‌سنجند. پول آن‌ها را با مثقال؟! اینها از شومی فحش دادن به صحابه است.

چندی پیش کتابی خواندم در باره ملعونان، نویسنده کتاب (عبدالرحمن راسخ) تمام احادیثی که درباره ملعونین بود را، در یک کتاب گرد آورده است. تعجب کردم و افسوس خوردم بحال هم میهنانم، وقتی که دیدم ۹۰ درصد احادیث شامل حال آن‌ها می‌شود:

از فحش دادن به صحابه، تا برداشتن زیر ابرو، تا گریه زاری و مویه بر مرده و زدن بر سر روی و نوحه خوانی و تا نزدیکی با زن از دبر وووو.....

اما باز خوشحال بودم که دست کم آن‌ها محب اهل بیت هستند و شامل حدیثی که دشمنان اهل بیت را لعنت کرده نمی‌شوند و خوشحال بودم که دست کم شراب در کشورمان ممنوع است و لعنت بر شراب خوار شراب خر شراب بر و غیره شامل حال آن‌ها نیست.

تا اینکه کسی از ایران آمد و گفت شراب‌خواری عام است و در خانه‌ها می‌سازند و می‌خورند.

و بعد یادم آمد که شیعه هرچند که اهل بیت رسول الله، یعنی حسین و حسن و فاطمه

و علی را دوست دارد اما با بقیه اهل بیت رسول، یعنی زنانش و عمویش و دیگران بد است و آن‌ها را فحش می‌دهد پس باز لعنت شامل حالش است برعکس ما اهل سنت، که همه را دوست داریم.

و این است که می‌بینیم در هرچیز آن‌ها نکبت است:

بچه ندارند زن ندارند.

۴۰ درصد طلاق دارند.

۴۰ درصد شوخی است؟!.

ملیون‌ها نفر به سن ازدواج رسیدند و از آن سن گذشتند و عروسی نمی‌کنند و اگر کردند زن برایشان عذاب عظیم می‌شود.

من نمی‌گویم آدم خوب حتما باید زن داشته باشد یا اجاقش کور نباشد اما اگر همگانی باشد، این عذاب است، خصوصا اگر زیر پای ما دریای نفت هم باشد، حتما این کمبودها عذاب است آیا این عجیب نیست که اکثر ایرانی‌ها زیر خط فقرند در حالیکه بر دریایی از نفت نشسته‌اند؟!.

این‌ها همه از شومی بدگویی از صحابه است شیعه باید توبه کند، اما اگر شیعه خسته نمی‌شود، الله هم نمی‌شود و عذاب پشت عذاب را برایشان می‌فرستد.

رعایت حقوق نزدیکان پیامبر ﷺ و فاطمه توسط دو خلیفه ابوبکر و

عمر رضی الله عنهما

ابوبکر و عمر همواره علی را از هر طریقی و به طور کامل اکرام می کردند و او و حتی سایر بنی هاشم را در عطا و بخشش بر دیگران مقدم می داشتند و او را در مرتبه و حرمت و محبت و تمجید و تعظیم مقدم می داشتند همان گونه که افراد نظیر او را نیز مقدم می داشتند و او را به واسطه آن چه که خداوند به او فضل عنایت کرده بود، بر سایر افرادی که چنین فضیلتی نداشتند، برتر می دانستند.

هرگز سخن ناروایی از آنان در حق علی دیده نشده است. بلکه درباره هیچ یک از بنی هاشم سخن ناروایی نگفته اند عمر اهل بیت پیامبر ﷺ را در عطا و بخشش بر همه مردم مقدم می داشت و در عطا و بخشش آنان را بر همه مردم برتر می دانست. حتی زمانی که برای عطا و بخشش ها دیوانی قرار داده شد و اسامی مردم نوشته شد به عمر گفتند: از تو شروع می کنیم. گفت: نه. از نزدیکان رسول الله ﷺ شروع کنید.

و عمر را در جایگاهی قرار دهید که خداوند او را در آن جایگاه قرار داد. بنابراین از بنی هاشم شروع کردند و بنی مطلب را به آنان ملحق کردن چرا که پیامبر ﷺ فرمود: «...»
«إنما بنو هاشم و بنو المطلب شيء واحد إنهم لم يفارقونا في جاهلية ولا إسلام»^(۱).
«بنی هاشم و بنی مطلب یک چیز واحد هستند نه در جاهلیت و نه در اسلام از ما جدا نشدند». او عباس، علی، حسن و حسین را مقدم کرد و برای آنان مقداری بیشتر از آنچه برای افراد نظیر آنان در سایر قبائل قرار داده بود، قرار داد و در بخشش اسامه بن زید را بر پسرش ترجیح داد. پسر او عصبانی شد و گفت: اسامه را بر من ترجیح می دهی؟ عمر گفت: او در نزد رسول الله ﷺ محبوب تر از پدرت بود. آن چه که درباره مقدم داشتن بنی

۱- بخاری ابوداود و نسائی آن را استخراج کرده اند.

هاشم و برتر دانستن آنان ذکر کردیم در نزد همه علمای سیره و تاریخ امری مشهور است که دو نفر درباره آن با هم اختلاف نظر ندارند.

کسی که این گونه حق و حقوق نزدیکان و عترت رسول الله ﷺ را رعایت کند آیا به نزدیکترین مردم برای پیامبر ﷺ و بانوی زنان اهل بهشت ظلم و ستم می‌کند آن هم به دلیل مقدار ناچیزی از مال که به فرزندان او چندین برابر آن مال را عطا می‌کرد و به کسی که بیش از او از پیامبر ﷺ دور بود عطا می‌کرد^(۱).^(۲)

۱- ج ۳ ص ۱۷۳، ۱۷۲.

۲- به نقل از کتاب: آل رسول الله ﷺ و اولیای او (موضع اهل سنت و شیعه درباره عقاید، فضیلت‌ها، فقه و فقههای آنان اصول فقه شیعه و فقه آنان)، خلاصه و ترتیب از: محمد بن عبدالرحمن بن محمد بن قاسم رحمته الله ت ۱۴۲۱ هـ، این بحث از کتاب منهاج السنة نوشته ابن تیمیة رحمته الله اختصار شده است.

علی، فاطمه، حسن و حسین ﷺ فاضل‌ترین اهل بیت می‌باشند

شیخ عبدالعزیز سلمان رحمه می‌گوید: اهل بیت پیامبر ﷺ کسانی هستند که صدقه بر آنها حرام می‌باشد، آنها هم عبارتند از: خاندان علی، جعفر، عباس و حارث بن عبدالمطلب و طبق مضمون آیهی سورهی احزاب همسران پیامبر ﷺ نیز جزو اهل بیت ایشان هستند، اما علی ﷺ، فاطمه، حسن و حسین که پیامبر ﷺ آنها را زیر عباي خود قرار داد و دعایی مخصوص در حق آنها خواند از همه‌ی اهل بیت فاضل‌تر هستند... تا آنجا که گفت: قحطانی در حق آنها چنین سروده:

أكرم بفاطمة البتول وبعلمها غصنان أصلهما بروضة أحمد
وبمن هم الم محمد سلطان لله در الأصل والغصنان

«از فاطمه‌ی پاکدامن و همسرش و از نوه‌های محمد ﷺ احترام بگیر، نوه‌های پیامبر ﷺ دو شاخه هستند که اصل آنها باغچه‌ی احمد است، زیبایی اصل و شاخه از آن خدا است». اهل سنت نسبت به اهل بیت پیامبر ﷺ نهایت محبت، احترام و بزرگداشت را انجام می‌دهند، زیرا آنها از خویشان پیامبر ﷺ و مسلمان هستند و به خاطر یاری رسانی به دین خدا مورد امتحان و آزمایش الهی قرار گرفتند، پس احترام و نیکی در حق آنها، احترام و بزرگداشتن در حق پیامبر ﷺ است...^(۱).

آری این یکی از پیروان شیخ محمد بن عبدالوهاب است که اعلام می‌دارد محبت و احترام و بزرگداشت اهل بیت ﷺ و در رأس آنها علی، فاطمه، حسن و حسین ﷺ واجب است^(۲).

۱- الكواشف الجلیة عن معانی الواسطیة: ص: ۷۰۰.

۲- از کتاب: اهل بیت ﷺ از منظر محمد بن عبدالوهاب و دعوتگران اهل نجد (ترجمه کتاب: الإمام محمد بن عبدالوهاب وأئمة الدعوة النجدية وموقفهم من آل البيت ﷺ)، به قلم: خالد بن أحمد الزهرانی، بازنگری از: شیخ علوی بن عبد القادر سقاف، ترجمه: إسحاق بن عبدالله العوضی: چاپ اول ۱۳۸۷/۱۴۲۹ هـ.

درباره درخواست فاطمه فدک و مسائل متعلق به آن

مؤلف رافضی می‌گوید: «و وقتی فاطمه گفت: پدرش -رسول اکرم ﷺ- فدک را به او بخشیده است. ابوبکر گفت: یک سیاه پوست و یا سرخ پوست را بیاور که بر این مطلب شهادت دهد. فاطمه أم ایمن را آورد و او شهادت داد. ابوبکر گفت: شهادت یک زن مقبول نیست. در حالی که همه روایت کرده‌اند که پیغمبر ﷺ فرمود: أم ایمن یک زن بهشتی است.

امیرالمؤمنین آمد و شهادت داد. ابوبکر گفت: این شاهد شوهر تو است و خودش ذی‌نفع است پس شهادت او را نمی‌پذیریم. در حالی که همگی روایت کرده‌اند که پیغمبر ﷺ فرمود: علی با حق است، و حق با علی است و هر سویی برود، حق با او می‌رود، از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه در [آخرت و در] کنار حوض کوثر نزد من باز می‌گردند.

فاطمه خشمگین شد و منصرف گردید: و سوگند یاد کرد که دیگر نه با او حرف بزند و نه همنشینی کند تا اینکه به دیدار پدرش می‌شتابد و شکایتش را نزد او می‌برد. به هنگام وفات به علی رضی الله عنه وصیت کرد که او را شبانه دفن کند و هیچ یک از آنان را برای نماز خواندن بر او صدا نزنند. در حالی که همگی روایت کرده‌اند که پیغمبر ﷺ فرمود: «یا فاطمه! إن الله تعالى يغضب لغضبك ويرضى لرضاك». یعنی: «ای فاطمه! همانا خداوند به خاطر خشم تو خشمگین و با رضایت تو راضی می‌گردد».

و نیز روایت کرده‌اند که فرمود: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ». یعنی: «فاطمه بخشی از وجود من است، هر کس او را اذیت کند مرا اذیت نموده و هر کس مرا اذیت کند، خدا را اذیت کرده است».

چنانچه این خبر صحیح باشد او اجازه نمی‌داشت قاطر پیغمبر را رها کند و می‌بایست

آن را نیز برای بیت‌المال بگیرد، حال آنکه شمشیر و عمامه او نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود. و در این صورت، به هنگام ادعای عباس برای آن، ابوبکر به نفع علی حکم نمی‌داد و در این صورت اهل بیتی که خداوند در کتابش آن‌ها را پاک و مطهر نموده است، مرتکب امری ناجایز شده بودند، زیرا صدقه بر آن‌ها حرام است. ولی وقتی زکات بحرین به مدینه آمد، جابر بن عبدالله انصاری کنار او (علی) بود. علی گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إذا أتى مال البحرين حثوث لك ثم حثوث لك، ثلاثاً».

یعنی: «ای علی! هر وقت زکات بحرین آمد، من (از آن) به تو می‌بخشم، به تو می‌بخشم، به تو می‌بخشم».

علی علیه السلام به جابر رضی الله عنه گفت: برو و از آن بگیر و به این ترتیب امیرالمؤمنین بدون هیچ برهانی و تنها به خاطر فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله از بیت‌المال بخشید.

در جواب مولف باید گفت: کلام او مملو از کذب، بهتان و اقوال فاسدی است که جز با تکلف نمی‌توان همه مفاسد کلامش را برشمرد و تنها به ذکر وجوهی از آن می‌پردازیم: وجه اول: مؤلف گفته که فاطمه رضی الله عنها ادعا کرده که فدک را پیغمبر صلی الله علیه و آله به او بخشیده است و این با میراث بودن فدک تناقض دارد، زیرا طلب فدک با استناد به میراث بودن آن با ادعای بخشیده شدن فدک به فاطمه تفاوت دارد و اگر به او (بخشیده) شده باشد، نمی‌توان آن را میراث شمرد.

به علاوه اگر ادعا شود که پیغمبر صلی الله علیه و آله فدک را در بیماری آخرش (قبل از وفات) به او بخشیده است. باید گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله منزله از آن است که اگر از او ارث برده شود، برای یکی از وارثانش در لحظه مرگ بیش از حق الارث خودش ببخشد و عطا کند. و اگر فدک به هنگام صحت و سلامتی و قبل از بیماری پیغمبر صلی الله علیه و آله به او بخشیده شده است. فاطمه می‌بایست آن هبه را بگیرد و اگر نه چنانچه شخصی چیزی را —در لفظ و کلام— به دیگری ببخشد ولی طرف آن مال هبه شده را تا وفات بخشنده نگیرد، در نزد جمهور علماء این مال از آن مرده است.

باید اضافه کرد که چگونه فدک به فاطمه بخشیده شده ولی این جریان در نزد اهل بیت و مسلمانان معروف نباشد و تنها ام ایمن و علی از آن با خبر باشند؟

وجه دوم: نسبت چنین ادعایی به فاطمه کذب محض است. امام ابوالعباس بن سریق در کتابی که در رد عیسی بن ابان در باب سوگند و شاهد نوشته، در مقام احتجاج و جواب دادن به ایرادهای عیسی بن ابان می‌گوید: و اما حدیث بحتری بن حسان از زید بن علی، مبنی بر اینکه فاطمه به ابوبکر گفته که پیغمبر ﷺ فدک را به او بخشیده است و یک مرد و یک زن به عنوان شاهد آورد. ابوبکر گفت: مردی دیگر باید شهادت دهد و یا اینکه دو زن شهادت دهند. چه جالب است! فاطمه میراثش را از ابوبکر می‌خواهد و ابوبکر می‌گوید: پیغمبر ﷺ فرموده: ما پیغمبران ارثی به جا نمی‌گذاریم و کسی از ما ارث نمی‌برد. و در روایات مورد استنادش نیز روایتی نیاورده که ثابت کند: فاطمه در مورد فدک ادعایی جز ارث بردن داشته باشد و یا اینکه کسی برای او شهادت داده باشد.

جریر از مغیره از عمر بن عبدالعزیز روایت کرده که در مورد فدک گفت: «فاطمه از پدرش خواست که فدک را به او ببخشد، پدرش خودداری ورزید، و پیغمبر ﷺ در طول حیاتش از آن انفاق می‌کرد و ضعفای بنی‌هاشم از آن بهره می‌بردند و سرمایه‌ای برای ازدواج بیوه‌زنان آن طایفه شده بود. این کار تا آخر عمر پیغمبر ﷺ ادامه پیدا کرد و فاطمه حق را پذیرفت. و گواه باشید که من آن را به همان حالتی و مصارفی بر می‌گردانم که در عهد رسول اکرم ﷺ بر آن بود.

و کسی نشنیده که فاطمه ادعا کرده باشد که پیغمبر ﷺ فدک را در حدیث ثابت و مفصلی به او بخشیده است، و هیچ کسی نشنیده که شاهی بر چنین مطلبی شهادت داده باشد، و اگر می‌بود، نقل می‌شد. چراکه باعث خصومت شد و مسأله‌ای بود که امت در مورد آن تنازع کرده بودند. ولی هیچ یک از مسلمانان نگفته: پیغمبر ﷺ را دیدم که آن را به فاطمه بخشید و کسی نگفته که از فاطمه شنیده‌ام که ادعای آن را می‌کرد، تا اینکه بحتری بن حسان آمد. این شخص چیزی را از زید نقل می‌کند که اصل و اساس و ناقل اصلی آن

معلوم نیست و جزو احادیث اهل علم شمرده نمی‌شود و حدیثی است که فضل بن مرزوق، از بحتری، از زید نقل می‌کند.

شایسته بود صاحب کتاب به جای اینکه این همه به اقوال و گفته‌های بی‌اساس پردازد، این مطلب را بیان کند که خود زید—ناقل این حدیث—می‌گوید: اگر من هم می‌بودم، همان قضاوتی را می‌کردم که ابوبکر کرد. این کلام ناقل نشان می‌دهد که حتی اگر کسی هم در مورد این حدیث با زید مخالف نباشد و اگر در مورد این مسأله مناظره هم نمی‌شد و روایت هم نقل می‌شد، باز هم چیزی نه علیه ابوبکر و نه علیه فاطمه ثابت نمی‌شد. و اصل مذهب این است که هر وقت حدیثی از پیغمبر ﷺ به ثبوت برسد ولی ابوبکر خلاف آن را بگوید: این رأی ابوبکر به خاطر عدم اطلاع از آن روایت بوده است، مثل ارث جدّه که البته بعد از مطلع شدن از حدیث، از رأی خودش بر می‌گردد.

و حتی اگر این حدیث به ثبوت هم برسد، حجت نیست. زیرا در حدیث نیامده که فاطمه گفته باشد: من هم سوگند خوردم، هم شاهد آوردم، ولی از حقم محروم شدم، و نیز نیامده که ابوبکر بگوید: من نه شاهد تو را قبول دارم، نه سوگند تو را.

گویند: این حدیث اشتباه است، زیرا أسامه بن زید از زهری از مالک بن أوس بن حدثان روایت می‌کند که گفت: از جمله چیزهایی که عمر به آن استناد کرد، اینکه گفت: پیغمبر ﷺ سه نخلستان داشت: بنی‌نضیر، خیبر و فدک. پیغمبر ﷺ نخلستان بنی‌نضیر را وقف نایانش ساخت، فدک را وقف در راه مانده‌ها ساخت و خیبر را سه سهم کرد که دو قسمت آن بین مسلمانان تقسیم می‌شد و یک قسم آن را نفقه اهل و عیالش ساخته بود. هر چه از نفقه اهل خودش اضافی می‌آمد، آن را بین فقرای مهاجران تقسیم می‌کرد.

و لیث بن عقیل، از ابن شهاب، از عروه، از عایشه روایت می‌کند که عایشه فرمود: فاطمه دختر رسول اکرم ﷺ شخصی را نزد ابوبکر صدیق ﷺ فرستاد که میراث او از فیء داده شده به پیغمبر ﷺ از جانب خدا در مدینه -فدک و خمس باقیمانده خیبر- را از ابوبکر طلب کند. ابوبکر گفت: پیغمبر ﷺ فرمود: «ما پیغمبران چیزی به ارث نمی‌گذاریم و

آنچه از خود برجا می‌گذاریم، صدقه است». و این دارایی تنها برای استفاده اهل بیت پیغمبر ﷺ از آن بود و سوگند به خدا! من صدقه پیغمبر ﷺ را از آن حالت زمان خودش تغییر نمی‌دهم و همان کاری را با آن مال می‌کنم که پیغمبر ﷺ خودش می‌کرد. و به این ترتیب از اینکه چیزی از آن را به فاطمه دهد، استکاف ورزید^(۱).

از انس روایت شده که -بعد از گفتن جریانی که در فوق گذشت- فاطمه به ابوبکر گفت: آیا این مال به تو و خویشان خودت می‌رسد؟ ابوبکر گفت: نه، و تو در نزد من راستگو و امین هستی، پس اگر پیغمبر ﷺ عهدی مبنی بر این امر صادر نموده و یا وعده‌ای به تو داده و یا حقی برای تو در آن واجب گردانیده باشد، من تو را تصدیق می‌کنم [و حق تو را می‌دهم]. فاطمه گفت: نه، جز اینکه پیغمبر ﷺ به هنگام نزول [آیه در مورد فیء] فرمود: «مژده باد ای آل محمد! که خداوند شما را ثروتمند گردانید». ابوبکر گفت: خدا و پیغمبر و تو راست می‌گویید، فیء برای شماست ولی علم من منجر به تأویل این مسأله به گونه‌ای نمی‌شود که همه این سهم را به تو بدهم، و فیء به اندازه نیاز شماست.

این جریان روشن می‌سازد که ابوبکر قول فاطمه را -بدون سوگند و شاهد- می‌پذیرد، پس چگونه با وجود شاهد و یک زن دیگر قول او را رد می‌کند؟ نه خیر، قول او را رد نمی‌کند و بلکه بر اساس واقعیت و حقیقت امر می‌کند.

وجه سوم: می‌توان گفت: اگر ورثه از پیغمبر ﷺ ارث ببرند، همسران و عموی او نیز ارث می‌برند و ارث بردن آن‌ها که با کتاب خدا و سنت پیغمبر ﷺ و اتفاق مسلمانان ثابت می‌شود، با شهادت یک زن و یا یک مرد انکار نمی‌شود. و اگر پیغمبر ارثی به جا نمی‌گذارد، صاحبان حق در دارایی به جا مانده از او جمیع مسلمانان هستند و باز نمی‌توان شهادت یک زن و یا یک مرد علیه همه را پذیرفت.

آری، در چنین موردی شهادت شاهد و سوگند طالب در نزد فقهای حجاز و فقهای اهل حدیث باعث اثبات حق برای مدعی می‌شود و در مورد شهادت شوهر برای همسر

۱- نگا: بخاری: ۲۰/۵ و مسلم: ۱۳۸۱/۳-۱۳۸۲.

دو قول مشهور وجود دارد که هر دو از احمد بن حنبل نیز روایت شده‌اند:

قول اول: شهادت شوهر مورد قبول واقع نمی‌شود و این مذهب ابوحنیفه، مالک، لیث بن سعد، ازواعی، اسحاق و غیره است.

قول دوم: شهادت شوهر به نفع همسر مورد قبول واقع می‌شود، این دیدگاه امام شافعی، ابوثر، ابن منذر و غیره است.

بر این اساس، به فرض صحت داستان مؤلف، باز هم به اتفاق علماء جایز نیست امام با استناد به شهادت یک مرد و یا یک زن حکم صادر کند و حقی را ثابت کند، مخصوصاً که اکثر علماء شهادت شوهر را جایز نمی‌شمارند، بعضی نیز شهادت و سوگند را دلیل اثبات حق نمی‌دانند، آنهایی هم که شهادت و سوگند را دلیل اثبات حکم می‌دانند، تا مدعی را سوگند ندهد، به نفع او حکم نمی‌دهند.

وجه چهارم: مؤلف می‌گوید: «فاطمه ام ایمن را آورد تا به نفع او شهادت بدهد. ابوبکر گفت: این یک زن است و شهادت او مقبول نیست. در حالی که همگی روایت کرده‌اند که پیغمبر ﷺ فرمودند: أم ایمن زنی از بهشتیان است».

در جواب باید گفت: این احتجاج، شبیه احتجاج جاهلی است که در جهالت فرو رفته است و لذا می‌خواهد به نفع خودش احتجاج کند، ولی احتجاجش علیه خودش خواهد بود. زیرا اگر حجاج بن یوسف و مختار بن ابی‌عبید و امثال آن دو چنین قولی را بگویند، سخن درستی گفته‌اند، چراکه قول یک زن به تنهایی برای حکم در مورد مال به نفع یک مدعی که ادعای مالی را می‌کند که ظاهراً از آن غیر اوست، کافی نیست. پس حکم در مورد چنین مسأله‌ای که از ابوبکر صدیق ﷺ نقل شده باشد، چه خواهد بود؟ در مورد حدیثی هم که ذکر کرده و گمان می‌کند که همه آن را روایت کرده‌اند، باید گفت: این خبر در هیچ‌یک از کتب حدیثی مسطور نیست و هیچ‌یک از علمای حدیث آن را روایت نکرده‌اند. و أم ایمن همان أم أسامه بن زید است که دایه بچه‌های پیغمبر ﷺ و از زنان مهاجر بوده و حق و حقوق و حرمتی دارد ولی روایت از پیغمبر از طریق او به

معنی کذب او و یا علماء نیست. اما اینکه کسی بگوید: «همگی آن را روایت کرده‌اند» یعنی آن خبر متواتر است. و کسی که حدیث عدم ارث بردن پیغمبر ﷺ را که بزرگان صحابه روایت کرده‌اند، انکار کند و ادعا کند این چنین حدیثی را هم روایت کرده‌اند، چنین شخصی جاهل‌ترین و حق‌ستیزترین مردم خواهد بود.

وجه پنجم: مؤلف می‌گوید: «علی به نفع فاطمه شهادت داد و ابوبکر شهادت او را به خاطر شوهر بودن رد کرد».

این کلام اگر چه کذب محض است ولی اگر صحیح هم می‌بود باعث قدح و طعنی به ابوبکر نمی‌شد، چرا که شهادت شوهر به نظر بسیاری از علماء مردود است و هر کس هم شهادت شوهر به نفع همسر را می‌پذیرد، شهادت او را تا به حد نصاب رسیدن - از طریق شهادت یک مرد و یا دو زن دیگر - قبول نمی‌کند. ولی حکم براساس شهادت یک مرد و یک زن و بدون سوگند مدعی جایز نیست.

وجه ششم: مؤلف می‌گوید: «همگی روایت کرده‌اند که پیغمبر ﷺ فرمود: علی با حق است و حق با علی است و هر جا برود، حق با او می‌رود و از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه بر روی حوض، نزد من برگردانده می‌شوند».

این کلام مؤلف بزرگ‌ترین کذب و نشانه جهالت محض است. زیرا این حدیث را هیچ کسی، نه با سند صحیح و نه با سند ضعیف، از پیغمبر ﷺ روایت نکرده است. پس چگونه می‌توان گفت که همگی آن را روایت کرده‌اند؟ آیا دروغ‌گوتر از شخصی یافت می‌شود که از صحابه و علماء نقل کند که همگی حدیثی را روایت کرده‌اند، در حالی که این حدیث را هیچ یک از آنان نقل و روایت نکرده باشند؟ این آشکارترین دروغ است. اگر گفته شود: بعضی از آن‌ها آن را روایت کرده‌اند و امکان صحت آن باشد. بالاخره وجهی دارد ولی وقتی کذب مطلق بر پیغمبر ﷺ باشد، چه وجهی دارد؟!.

برخلاف روایت أم ایمن که مؤلف مدعی بود. در مورد او می‌توان گفت: که امکان دارد ام ایمن آن را گفته باشد. ام ایمن از مهاجران نیکوکار بود و حدیث بهشتی بودن او

غیر قابل انکار است. ولی قول مؤلف که از یکی از همفکرانش نقل کرده که علی با حق است و حق با اوست و با او می‌گردد و تا قیامت از او جدا نمی‌شود، این کلامی است که پیغمبر ﷺ از گفتن آن منزّه است. زیرا اشخاص بر حوض وارد می‌شوند، همچنانکه پیغمبر ﷺ به انصار فرمود: «اصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي عَلَى الْحَوْضِ»^(۱).

یعنی: «صبر پیشه سازید تا زمانی که بر حوض مرا ملاقات کنید».

و نیز می‌فرماید: «إِنْ حَوْضِي لَأَبْعَدُ مَا بَيْنَ أَيْلَةِ إِلَى عَدْنِ، وَإِنْ أَوَّلُ النَّاسِ وَرُوداً فَقَرَاءُ الْمُهَاجِرِينَ الشَّعْثَ رُؤُوساً، الدَّنَسَ ثِيَاباً، الَّذِينَ لَا يَنْكَحُونَ الْمُتَنَعِمَاتِ، وَلَا تَفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّدِّ، يَمُوتُ أَحَدُهُمْ وَحَاجَتُهُ فِي صَدْرِهِ لَا يَجِدُ لَهَا قِضَاءً»^(۲).

یعنی: «حوض من [که در آخرت به پیغمبر عطا می‌شود] از فاصله ما بین ایل و عدن طولانی و عریض‌تر است و اولین کسانی که به آن وارد می‌شوند، فقرای مهاجران‌اند: همان‌هایی که پراکنده و پریشان بوده و لباس‌های کهنه به تن می‌کنند، با زنان در نعمت ازدواج نمی‌کنند و درهای محکم کاری [که نتیجه مکنت مالی است] بر روی آن‌ها گشوده نمی‌شود، یکی از آن‌ها می‌میرد در حالی که در برآوردن نیاز شکمش [گرسنگی‌اش] درمانده شده است».

ولی حق چیزی نیست که از اشخاص باشد و وارد حوض شود و روایت دیگری که از پیغمبر ﷺ روایت شده نیز از این باب است، که در آن آمده: «مَنْ دُو كَالَايِ گَرَانِبْهَا دَر مِيَانِ شِمَا تَرَكِ مِي‌كَنَم: كِتَابِ خُدا وَ عَتَرَتِ اَهْلِ بَيْتِمْ رَا، وَ اَيْنِ دُو از هَم جَدَا نَمِي‌شُود تَا دَر حَوْضِ بَه نَزْدِ مَنْ بَرِگَرْدَانْدَه نَشُونَد». این حدیث نیز همان‌گونه است و محل بحث است که در جای خود به آن می‌پردازیم.

وجه هفتم: آنچه از فاطمه نقل شده، سزاوار او نیست و جز شخصی جاهل که ذم و تجریح خود را مدح و تمجید می‌پندارد، به آن احتجاج نمی‌ورزد. زیرا در آنچه نقل کرد سببی برای عصبانیت و خشم و ناراحتی وجود ندارد. چرا که -اگر آنچه گفته صحیح

۱- نگا: بخاری: ۳۳/۵ و مسلم: ۱۴۷۴/۳.

۲- مسلم: باب «استحباب إطالة الغرة والتحجيل في الوضوء» ۱/۴۴۷، ص ۲۱۷.

باشد- تنها به حق و حقیقت قضاوت شده و مسلمان اجازه ندارد به خلاف این حکم کند و هرکس بخواهد که به غیر حکم خدا و رسولش به نفع او حکم شود و سپس خشمگین شود و سوگند یاد کند که با حاکم نه صحبت کند و نه همنشینی. این مسأله بیش از آنکه باعث ستایش شخص و مذمت حاکم باشد، باعث جرح و مذمت شخص است.

البته نیک می‌دانیم طعن و ایراداتی که این مؤلف به فاطمه علیها السلام و سایر صحابه علیهم السلام - خواسته و یا ناخواسته - وارد می‌سازد، بسیاری کذب و دروغ است، در مورد بعضی از آن ایرادات هم، مرتکبان آن وجهی برای تأویل داشته‌اند و اگر گناهی هم برای آن بزرگواران ثابت گردد، جای ایراد نیست. زیرا آن بزرگواران معصوم نبوده‌اند و بلکه با وجود اینکه اولیای خدا و از بهشتیان بوده‌اند، گناهایی نیز داشته‌اند که خداوند آن را بر آنها می‌بخشد.

و همچنین مؤلف در مورد وصیت فاطمه که گفته: مرا شبانه دفن کنید و کسی از آنها بر من نماز نخواند، به اشتباه رفته است. چنین کلامی را تنها شخصی از فاطمه نقل و به آن استناد می‌کند که جهالتش باعث باز شدن راهی برای طعن وارد کردن بر فاطمه می‌شود. و چنانچه این مطلب صحیح باشد، این کار فاطمه به گناه بخشیده شده بیشتر شبیه است تا یک کار خداپسندانه. زیرا نماز مسلمان بر غیر خودش، خیری است که به او می‌رسد و بهترین مخلوقات از نماز خواندن، بدترین مخلوقات بر جنازه‌اش زیانی نمی‌بیند. پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی که وفات کرد، نیکوکاران و فجار و بلکه منافقان بر او نماز خواندند و این نمازها اگر سودی برای پیغمبر صلی الله علیه و آله نداشته باشد، زیانی هم ندارد. این در حالی بوده که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌دانسته که در بین امتش منافقانی وجود دارند ولی کسی را از نماز خواندن بر جنازه خودش نهی نکرده است.

مؤلف در فرازی از کلامش می‌گوید: «و همگی روایت کرده‌اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای فاطمه! خداوند به خاطر خشم تو، خشمگین و در اثر رضایت تو، راضی می‌گردد». این کلام کذب و دروغ مؤلف است: چنین چیزی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نشده و چیزی از

آن در کتب حدیثی مشهور وجود ندارد و این گفته سند معروف و شناخته شده‌ای - نه صحیح و نه ضعیف - تا پیغمبر ﷺ ندارد.

و ما که به بهشتی بودن فاطمه گواهی می‌دهیم و می‌گوییم خداوند از او راضی شده است، در مورد ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، سعید، عبدالرحمن بن عوف نیز چنین شهادتی می‌دهیم و گواهی می‌دهیم که خداوند رضایت خود از آنها را در کتابش - در بیش از یک موضع - بیان فرموده است، مثل: ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ [التوبة: ۱۰۰].

«پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت، و آنها (نیز) از او خشنود شدند».

و در جای دیگر می‌فرماید:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: ۱۸]. «خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت (بیعه‌الرضوان که در حدیبیه انجام گرفت) با تو بیعت کردند - راضی و خشنود شد».

در روایات نیز از پیغمبر ﷺ به ثبوت رسیده که در حالی وفات کرد که از آنها راضی بود و هر کس خدا و پیغمبرش از او راضی باشند، خشم هیچ کسی - هر که باشد - ضرر و آسیبی به او نمی‌رساند. مؤلف در فرازی دیگر می‌گوید: همگی روایت کرده‌اند که پیغمبر ﷺ فرمودند: فاطمه بخشی از وجود من است، هر کس او را اذیت کند، مرا اذیت نموده، هر کس مرا اذیت کند، خدا را اذیت نموده است».

این حدیث نیز با این الفاظ روایت شده است و بلکه با الفاظ دیگری بیان شده است، چنانکه در اثنای حدیث خواستگاری علی از دختر ابوجهل آمده که پیغمبر ﷺ برخواست و فرمود: «إِنَّ بَنِي هِشَامِ بْنِ الْمُغِيرَةِ اسْتَأْذَنُونِي أَنْ يَنْكَحُوا ابْنَتَهُمْ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَإِنِّي لَا أَذْنُ، ثُمَّ لَا أَذْنُ، ثُمَّ لَا أَذْنُ، إِنَّمَا فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يَرِيبُنِي مَا رَابَهَا وَيُؤْذِنِي مَا آذَاهَا إِلَّا أَنْ يَرِيدَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنْ يَطْلُقَ ابْنَتِي وَيَنْكَحَ ابْنَتَهُمْ».

یعنی: «فرزندان هشام بن مغیره از من اجازه می‌خواهند که دخترشان را به عقد علی بن ابی‌طالب در آورند. و من اجازه نمی‌دهم، اجازه نمی‌دهم، اجازه نمی‌دهم. فاطمه بخشی از وجود من است: هر چه او را برنجانند، من را نیز می‌رنجانند و هر چیز او را آزار دهد، من را نیز آزار می‌دهد، مگر اینکه علی بن ابی‌طالب دخترم را طلاق دهد و سپس با دختر آن‌ها ازدواج کند».

وجه هشتم: مؤلف می‌گوید: «اگر خبر عدم توارث پیغمبران علیهم‌السلام صحیح باشد، بنابراین ابوبکر اجازه نداشت که قاطر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و شمشیر و عمامه او را نزد علی ترک کند و به هنگام ادعای عباس برای تملک آن‌ها، به نفع علی حکم دهد».

در جواب باید گفت: هر کس از ابوبکر و عمر نقل کند که چنین حکم و قضاوتی کرده باشند و یا از ترکه پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چیزی را از باب تملک نزد کسی گذاشته باشند، آشکارترین دروغ و افتراء را بر آن‌ها بسته است و غایت چیزی که می‌توان در این باره ادعا کرد، این است که (از این وسایلی که ارزش مادی چشمگیری ندارند) هر چه در نزد هر کس بوده، نزد همان شخص باقی مانده است، همچنانکه پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم صدقه‌اش را نزد علی و عباس گذاشت تا آن را در مصارف شرعی به کار گیرند.

مؤلف می‌افزاید: «در این صورت اهل بیتی که خداوند در قرآن طهارت آن‌ها را بیان کرده، مرتکب کار ناجایزی شده‌اند».

باید گفت: خداوند در مورد طهارت جمیع اهل بیت و دوری «رجس» و پلیدی از آن‌ها، إخبار فرموده است و این ادعا کذب بر خداست. چگونه چنین اخباری بیان شده در حالی که ما در بین بنی‌هاشم کسانی را سراغ داریم که از ذنوب پاک نشده و پلیدی از آنان دور نشده است و مخصوصاً در باور روافض این مسأله مشهودتر است. زیرا روافض بر این باورند که هر شخصی از بنی‌هاشم که دوستدار ابوبکر و عمر باشد، طهارت نیافته است. آیه مورد ادعای روافض تنها می‌گوید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳].

«خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند».

و قبلاً بیان شد که این آیه مثل آیه زیر است: ﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ [المائدة: ۶].

«خداوند نمی‌خواهد مشکلی برای شما ایجاد کند، بلکه می‌خواهد شما را پاک سازد و نعمتش را بر شما تمام نماید، شاید شکر او را بجا آورید».

و نیز شبیه آیه زیر: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [النساء: ۲۶]. «خداوند می‌خواهد (با این دستورها، راه‌های خوشبختی و سعادت را) برای شما آشکار سازد، و به سنتهای (صحیح) پیشینیان رهبری کند. و توبه شما را بپذیرد و خداوند دانا و حکیم است».

و آیات دیگری از این قبیل که بیان می‌کنند خداوند این امور را برای شما دوست دارد و به آن رضایت می‌دهد و شما را به آن امر می‌کند. پس هر کس آن کارها را انجام دهد به آن امر مورد پسند و رضایت خدا نایل می‌شود و هر کس انجام ندهد، نایل نمی‌شود. مؤلف می‌گوید: «چرا که صدقه بر آن‌ها حرام است».

در جواب باید گفت: آنچه بر آن‌ها حرام است، صدقه فرض یا زکات می‌باشد ولی صدقات دیگر این گونه نیست: آن‌ها از آبهایی که بین مکه و مدینه انفاق می‌شد، می‌نوشیدند و می‌گفتند: تنها صدقه فرض [زکات] بر ما حرام است و نه سایر صدقات. پس اگر استفاده آن‌ها از صدقه‌های بیگانگان جایز باشد، استفاده آن‌ها از صدقه پیغمبر ﷺ جایزتر و شایسته‌تر است: این اموال زکات واجب بر پیغمبر ﷺ نبوده‌اند. زکات فرض بر مردم چرک اموال مردم محسوب می‌شود، و بر اهل بیت پیامبر ﷺ حرام است ولی آن اموال پیغمبر ﷺ از غنیمت بود که خدا آن را به پیغمبرش ﷺ داده بود، و بر اهل بیت حلال است. پیغمبر ﷺ آن غنیمت را که خدا به او بخشیده بود، صدقه‌ای قرار غایت این است که آن اموال را ملک و دارایی پیغمبر ﷺ بشماریم که پیغمبر آن را بر مسلمانان صدقه می‌کرد و اهل بیت خودش از همه بدان مستحق‌تر بودند: چراکه صدقه بر مسلمانان صدقه، و بر خویشان صدقه و صله [وسیله حفظ ارتباط خویشاوندی] است.

وجه نهم: مؤلف با حدیث جابر رضی الله عنه معارضه می‌کند که در جواب باید گفت: جابر مدعی هیچ حقی از حقوق دیگران نبود که برآورده شدن خواست او باعث تضییق حقوق دیگران گردد و به او داده شود و بلکه جابر چیزی از بیت المال خواسته که حتی اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله هم به او وعده نمی‌داد، امام می‌توانست آن را به او بدهد، چه برسد به هنگامی که پیغمبر صلی الله علیه و آله به او وعده داده باشد. چنین امر نیاز به حجت و استدلال ندارد.

در مورد داستان فاطمه نیز باید گفت: آنچه از ادعای هبه و شهادت و امثال آن مطرح شده، چنانچه صحیح باشد، بیشتر از آنکه باعث مدح او باشد، سب قدح اوست^(۱).

۱- به نقل از: مختصر منهاج السنة، تألیف: شیخ الإسلام أبو العباس أحمد بن تیمیة، اختصار: الشيخ عبدالله بن محمد الغنیمان (استاد تحصیلات عالی دانشگاه اسلامی مدینه منوره و مدرس در مسجد نبوی شریف)، ترجمه: إسحاق دبیری، چاپ اول ۱۳۸۶/۱۴۲۸ هـ.

درباره منع کردن ابوبکر رضی الله عنه فاطمه را از ارث

مؤلف رافضی می‌گوید: «و ابوبکر ارث فاطمه را نداد. فاطمه گفت: ای ابن ابی قحافه! آیا تو از پدرت ارث می‌بری ولی من ارث نمی‌برم؟ ابوبکر به روایتی پناه برد که خودش به تنهایی آن را روایت کرده بود - چراکه صدقه برای ابوبکر روا بود و در دست یافتن به «ما ترکه» پیغمبر رقیب فاطمه بود- روایت مورد استناد چنین است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «نحن معاشر الأنبياء لا نورث ما تركناه صدقة». یعنی: «ما جماعت پیغمبران ارثی به جا نمی‌گذاریم و آنچه از ما می‌ماند صدقه است».

در حالی که این روایت مخالف قرآن است، چراکه قرآن می‌فرماید: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلَّذِ كَرِ مِثْلَ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ﴾ [النساء: ۱۱].

«خداوند در باره فرزندان شما، (دو دختر و) بیش از دو دختر باشند».

و خداوند این قانون را مخصوص امت قرار نداده که پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن استثناء باشد، بنابراین، آیه روایت را مردود می‌سازد. باز در قرآن آمده که:

﴿وَوَرِثَ سُلَيْمٰنُ دَاوُودَ﴾ [النمل: ۱۶]. «سلیمان وارث (پدرش) داود شد».

و از زبان زکریا می‌فرماید: ﴿وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَآئِي وَكَانَتْ أَمْرًا قَاصِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ۖ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ عَآلِ يَعْقُوبَ﴾ [مریم: ۵-۶].

«و من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم (که حق پاسداری از آیین تو را نگاه ندارند!) و (از طرفی) همسرم نازا و عقیم است، تو از نزد خود جانشینی به من ببخش که وارث من و دودمان یعقوب باشد».

کلام مؤلف را از چندین وجه می‌توان نقد کرد:

وجه اول: اینکه فاطمه به ابوبکر گفته باشد: «آیا تو از پدرت ارث می‌بری و من ارث

نمی‌برم؟» صحت این حدیث مسلم نیست و اگر هم صحیح باشد، حجت نیست، زیرا پدر فاطمه با هیچ‌یک از انسان‌ها قابل قیاس نیست، و ابوبکر نیز مثل پدر فاطمه از مؤمنان به خودشان اولی نیست، و ابوبکر کسی نیست که خداوند مثل پیغمبر ﷺ صدقه فرض [زکات] و صدقه مستحب را بر او تحریم نموده باشد، و نیز ابوبکر کسی نیست که خداوند محبت او را مثل پدر فاطمه بر محبت اهل و مال دیگران مقدم کرده باشد.

پیغمبران از این جهت از سایر مردم متمایز شده‌اند که خداوند آن‌ها را از ترک میراث مصون نموده تا این شبهه برای معاندان پیش نیاید که پیغمبران ﷺ طالب دنیا بوده‌اند و آن را برای ورثه خود گذاشته‌اند، ولی در مورد ابوبکر و امثال او چنین مسأله‌ای وجود ندارد. همچنانکه خداوند پیغمبر ﷺ را از کتابت و شعر مصون ساخته، با این هدف که نبوتش از شبهه مصون بماند، ولی دیگران نیاز به چنین صیانتی نداشتند.

وجه دوم: عبارت «ابوبکر تنها راوی این حدیث است» کذب محض است، زیرا حدیث «از ما پیغمبران کسی ارث نمی‌برد، آنچه از خود بجا می‌گذاریم صدقه است» را ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، سعد، عبدالرحمن بن عوف، عباس بن عبدالمطلب، همسران پیغمبر ﷺ، و ابوهریره روایت کرده‌اند و روایت این افراد در صحاح و مسانید ثبت بوده و در نزد علمای حدیث مشهور و شناخته شده است^(۱). بنابراین ادعای انفراد ابوبکر در روایت این حدیث، یا از فرط جهالت است و یا از تعمد در دروغ و افتراء.

وجه سوم: عبارت «ابوبکر در دست یافتن به میراث پیغمبر رقیب فاطمه بود» کذب محض است. زیرا ابوبکر ﷺ آن مال را برای خود و یا اهل بیتش نمی‌خواست. بلکه آن ثروت صدقه‌ای بود که به مستحقان می‌رسید، همچنانکه مساجد از آن مسلمانان است.

۱- نگا: بخاری: ۷۹/۴ و مسلم: ۱۳۷۶/۳.

وجه چهارم: ابوبکر رضی الله عنه اصلاً اهل و مستحق این صدقه نبود و بلکه از آن بی‌نیاز بود، و نه او و نه هیچ‌یک از اهل بیتش از این صدقه استفاده نکرد، و مسأله صدقه بودن میراث پیغمبر و شهادت ابوبکر و سایرین بر آن مثل شهادت گروهی از اغنیاء بر شخصی در مورد صدقه‌ای است که شخص وصیت می‌کند، چنین شهادتی به اتفاق مقبول است.

وجه پنجم: حتی به فرض اینکه روایت این حدیث باعث نفع و مزیتی برای راوی گردد، باز روایتش مقبول است، زیرا این کار از باب روایت است نه از باب شهادت. و حتی محدثی که در مورد خصومتی که خودش با شخص دیگری دارد، حدیثی روایت کند که در آن مورد فیصله بخشنده است، روایتش مقبول است. چراکه روایت حکم عامی است که راوی و غیر راوی داخل در آن هستند و روایت از باب خبر است، مثل شهادت به رؤیت هلال. هر چه پیغمبر به آن امر کرده و یا از آن نهی کرده و یا آن را مباح نموده، همه را در بر می‌گیرد.

این حدیث متضمن روایت و نقل یک حکم شرعی است، به همین دلیل متضمن تحریم میراث پیغمبر صلی الله علیه و آله بر دختر ابوبکر یعنی عایشه می‌باشد و نیز متضمن تحریم فروش و یا بخشش این میراث توسط ورثه می‌باشد و متضمن وجوب استفاده از این میراث در موارد مصرف صدقه است.

وجه ششم: مؤلف می‌گوید: «این روایت مخالف قرآن است که فرموده: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلَّذِ كَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ﴾ [النساء: ۱۱].

«خداوند در باره فرزندان شما سفارش می‌کند که سهم (میراث) پسر، به اندازه سهم دو دختر باشد، و اگر فرزندان شما، (دو دختر و) بیش از دو دختر باشند».

و خداوند این آیه را تنها خطاب به امت نفرموده و بلکه پیغمبر صلی الله علیه و آله را نیز شامل می‌شود.

در جواب مؤلف باید گفت: عمومیت لفظ موجود در آیه به هیچ وجه اقتضای آن را ندارد که از پیغمبر صلی الله علیه و آله هم ارث برده می‌شود. خداوند می‌فرماید: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي

أُولَدِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَّمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبُوهُ فَلِلْأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِلْأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ ؕ أَبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١١﴾ [النساء: ١١]. «خداوند درباره فرزندان شما به شما سفارش می‌کند که سهم (میراث) پسر، به اندازه سهم دو دختر باشد، و اگر فرزندان شما، (دو دختر و) بیش از دو دختر باشند، دو سوم میراث از آن آنهاست، و اگر یکی باشد، نیمی (از میراث)، از آن اوست. و برای هر یک از پدر و مادر او، یک ششم میراث است، اگر (میت) فرزندی داشته باشد، و اگر فرزندی نداشته باشد، و (تنها) پدر و مادر از او ارث برند، برای مادر او یک سوم است (و بقیه از آن پدر است)، و اگر او برادرانی داشته باشد، مادرش یک ششم می‌برد (و پنج ششم باقیمانده، برای پدر است). (همه این‌ها،) بعد از انجام وصیتی است که او کرده، و بعد از ادای دین است - شما نمی‌دانید پدران و مادران و فرزندان، کدامیک برای شما سودمندترند!- این فریضه الهی است، و خداوند، دانا و حکیم است».

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَّمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ﴾ [النساء: ۱۲].
 «و برای شما، نصف میراث زنان است، اگر آن‌ها فرزندی نداشته باشند، و اگر فرزندی داشته باشند، یک چهارم از آن شماست». تا آنجا که می‌فرماید:

﴿مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ إِنْ لَّمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ﴾ [النساء: ۱۲].

«پس از انجام وصیتی که کرده‌اند، و ادای دین (آن‌ها). و برای زنان شما، یک چهارم میراث شماست، اگر فرزندی نداشته باشید، و اگر برای شما فرزندی باشد، یک هشتم از آن آنهاست،

بعد از انجام وصیتی که کرده‌اید، و ادای دین. و اگر مردی بوده باشد که کلاله (خواهر یا برادر) از او ارث می‌برد، یا زنی که برادر یا خواهری دارد، سهم هر کدام، یک ششم است (اگر برادران و خواهران مادری باشند)، و اگر بیش از یک نفر باشند، آن‌ها در یک سوم شریکند، پس از انجام وصیتی که شده، و ادای دین، بشرط آنکه (از طریق وصیت و اقرار به دین)، به آن‌ها ضرر نزنند. و این خطاب شامل همه مقصود به خطاب‌هایش می‌شود و با این وجود دلیلی ندارد که بگوییم پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز مخاطب آیه است.

وجه هفتم: می‌توان گفت: ارث نبردن از پیغمبر صلی الله علیه و آله به سنت قطعی و اجماع صحابه ثابت می‌شود و هر دوی این دلیل‌ها قطعی بوده و با چیزی که گمان می‌رود عام باشد، نمی‌توان با آن‌ها معارضه کرد. و اگر هم عموم باشد، تخصیص خورده است. زیرا اگر دلیل هم شمرده شود، چیزی جز دلیل ظنی نیست و بنابراین نمی‌تواند با دلیل قطعی معارض باشد. چون دلیل ظنی معارض دلیل قطعی شمرده نمی‌شود.

توضیح اینکه روایت مورد نظر را چندین صحابه در اوقات و مجالسی روایت کرده‌اند و هیچ کس آن را انکار نکرده و بلکه همگی بر قبول و تصدیق آن اتفاق نظر داشته‌اند و به همین دلیل هیچ‌یک از همسران پیغمبر صلی الله علیه و آله و نیز عمویش طلب میراث نکرده‌اند. و بلکه اگر کسی هم بوده که طلب کند، با مطلع شدن از فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله از طلب خودش منصرف شده است، و این امر در دوره خلفاء بر همین منوال بود تا نوبت به خلافت علی رضی الله عنه رسید و او نیز تغییری نداد و «ماترکه» پیغمبر صلی الله علیه و آله را تقسیم نکرد.

وجه هشتم: می‌توان گفت: ابوبکر و عمر ثروت و مالی به علی و اولاد او دادند که چندین برابر میراث به جا مانده از پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، در حالی که هیچ‌یک از میراث او استفاده نکردند و بلکه عمر آن را به علی و عباس سپرد تا آن کاری را که پیغمبر صلی الله علیه و آله با آن می‌کرد، آن دو نیز آن کار را بکنند و این تهمت به ابوبکر و عمر را متفی می‌سازد.

وجه نهم: آیه: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَنُ دَاوُدَ﴾ [النمل: ۱۶].

«و سلیمان وارث (پدرش) داود شد».

و نیز آیه: ﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ۖ يَرِثُنِي وَيَرِثْ مِنْ عَالِ يَعْقُوبَ﴾ [مریم: ۵-۶]. «و من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم (که حق پاسداری از آیین تو را نگاه ندارند!) و (از طرفی) همسرم نازا و عقیم است، تو از نزد خود جانشینی به من ببخش که وارث من و دودمان یعقوب باشد».

به هیچ وجه دلالتی بر محل نزاع ندارند، زیرا ارث اسم جنسی است که انواعی را شامل می‌شود و اسم دال بر انواع مشترک دلالتی بر یکی از آنها ندارد. همچنانکه جمله «حیوانی آمد» دلالتی بر این ندارد که آن حیوان، انسان یا اسب و یا شتر است. توضیح اینکه واژه «ارث» در مورد میراث علم، نبوت، ملک و سایر انواع انتقال استعمال می‌شود، خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾ [فاطر: ۳۲].

«سپس این کتاب (آسمانی) را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم».

و نیز می‌فرماید:

﴿أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ۖ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۰-۱۱]. «آری، آنها وارثانند. (وارثانی) که بهشت برین را ارث می‌برند، و جاودانه در آن خواهند ماند».

و آیه‌های بسیار دیگری از این قبیل.

و پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا إِنَّمَا وَرَثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَهُ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ»^(۱).

یعنی: «پیغمبران درهم و دیناری از خود به جا نمی‌گذارند، و تنها علم از خود به جا می‌گذارند، پس هر کس از آن علم بگیرد، بهره فراوانی برده است».

وجه دهم: می‌توان گفت: مراد از ارث در آیات مورد استناد مؤلف، میراث علم، نبوت

۱- نگا: سنن ابی‌داود: ۴۳۲/۳ و ترمذی، ۱۵۳/۴ و غیره.

و امثال اینهاست و نه میراث مادی و مالی. توضیح اینکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمٰنُ دَاوُدَ﴾ [النمل: ۱۶].

«و سلیمان وارث (پدرش) داود شد».

و معلوم است که داود پسران بسیاری غیر از سلیمان داشت، بنابراین همه دارایی‌اش به سلیمان نرسیده، پس مراد از ارث در این آیه دارایی نیست.

به علاوه ارث مالی نه برای داود جای مدح دارد، و نه برای سلیمان، چرا که یهودی و مسیحی نیز از پدرش ارث می‌برد. در حالی که آیه در سیاق مدح سلیمان و برشمردن نعمت خاص خداوندی بر او می‌باشد.

و نیز میراث دنیایی از امور عادی و مشترک بین همه انسان‌هاست، مثل: خوردن، نوشیدن و دفن مرده و ... و نقل و بازگویی این امور از پیغمبران هیچ فایده‌ای ندارد، پس نقل نمی‌شود و اموری از سرگذشت پیغمبران صلی الله علیه و آله نقل می‌شود که متضمن فایده و عبرتی باشد و گرنه گفتن «فلانی مرد و پسرش دارایی او را به ارث برد» و یا «او را دفن کردند» و یا «خوردند و نوشیدند و خوابیدند» و امثال این‌ها شایسته نیست در قصص قرآن باشند^(۱).

۱- به نقل از: مختصر منهاج السنة، تألیف: شیخ الإسلام أبو العباس أحمد بن تیمیة، اختصار: الشیخ عبدالله بن محمد الغنیمان (استاد تحصیلات عالی دانشگاه اسلامی مدینه منوره و مدرس در مسجد نبوی شریف)، ترجمه: اسحاق دبیری، چاپ اول ۱۴۲۸/۱۳۸۶ هـ.

نقدی بر دیدگاه تیجانی درباره‌ی حضرت ابوبکر و فاطمه زهرا علیهما السلام در جریان فدک

نوشته: خالد عسقلانی

ترجمه: اسد الله موسوی

آقای تیجانی بعد از بحث درباره اینکه شیخین علیه خود گواهی می‌دهند، می‌نویسد «... پدیده‌های دلخراش بعد از وفات رسول اکرم ﷺ را من بخوبی در خاطر دارم و می‌دانم که با حضرت زهراء دختر مطهرش چه کردند، در حالی که رسول اکرم ﷺ فرموده بود: «فاطمه پاره تن من است. هر کس او را ناراحت کند، مرا ناراحت کرده است». فاطمه به ابی بکر و عمر گفته بود: من شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا شما از رسول الله ﷺ نشنیده بودید که فرمود: «خشنودی فاطمه خشنودی من است و ناراحتی وی، ناراحتی من است و هر کس دخترم فاطمه را دوست دارد، او مرا دوست دارد، هر کس فاطمه را خشنود کند، مرا خشنود کرده است. هر کس فاطمه را ناراحت کند، مرا ناراحت کرده است. ابوبکر و عمر گفتند: آری، ما این مطلب را از رسول الله ﷺ شنیده بودیم. فاطمه گفت: من خدا و فرشتگان را گواه می‌گیرم که شما مرا خشنود نکردید، مرا رنجاندید. اگر من رسول خدا را ملاقات کنم از دست شما شکایت خواهم کرد». ما را بگذار از این حادثه که دل‌ها را پر خون می‌سازد و شاید هم ابن قتیبه که یکی از علمای مبرز اهل سنت در علوم و فنون بسیاری است و نوشته‌های زیادی در تفسیر، حدیث، لغت، نحو و تاریخ دارد آخر عمری شیعه شده باشد! همان طور که یکی از متعصبان، یک بار چنین به من گفت زیرا کتاب «تاریخ الخلفای» او را به او نشان دادم، و بی گمان این تبلیغات عاجزانه‌ی کسانی است که راه و چاره ندارند. پس طبری هم نزد ما شیعه شده است و نسایی هم که کتابی بنام «خصایص الامام علی» در ویژگی‌های امام علی به رشته‌ی تحریر

در آورده، شیعه شده و ابن قتیبه شیعه شده و حتی طه حسین هم که از معاصرین است پس از نوشتن کتاب (الفتنه الکبری) و ذکر حدیث غدیر و اقرار به حقایق دیگر، او هم شیعه شده است!!!.

حقیقت این است که هیچ کدام از این‌ها شیعه نشده‌اند و هرگاه نام شیعه را می‌برند به بدی و ناسزاگویی یاد می‌کنند و تا آنچه که توانسته‌اند در دفاع از عدالت صحابه قلم فرسایی کرده‌اند^(۱).

در پاسخ به یاوه گویی‌های تیجانی عرض می‌شود:

۱- این روایت که فاطمه علیها السلام از ابوبکر و عمر شاکی بوده است. از کتاب «الامامة والسیاسة» نقل شده است، این کتاب منسوب به ابن قتیبه است و به نام «تاریخ الخلفاء» شهرت دارد و پیرامون آن صحبت خواهد شد.

۲- روایت منسوب به ابن قتیبه که در آن حضرت فاطمه از شیخین شاکی شده است، و قطعاً روایت، دروغ است، هیچ سندی برایش ذکر نشده است و در هیچ کتاب معتبر حدیث، ذکری از آن به میان نیامده است. اگر آقای تیجانی می‌تواند صحت روایت مذکور را ثابت کند، حداقل یک دلیل در این باره ارائه دهد و به خدا سوگند، من از انصاف این رافضی دروغگو شگفت‌زده هستم. او در این بحث از حدیثی که نه به لحاظ متن صحیح است و نه به لحاظ سند، استدلال می‌کند اما از طرفی دیگر او احادیثی را که متناً و سنداً صحیح هستند، صرفاً به خاطر اینکه با میل و هوسهای شیطانی او مطابقت ندارند، ضعیف قرار می‌دهد. مانند، حدیث: «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا لَا تَخَذُتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا».

آفرین بر این انصاف دروغین.

۳- اما این گفته‌ی تیجانی که بعضی از متعصبان ابن قتیبه را به شیعی بودن متهم کردند، قطعاً دروغ است. هیچ کدام از اهل سنت هم چنین سخنی نگفته است. زیرا

۱- ثم اهدیت، ص: ۱۱۴-۱۱۳ و آنگاه... هدایت شدم، ص: ۱۸۶-۱۸۴.

بزرگ‌ترین منتقد ابن قتیبه امام ابوبکر بن العربی مالکی است. او در کتاب بلند پایه‌ی خود «العواصم من القواصم» از ابن قتیبه و کتابش سخن به میان آورده است و چنین گفته است: «أما الجاهل فهو ابن قتيبة فلم يبق ولم يذر للصحابه رسماً في كتابه». «الإمامة والسياسة» یعنی ابن قتیبه نادان است، وی برای صحابه هیچ گونه نشانه و اثری در کتابش «الإمامة والسياسة» باقی نگذاشته است. البته امام ابن العربی در صحت نسبت این کتاب بسوی ابن قتیبه مشکوک است. چون می‌گوید: «إن صح عنه جميع ما سبق»^(۱). یعنی: «اگر همه‌ی آنچه گذشت از وی به صحت برسد». محب الدین خطیب که بر کتاب «العواصم من القواصم» تعلیق نوشته است، مدعی شده است که هیچ مطلبی در «الإمامة والسياسة» از ابن قتیبه ثابت نیست و اگر نسبت این کتاب به امام ابن قتیبه صحیح باشد، بی‌گمان واقعیت امر همان است که ابن العربی درباره‌ی او گفته است. زیرا کتاب «الإمامة والسياسة» مملو از جهل، غباوت، سخن‌های بسیار رکیک و شیطنت است^(۲).

۴- آری، این گفته‌ی تیجانی: «فالتطري عندنا (أي عند المعاند السني) تشيع والنسائي الذي الف كتاباً في خصائص الإمام علي تشيع... الخ».

«طبری نزد ما سنیان متعصب شده و نسایی صاحب کتاب «خصائص الامام علی» شیعه شده...».

در این خصوص باید عرض شود:

توضیح یک نکته را که شاید عامه‌ی مردم شیعه و سنی از آن آگاهی ندارند، لازم می‌دانم و آن عبارت است از فرق میان (رفض) و تشیع و به خاطر اینکه این فرق توضیح داده شود، لازم است که به شرح معانی لغوی و اصطلاحی هر دو واژه‌ی (رفض و تشیع)

۱- العواصم من القواصم: ص ۲۶۱.

۲- العواصم من القواصم: ص ۲۶۱.

پرداخته شود.

(رفض) در لغت، بر گرفته از ماده‌ی (رفضه، يرفضه) است و يرفضه، رفضاً و رفضاً به معنی ترک دادن است، روافض به هر لشکری که فرمانده خود را ترک کرده باشد، اطلاق می‌گردد. رافضه، یعنی یک گروه و دسته از آنان لشکر. و رافضه گروهی از شیعه بودند که بدست زید بن علی بیعت کردند و بعد از او خواستند تا از شیخین (ابوبکر و عمر رضی الله عنهما) تبری کند. اما زید بن علی از چنین عملی انکار کرد و گفت: آن دو وزیران جد من یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودند. آنگاه او را رها کردند و از وی دوری جستند و به همین مناسبت، این گروه به (رفض) نسبت داده شده‌اند و به آن‌ها رافضی می‌گویند^(۱). اما معنی اصطلاحی (رفض)؟؟؟ هو تقدیم علی علی ابی بکر و عمر، یعنی مقدم و برتر دانستن حضرت علی، از حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما است.

ابن حجر در مقدمه‌ی «فتح الباری شرح بخاری» می‌نویسد: «والتشیع محبه علی و تقدیمه علی الصحابه... الخ». یعنی: تشیع عبارت است از: محبت با علی رضی الله علیه و آله و مقدم دانستن آن حضرت از حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما بنابراین هر کس که حضرت علی رضی الله علیه و آله را در فضل و بزرگی از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما مقدم بداند، او در شیعه بودنش غلو کرده است و به او کلمه رافضی گفته می‌شود دیگر نه شیعه است. اگر همراه با مقدم دانستن، سایر صحابه و علی الخصوص شیخین را سب و شتم و نسبت به آنان بغض ورزد. او در (رفض) (غلو) کرده است و اگر معتقد به رجعت بسوی دنیا باشد، آنگاه در غلو شدت اختیار کرده است^(۲).

شیخ الاسلام امام ابن تیمیه می‌فرماید... کلمه یا واژه‌ی (رافضه) وقتی ظاهر شد که در دوران خلافت (هشام) عده‌ای از شیعیان، زید بن علی بن الحسین را ترک کردند و از

۱- قاموس محیط نوشته فیروز آبادی ص ۸۲۹، ۸۳۰ و مختار الصحاح: ص ۱۰۵.

۲- مقدمه فتح الباری: ص ۴۸۳.

همان زمان که زید ادعای امامت کرد، شیعه به دو گروه، رافضه و زیدیه تقسیم شدند. زیرا وقتی که درباره‌ی حضرت ابوبکر رضی الله عنه و حضرت عمر رضی الله عنه از زید سوال شد، او از آن دو تجلیل کرد. آنگاه گروهی او را رها کردند. زید گفت: «رفضتمونی، فسموا رافضه لرفضهم إياه». یعنی: شما مرا ترک کردید، از آن وقت رافضی نامیده شدند به خاطر اینکه آنان او (زید) را رفض، یعنی ترک کرده بودند. و آن گروه از شیعه که به خاطر تجلیل زید از حضرت ابوبکر و عمر، او را ترک نکردند، زیدیه نامیده شدند و به زید نسبت داده شدند^(۱).

میرزا محمد تقی لسان الملک که از امامیه است به این مطلب اعتراف نموده، می‌گوید: «اصحاب و یاران زید وقتی که با وی بیرون شدند، از او درباره‌ی ابوبکر و عمر سوال کردند. او در جواب گفت: من درباره‌ی آن دو، خبر خیر و خوبی چیزی نمی‌گویم و از خانواده و فامیل خود، درباره‌ی آن به جز خیر، چیزی ننشیده‌ام، آنگاه سوال کنندگان گفتند: پس تو از گروه و جماعت ما نیستی و از مجلس او بلند شدند و او را رها کردند زید گفت: شما امروز ما را رفض کردید و از آن روز آن گروه به رافضی موسوم شدند. وی در ادامه‌ی سخنانش می‌گوید... زید شیعیان را از طعنه زدن به اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله منع می‌کرد وقتی برای آنان روشن شد که او از شیخین تبری نمی‌کند، آنگاه از مجلس و محضر او بلند شده و او را رها کردند. از آن به بعد، کلمه‌ی (رفض) به هر کس که در مذهب غلو می‌کرد و طعن را برای اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله جایز قرار می‌داد، گفته شد^(۲).

حسن بن موسی نوبختی که از متکلمان اثنی عشریه می‌باشد، اعتراف دارد که رفض و طعن درباره‌ی ابوبکر و عمر، در میان شیعیان حضرت علی رضی الله عنه نبود و نخستین کسی که

۱- منهاج السنة لابن تیمیه: ج ۱ ص ۳۴-۳۵.

۲- ناسخ التواریخ: ج ۳ ص ۵۹۰، تحت اقوال زین العابدین.

طعن و رفض را رواج داد، عبدالله بن سبا یهودی بود... «وان ممن اظهر الطعن علی ابی بکر وعمر وعثمان والصحابة وتبرا منهم»^(۱).

و معنی لغوی، تشیع و شیعه: (شیعه فلان) یعنی انصار و پیروان او (تشیع فلان)، یعنی فلانی دعوی (شیعیت کرد). و هر قومی که متفق بوده و بعضی از بعضی دیگر تبعیت کنند، آنان شیعه یکدیگر به حساب می‌آیند^(۲).

اما شیعه در اصطلاح: به معنی دوستی و محبت با حضرت علی^(ع) و مقدم دانستن حضرت علی از سایر صحابه به جز شیخین (ابوبکر و عمر^(ع)).

ابوالقاسم بلخی می‌گوید: شخصی از شریک بن عبدالله بن ابی نمر سوال کرد و پرسید: از ابوبکر و علی چه کسی افضل است؟ شریک گفت: ابوبکر^(ع). سائل به او گفت: تو ابوبکر را افضل می‌دانی و حال آنکه تو شیعه هستی؟ شریک گفت: آری، بی تردید شیعه کسی است که ابوبکر^(ع) را از علی افضل بداند. به خدا سوگند، علی این چوبها را بلند کرده است. و گفته است: «ألا إن خير هذه الأمة بعد نبیها أبوبکر وعمر». یعنی: «بهترین این امت بعد از رسول الله^(ص)، ابوبکر و عمر هستند». آیا ما گفته علی^(ع) را رد کنیم؟ آیا ما او را تکذیب کنیم؟ به خدا سوگند، علی^(ع) دروغگو نبود) ذکر هذا ابوالقاسم البلخی^(۳).

آری، این است فرق میان رفض و تشیع از لحاظ لغت و اصطلاح. جناب تیجانی با سوء استفاده از جهل بسیاری از شیعه و سنی در صدد این است که خود را در نظر خوانندگان، جزء دوستان اهل بیت و شیعه آنان وانمود کند. آری آنچه که تیجانی درباره تشیع بودن امام طبری و نسایی نقل کرده بود، این است که آن دو در برابر حضرت معاویه، حضرت علی را تایید می‌کردند، و این حمایت و تایید لازمه‌اش، این است که آن

۱- فرق الشیعه للنوبختی: ص ۲۲.

۲- مختار الصحاح للرازی: ص ۱۴۸ و نگاه قاموس المحيط: ص (۹۴۹).

۳- منهاج السنة: ج ۱ ص ۱۴-۱۳، تثبیت دلائل النبوة، قاضی عبدالجبار همدانی ج ۱ ص ۵۴۹ تحقیق دکتور عثمان طه چاپ دار العربیه، بیروت.

دو اندکی گرایش به تشیع داشتند ولی هرگز، حضرت علی علیه السلام را از حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما افضل نمی‌داشتند. و همانند روافض معتقد به این نبودند که آن دو بزرگوار خلافت را از حضرت علی علیه السلام غصب کرده‌اند.

آری، درباره‌ی استناد آقای تیجانی از سخنان طه حسین، باید عرض کنم که اکنون کاملاً برایم روشن شد که آقای تیجانی از کدام چشمه زهر آگین افکار کج اندیش خود را آبیاری کرده است. بویژه بعد از اینکه او خود را فارغ التحصیل دانشگاه (سربون) می‌داند. دانشگاه سربون، همان دانشگاهی است که دکتر طه حسین نیز از آنجا سند فراغت حاصل کرده است. اما تفاوت میان طه حسین و تیجانی، این است که طه حسین با تبعیت از اساتید خاور شناس خود، بطور آشکار علیه اسلام می‌تازد و آقای تیجانی با پیروزی از فرقه ضاله، باطنی، ماهیت خود را پنهان کرده و وارد تقیه شده است. این گفته تیجانی که طه حسین بعد از نوشتن کتاب «الفتنۃ الکبری» از طرف معاندین اهل سنت منسوب به تشیع شده است، در این خصوص باید عرض شود که هیچ یک از اهل سنت درباره او چنین چیزی نگفته است. البته آنچه که اهل سنت درباره او گفته است، همان چیزی است که هیچ‌یک از شیعه نیز آن را مستبعد نمی‌داند، مگر اینکه مرتد شده باشد و قطعاً ضلالت و گمراهی که طه حسین در کتاب خودش «الشعر الجاهلی» مرتکب شده است، آقای تیجانی از آن اطلاع دارد. زیرا در آن نسبت به دین خدا توهین شده است و دین به باد استهزا گرفته شده است. بسیار شگفت آور این است که آقای تیجانی درباره خلافت حضرت علی علیه السلام از قول طه حسین استناد کند زیرا طه حسین در کتابش «الفتنۃ الکبری» سعی و تلاش نافرجام زیادی بکار گرفته است تا ثابت کند که در اسلام هیچ نظام معینی برای حاکمیت وجود ندارد بلکه او معتقد است که خطوط حاکمیت اجتهادی است و این چیزی است که روافض بدان اعتقاد ندارد.

تیجانی در کتاب خود می‌گوید: «هر کس فضیلت علی را بیان کند و به اشتباه بزرگان

صحابه اعتراف کند، (اهل سنت) او را متهم به تشیع می‌کند»^(۱).

باید عرض شود: آقای تیجانی، این دروغی است که بزرگتر از این دروغی وجود ندارد. تو چقدر از کتب اهل سنت بی‌اطلاع هستی؟ تو چقدر از صحیح بخاری دور هستی؟ مگر نمی‌دانی که بخاری و مسلم فصل‌های جداگانه و مستقلاً را درباره فضیلت حضرت علی علیه السلام عنوان کرده‌اند؟ هم چنین سنن ترمذی و ابن ماجه^(۲) و غیره... آن‌ها عناوین را به طور مستقل پیرامون فضیلت حضرت علی اختصاص داده‌اند. آیا همه این محدثینی که در باب فضیلت علی سخن گفته‌اند و به جمع روایات پرداخته‌اند، شیعه شده‌اند؟! آقای تیجانی چقدر دروغگو است. من او را به مبارزه می‌طلبم درباره اینکه او یک کتاب از اهل سنت را نشان دهد که در آن از حضرت علی علیه السلام انتقاد شده باشد و او هرگز چنین کتابی را نمی‌یابد اما این گفته تیجانی... «و هر کس که به خطاهای اصحاب بزرگ اعتراف کند. او نیز متهم به شیعه می‌شود» حاصل این گفته جناب تیجانی این است که اهل سنت جرایم (خیالی) صحابه را کتمان می‌کند!! من از آقای تیجانی می‌خواهم حداقل یک نویسنده را برای ما معرفی کند که در مورد خطاها و معایب صحابه سخن گفته باشد به جز افرادی مانند خود آقای تیجانی و طه حسین.

آقای تیجانی می‌گوید: بر می‌گردم به روایت ابن قتیبه، روایتی که ابن قتیبه مدعی شده است که فاطمه بر ابوبکر و عمر خشم کرده، اگر روایت ابن قتیبه قابل اعتبار نیست، روایت صحیح بخاری که صحیح‌ترین کتاب بعد از کتاب الله است، در صحت آن شکی وجود ندارد. شیعه می‌تواند از روایات آن علیه ما استدلال کند، و ما هم متعهد به پذیرش آن استدلال‌ها هستیم و این مطلب را همه‌ی عاقلان می‌پذیرد چرا که منصفانه است.

۱- ثم اهتدیت: ص ۱۱۴ و (آنگاه... هدایت شدم: ص ۱۸۶).

۲- رجوع کنید به صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب مناقب علی، و صحیح مسلم کتاب فضایل الصحابة، باب فضایل علی، و سنن ترمذی کتاب المناقب، باب مناقب علی، و سنن ابن ماجه ج ۱ ص (۴۲) المقدمة باب فضایل اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله.

و هم اکنون صحیح بخاری را می‌گشایم در باب (مناقب قرابه رسول الله) نوشته است که پیامبر فرمود: «فاطمه پاره‌ی تن من است هر کس او را به خشم آورد، مرا خشمگین ساخته». و همچنین در باب (غزوه‌ی خیبر) از عایشه آورده است که فاطمه (علیها السلام) دختر پیامبر کسی را نزد ابوبکر فرستاد و در مورد میراث خود از رسول خدا استفسار کرد، ابوبکر از دادن چیزی از آن میراث به فاطمه، امتناع ورزید و لذا فاطمه بر ابوبکر خشمگین شد و از او رنجید و با او سخنی نگفت تا از دنیا رفت. در هر صورت یک نتیجه بدست می‌آید که بخاری آن را به اختصار ذکر کرده و ابن قتیبه تا اندازه‌ای مفصل‌تر ذکر کرده است و آن این است که رسول خدا از غضب فاطمه، غضبناک و از رضایتش، خرسند و راضی می‌شود و اینکه فاطمه از دنیا رفت در حالی که خشمگین بر ابوبکر و عمر بود. و اگر بخاری گفته است: فاطمه از دنیا رفت در حالی که خشمگین بر ابوبکر بود و با او سخنی نگفت تا اینکه وفات کرد، معنی فرق نکرده است همان طور که روشن است و اگر فاطمه سرور زنان جهان است که بخاری در کتاب [الاستئذان و در باب من ناجی بین یدی الناس] بدان تصریح کرده و اگر فاطمه تنها بانویی از این امت است که خداوند رجس و پلیدی را از او دور کرده و او را پاک و طاهر قرار داده پس بی‌گمان غضبش برای غیر خدا نمی‌باشد و لذا است که از غضب او، خدا و رسولش نیز غضب می‌کنند. و از این روی ابوبکر گفت: «من به خدا پناه می‌برم از ناخشنودی تو ای فاطمه». آنگاه به قدری ابوبکر گریه کرد که می‌خواست جانش بر آید در حالی که فاطمه می‌گفت: «به خدا قسم، پس از هر نمازی که می‌خوانم، علیه تو دعا می‌کنم». پس ابوبکر خارج شد در حالی که گریه می‌کرد و می‌گفت: «مرا به بیعت شما نیازی نیست! بیعتم را رها کنید!». سپس تیجانی می‌گوید: و پس از رحلتش، شبانه و مخفیانه -طبق وصیتش- دفن شد تا اینکه هیچ‌یک از آنان بر جنازه‌اش حاضر نشوند^(۱). باید عرض شود:

۱- ثم اهتدیت: ص ۱۱۶-۱۱۴ و آنگاه... هدایت شدم: ص ۱۹۰-۱۸۷.

۱- حدیث بخاری که در آن چنین آمده است: «فاطمه بضعه منی فمن أبغضها أبغضني». «فاطمه پاره تن من است هر کس او را خشمگین کند گویا مرا خشمگین کرده است». این حدیث خودش یک دورنما و علل و اسبابی دارد و خود امام بخاری نیز آن را به روایت از مسور بن مخرمه چنین نقل کرده است: از رسول اکرم ﷺ شنیدم که فرمود: بنی هاشم ابن المغیره اجازت خواستند تا دخترشان را به عقد علی بن ابی طالب در آورد. من هرگز چنین اجازه‌ای نمی‌دهم، چنین اجازه‌ای نمی‌دهم مگر اینکه علی بن ابی طالب دخترم را طلاق و دختر بنی هاشم را ازدواج کند. همانا فاطمه پاره تن من است هر گونه اذیت و ناراحتی او موجب اذیت و ناراحتی من خواهد شد^(۱). امام مسلم نیز این حدیث را از مسور بن مخرمه همین طور روایت کرده است پس چون: دلیل این گفته رسول اکرم ﷺ که فاطمه پاره تن من است... الخ را دریافتیم و آن اینکه حضرت علی ﷺ اراده کرده بود تا با دختر ابوجهل ازدواج کند.

۲- سبب و دلیل قول پیامبر ﷺ را از مسبب و مدلولش (که همانا گرایش حضرت علی ﷺ به ازدواج با دختر ابوجهل بود) نمی‌توان خارج کرده و آن را به عنوان گناهی بر گردن ابوبکر ﷺ نهاد.

۳- آری، ای مدعیان انصاف دروغین، شما اگر مدعی هستید که خدا و رسول خدا ﷺ بخاطر اذیت کردن ابوبکر و رنجاندن او فاطمه ﷺ را علیه ابوبکر خشم کرده‌اند، این دعوی شما مستلزم این است که خشم خدا و رسول ﷺ متوجه حضرت علی بن ابی طالب بشود، اگر به چنین چیزی اعتقاد ندارید، آنگاه ابوبکر به مراتب از رنجاندن فاطمه دورتر است تا علی بن ابی طالب. اگر شما می‌گویید که علی از آن خواستگاری توبه کرده و منصرف شده است. این قول شما مستلزم این است که او معصوم نباشد. اگر گناه رنجاندن و آزار رساندن به فاطمه ﷺ با توبه از بین می‌رود، آنگاه، گناه کسی که قول و

۱- صحیح بخاری: کتاب النکاح، باب ذب الرجل عن ابنته فی الغیره و الانصاف ۴۹۳۲.

دعوی فاطمه را به خاطر عمل کردن به خواست رسول الله ﷺ رد کرده است، به وسیله‌ی توبه و حسنات به طریق اولی باید از بین برود. اگر شما در اثر جهالت و نادانی می‌گویید که این حرکت ابوبکر ﷺ در برابر فاطمه علیها السلام کفر است، آنگاه باید علی را نیز تکفیر کنید. شیوه و روش این رافضیها بسیار شگفت‌آور است، آنان به خاطر اعمالی که مثل آنها بلکه بدتر از آنها از حضرت علی ﷺ صادر شده است، ابوبکر، عمر و عثمان ﷺ را همواره نکوهش و حتی تکفیر می‌کنند اما غافل‌اند از اینکه حضرت علی نیز از نوک تیز این فتواها نجات حاصل نمی‌کند. زیرا حضرت علی ﷺ در خواستگاری دختر ابوجهل و اراده‌ی ازدواج با وی، به خاطر نفع و سود فردی و شخصی باعث رنجاندن و اذیت فاطمه گردید، به خلاف حضرت ابوبکر ﷺ که او بخاطر نفع شخصی چنین نکرد بلکه بخاطر اینکه از حکم خدا و رسول خدا اطاعت شود و حق یاوه گوییهای تیجانی درباره حضرت ابوبکر ﷺ پاسخ دندان شکن داده‌ام. وما توفیقی إلا بالله.

۴- درباره حدیث عایشه علیها السلام دایر بر مطالبه حضرت فاطمه میراث پدرش، حضرت رسول ﷺ و انکار ابوبکر ﷺ از دادن ارث به او، باید عرض کنم که آقای تیجانی حسب عادت خود، بخشی از حدیث را ذکر کرده و قسمت عمده آن را که از حقیقت پرده بر می‌دارد، حذف کرده است به گمان اینکه این بخش از حدیث که او آن را ذکر کرده است، بتواند او را به مرام مذموش برساند. اما واقعیت ظاهر می‌شود، هر چند که روافض آن را ترک کنند. واقعیت امر چنین است که علی ﷺ بدست ابوبکر ﷺ بیعت کرد. روافض باید این را انکار کنند. چون این قسمت (بیعت علی بدست ابوبکر ﷺ) اصل عقیده آنان را که همانا حق خلافت را از آن علی ﷺ می‌دانند، زیر سوال می‌برد. آنان در این باره از دلایل واهی استدلال می‌کنند و گمان می‌کنند که این دلایل علیه اهل سنت حجت قاطعی هستند و این گمان آنان هرگز به ثمر نرسیده است. من بسیار لازم می‌دانم که حدیث حضرت عایشه علیها السلام را کاملاً ذکر کنم تا برای هر انسان منصف و حق جو روشن شود که حضرت علی ﷺ بدست حضرت ابوبکر ﷺ بیعت کرده است. حضرت عایشه می‌فرماید:

«حضرت فاطمه علیها السلام، دختر گرامی رسول اکرم صلی الله علیه و آله نزد ابوبکر رضی الله عنه قاصد فرستاد و میراث رسول الله صلی الله علیه و آله را از وی جویا شد. مطالبه حضرت فاطمه علیها السلام مربوط می‌شد به اموال فی که در مدینه بدست رسول الله صلی الله علیه و آله افتاده بود و زمین فدک و آنچه از خمس خیبر باقی مانده بود. حضرت ابوبکر رضی الله عنه در جواب فرمود: همانا رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «لَا نُورُثُ مَا تَرَكْنَاهُ صَدَقَةً». «ما پیامبران برای کسی میراث نمی‌گذاریم آنچه که از ما بماند، صدقه است». البته حضرت ابوبکر رضی الله عنه فرمود: اولاد و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله از این اموال برای نفقه خود هزینه کنند. و من به خدا سوگند اندکی در صدقه رسول الله صلی الله علیه و آله تغییر ایجاد نمی‌کنم همانطور که رسول الله صلی الله علیه و آله در این اموال عمل کرد، من نیز به همان منوال عمل خواهم کرد. بدین ترتیب حضرت ابوبکر رضی الله عنه انکار کرد از اینکه چیزی از آن اموال به فاطمه علیها السلام بدهد. حضرت فاطمه در این باره از حضرت ابوبکر رضی الله عنه ناخشنود گردید، صحبت و حرف زدن را با وی تا دم وفات ترک کرد. و شش ماه بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله زنده ماند. وقتی او (فاطمه زهرا علیها السلام) فوت کرد همسرش علی رضی الله عنه در شب او را دفن کرد و حضرت ابوبکر رضی الله عنه را از وفات فاطمه مطلع نساخت و خود حضرت، نماز جنازه‌اش را خواند. حضرت علی رضی الله عنه در حیات فاطمه و دوران زندگی او میان مردم از وجه بالایی بهره‌مند بود. بعد از وفات حضرت فاطمه، محبوبیت خود را از دست داد و در صد برآمد تا با حضرت ابوبکر رضی الله عنه آشتی کرده و به دست او بیعت کند و در مدت حیات فاطمه راضی به بیعت نبود و بیعت نکرد. لذا برای حضرت ابوبکر قاصد فرستاد و از وی خواست تا تنها نزد او برود و کسی را با خود همراه نبرد. چون حضرت علی رضی الله عنه نمی‌خواست که حضرت عمر رضی الله عنه در خانه‌ی او برود حضرت عمر رضی الله عنه به حضرت ابوبکر رضی الله عنه گفت: «به خدا سوگند به تنهایی در خانه آنان نروید». حضرت ابوبکر رضی الله عنه در جواب فرمود: فکر می‌کنید آنان با من بد رفتاری کنند؟ به خدا سوگند، من نزد آنان می‌روم. حضرت ابوبکر رضی الله عنه به خانه حضرت علی رضی الله عنه رفت. حضرت علی کلمه شهادت بر زبان تکرار کرد و گفت: «همانا ما فضیلت و منزلت شما را شناخته‌ایم. ما به خاطر نعمتی که خداوند به تو

عنایت کرده است، حسد نداریم اما تو در جریان در حق ما استبداد کردی و به خاطر خویشاوندی با رسول الله ﷺ حقی برای خود قایل بودم. تا اینکه چشم‌های حضرت ابوبکر ﷺ اشک آلود شدند. وقتی حضرت ابوبکر ﷺ شروع به سخن کرد، فرمود: به خدا سوگند، قرابت و خویشاوندی رسول الله ﷺ را از خویشاوندی خودم ترجیح می‌دهم. اما آنچه که در ارتباط با این اموال، با شما رفتار کردم، فکر می‌کنم در خیر و خوبی کوتاهی نکرده‌ام، و کاری را که رسول الله ﷺ انجام داده‌است، در این باره، خلاف آن را انجام نداده‌ام. آنگاه حضرت علی ﷺ به حضرت ابوبکر ﷺ گفت وقت شام، وقت بیعت است حضرت ابوبکر ﷺ بعد از ادای نماز ظهر بالای منبر رفت، کلمه‌ی شهادت را خواند از حضرت علی ﷺ ستایش نموده و عذر او را در مورد تاخیر در بیعت بیان کرد. بعد حضرت علی ﷺ نیز کلمه‌ی شهادت را خواند و درباره‌ی حق حضرت ابوبکر ﷺ سخن گفت و توضیح داد که تاخیر در بیعت به خاطر حسد و کینه با حضرت ابوبکر ﷺ نبوده است و نه به خاطر انکار فضیلت و برتری او، اما ما بر این عقیده و باور بودیم که حق در این معامله با ما است و در حق ما استبداد روا داشت و ما قدری ناراحت شدیم. مسلمانان از این سخنان بسیار خوشحال شدند و حضرت علی ﷺ را تحسین کردند و مسلمانان از آن به بعد با حضرت علی نزدیک شده و با وی محبت کردند^(۱). امام مسلم با همین الفاظ این حدیث را از حضرت عایشه رضی الله عنها نقل کرده است^(۲). آقای تیجانی، تو از نهایت انصاف خود باید مطلع شده باشید. اگر تو این حدیث را نمی‌پذیری، لازم است لازمه‌اش این است که قضیه حضرت فاطمه با حضرت ابوبکر ﷺ را نیز نپذیری، هم چنین حدیث مذکور مستلزم و مقتضی این است که جنایتهای تو در حق حضرت ابوبکر ﷺ به منزله‌ی تار عنکبوت هستند و دیگر نیازی به پاسخ گفتن برای آنها باقی نمانده است. و اگر حدیث مذکور را می‌پذیری، آنگاه باید بپذیری که حضرت علی ﷺ به دست حضرت

۱- صحیح البخاری: کتاب المغازی، باب غزوة خيبر ۳۹۹۷.

۲- مسلم: کتاب الجهاد و السیر ۱۷۵۹.

ابوبکر بیعت کرده است. و با پذیرفتن و یا رد کردن حدیث فوق الذکر، تار و پود عقیده رفض به طور کلی از هم می‌پاشد. آقای تیجانی از این دو روش تو کدام را می‌پذیری؟! ۵- آری، اینکه چرا ابوبکر به فاطمه میراث نداد، دلایل متعددی وجود دارد که به تفصیل درباره آن‌ها صحبت خواهد شد.

۱- رسول اکرم ﷺ فرموده بود: «لَا تُورَثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةً». «ما پیامبران به کسی میراث نمی‌دهیم، آنچه از ما می‌ماند، صدقه است». این حدیث از جمع کثیری، مانند: حضرت ابوبکر، حضرت عمر، حضرت عثمان، حضرت علی، طلحه و زبیر، سعد و عبدالرحمن بن عوف، عباس و ابوهریره و ازواج مطهرات، روایت شده است. روایت این حدیث از تمام کسانی که نام برده شدند، در کتب صحاح و مسانید به ثبوت رسیده است. قطعاً این به منزله اجماع صحابه است. بنابراین عمل حضرت ابوبکر ﷺ مطابق با وصیت رسول اکرم ﷺ موجب ندامت او نمی‌شود. احادیث دیگری که مقرون به صحت هستند در جهت تایید این واقعیت نیز وارد شده است. بخاری از حضرت ابوهریره حدیثی را چنین نقل کرده است: رسول اکرم ﷺ فرمود: ورثه‌ی من دینار و درهمی تقسیم نمی‌کنند بلکه، آنچه که بعد از نفقه عیال و حقوق عامل من باقی می‌ماند، همه‌اش صدقه است^(۱). ابو داود در سنن خود، بخشی از حدیث ابی درداء را چنین نقل کرده است: «رسول اکرم ﷺ فرمود: همانا علمای وارثان پیامبر هستند و پیامبران درهم و دینار را در ترکه نگذاشته‌اند. میراث آنان علم است. هر کس برای گرفتن علم موفق شود، بهره بسیار عظیمی را برده است^(۲). و من جناب تیجانی را برای پذیرفتن این حدیث ملزم می‌دانم. زیرا این حدیث در بخاری آمده است و آقای تیجانی از احادیث بخاری استناد می‌کند و این خلاف عدالت و انصاف است که او بعضی از احادیث بخاری را که مطابق با میل او هستند بپذیرد و بقیه را رد کند و چنین حرکتی ملعبه با احادیث رسول اکرم ﷺ است.

۱- صحیح بخاری: کتاب الوصایا، رقم ۲۶۲۴ و صحیح مسلم: کتاب الجهاد و السیر ۱۷۶۰.

۲- ابی داود: کتاب العلم باب فضل العلم ۳۶۴۱ و صحیح ابو داود: ۳۰۹۶.

اگر روافض دوازده امامی بگویند که احادیث بخاری برای ما حجت و دلیل نیستند، به آنان می‌گویم مشکلی نیست ولی احادیث (کلینی) که از علمای بزرگ دوازده امامی است و در اصول کافی ذکر شده‌اند را حتماً حجت می‌دانید و به آن کتاب و مولفش عقیده دارید، پس بشنوید:

آقای تیجانی در اصول کافی در باب «ثواب العالم والمتعلم» حدیثی را از علی بن ابراهیم و او از پدرش و او از حماد بن عیسی و او از قداح و او از ابوعبدالله چنین نقل کرده است: رسول اکرم ﷺ فرمود: هر کس راهی را به قصد تحصیل علم پیماید، خداوند راه بهشت را برایش باز می‌کند. همانا فرشتگان معصوم پره‌ای خود را فرش راه برای طالبان علم خواهند کرد، همه موجودات زمین و آسمان برای طلاب علم دعای خیر می‌کنند حتی ماهیها در دریا، فضیلت عالم بر عابد مانند فضیلت ماه شب چهارده است در برابر سایر ستاره‌ها. همانا علما وارث پیامبران هستند. همانا پیامبران میراثشان دینار و درهم نیست. بلکه آنان علم را به ارث می‌گذارند. هر کس از علم چیزی را کسب کند، بهره عظیمی از میراث پیامبران برده است^(۱).

دقت کنید! ولی روافض با وجود این، در دین خود از تضاد و تناقض پاک نیستند. با صریح و روشن بودن این حدیث که در منابع خود آنان نیز آمده است، رهبر آنان آقای خمینی با مکابره این واقعیت را رد می‌کند، غافل از اینکه، این رد در واقع رد علیه خود او است.

خمینی در کتاب [کشف الاسرار تحت عنوان مخالفت ابوبکر با نصوص قرآن] چنین می‌گوید: آری، هستند کسانی که می‌گویند: اگر قرآن به صراحت لهجه درباره‌ی امامت سخن می‌گفت: آنگاه شیخین با چنین چیزی مخالفت نمی‌کردند، و اگر مخالفت می‌کردند کسی آنان را حمایت نمی‌کرد. و ما خود را مجبور می‌دانیم که درباره موارد مخالفت

۱- اصول کافی کلینی: ج ۱ ص ۲۷-۲۶، کتاب فضل العلم.

شیخین با نصوص قرآن شواهدی را ذکر کنیم تا ثابت شود که آنان با نصوص مخالفت کرده‌اند و بودند کسانی که در این مخالفت آنان را تایید کرده‌اند. و اینک نمونه‌ای از این مخالفت‌ها را به نقل از منابع موثق و حتی از متواترات اهل سنت نقل می‌کنیم.

۱- در کتب مهم تاریخ و در صحاح اهل سنت آمده است: «روزی فاطمه دختر پیامبر ﷺ نزد ابوبکر آمد و میراث پدرش را از او جویا شد. ابوبکر در جواب گفت: رسول اکرم ﷺ فرموده بود: ما گروه پیامبران چیزی را به ارث برای کسی نمی‌گذاریم. ترکه ما صدقه است. در صحیح بخاری و مسلم. مطلبی شبیه این آمده است. حتی گفته شده است که فاطمه از ابوبکر رو گردان شده و تا لحظه موت با وی حرف نزده است. دو کتاب اخیر (بخاری و مسلم) از معتبرترین کتب اهل سنت هستند. آنچه را که ابوبکر به پیامبر نسبت داده است، مخالف با آیات صریحه درباره‌ی میراث پیامبران می‌باشد. بعضی از این آیه‌ها را اینجا بیان می‌کنیم. آیه ۱۶ سوره نمل می‌گوید ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ﴾ [النمل: ۱۶]. یعنی «سلیمان از داود میراث برده»، آیه ۵ سوره مریم می‌گوید: ﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا﴾ [مریم: ۵]. یعنی: «پس از فضل خویش به من جانشینی (پسری) عنایت کن تا از من و آل یعقوب ارث ببرد، وای پروردگار، او را مورد رضایت خویش قرار ده». آیا جایز است که ما خدا را تکذیب کنیم؟^(۱) یا اینکه بر این باور باشیم که رسول الله ﷺ خلاف خداوند چیزی گفته است؟ یا بگوییم که حدیث منسوب به پیامبر ﷺ صحت ندارد و این حدیث به قصد استئصال اولاد پیامبر ﷺ گفته شده است.^(۲)

(الف) آری، این بود دیدگاه آقای خمینی، مسلماً این دیدگاه مخالف با حدیثی است که در اصول کافی است. اگر آنان بگویند، تناقضی اصلاً وجود ندارد بلکه تناقض در فهم و درک ناصحیح تو است. زیرا حدیث مذکور در اصول کافی، ضعیف است و ما همه

۱- توضیح این آیه‌ها بزودی در همین صفحات خواهد آمد.

۲- کشف الأسرار روح الله خمینی ص (۱۳۳-۱۳۱).

روایات اصول کافی را صحیح نمی‌دانیم بلکه در آن روایات ضعیف و سقیم نیز وجود دارد. من این نقد علمی را می‌پذیرم و می‌پذیرم که وجود تناقض تهمت‌ی است از ناحیه من، ولی من مات و مبهوت هستم و نمی‌توانم آنچه را که خمینی خودش در کتاب «الحکومه الإسلامیه» گفته، بپذیرم او درباره همین حدیث که به زعم او به دروغ به طرف پیامبر ﷺ نسبت داده شده است و به خاطر استئصال اولاد پیامبر ﷺ وضع شده است، در کتاب «الحکومه الإسلامیه» می‌گوید: «الحديث صحيح، وحتى ابو علي بن ابراهيم (ابراهيم بن هاشم) فهو من كبار الثقات نقل الحديث»^(۱)!!! یعنی: «حدیث صحیح است حتی ابوعلی بن ابراهیم که از راویان بسیار ثقه است، آن را نقل کرده است». اکنون سوال این است که حدیثی که درباره میراث ندادن پیامبران در آن سخن گفته شده است و صحت ندارد چگونه همان حدیث در وقت واحد صحیح قرار داده می‌شود و دلیل صحتش نیز بیان می‌گردد؟! آیا از میان ما و شما چه کسی با نصوص مخالفت می‌کند یا قصد استئصال اولاد نبی را در قالب محبت به اهل بیت دارد؟ کسی که از نبی امی تبعیت می‌کند یا کسانی که بنا و پایه‌ی دینشان بر دروغ و تضاد نهاده شده است؟! بسیار شگفت‌آور این است که مرجع خود آنان امام ثقفی، قول حضرت علی بن ابی‌طالب را به خاطر بر حذر داشتن پیروانش چنین نقل می‌کند: «... ولا تقص في أمر واحد بقضائين مختلفين فيتناقض امرك وتزيع عن الحق»^(۲). یعنی: «حضرت خطاب به شیعیان خود می‌فرماید: در مورد یک جریان دو حکم و قضاوت متناقض صادر نکنید که در آن صورت حکمتان متناقض بوده و از حق منحرف می‌شوید»؟! «فماذا بعد قول علي إلا الضلال» یعنی: «مخالفت با قول علی جز گمراهی چیزی دیگری نیست».

(ب) باید بدانیم که حضرت ابوبکر رضی الله عنه اموال رسول الله را برای خود و اهل بیتش

۱- الحکومه الإسلامیه للإمام الخمينی ص (۹۳).

۲- الغارات لإبراهيم الثقفی: ج ۱ ص ۲۲۹، فصل و لایة محمد بن أبی‌بکر مصر.

نگذاشته بود و او جای مصرف این گونه صدقات نبود بلکه مستغنی بود. این تحریم از میراث پیامبر ﷺ، دختر خود او، حضرت عایشه و سایر ازواج مطهرات را شامل می‌شد. بخاری و مسلم از عروه و او از حضرت عایشه رضی الله عنها چنین نقل کرده‌اند: «ازواج مطهرات بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله قصد کردند که حضرت عثمان رضی الله عنه را جهت دریافت سهمیه‌ی میراث خود، نزد حضرت ابوبکر رضی الله عنه بفرستند. حضرت عایشه رضی الله عنها فرمود: «أَلَيْسَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا نُورِثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً». «آیا رسول الله اکرم صلی الله علیه و آله نفرموده است که ما پیامبران به کسی میراث نمی‌دهیم^(۱)، ترکه ما همه‌اش صدقه است»^(۲).

(ث) حضرت ابوبکر رضی الله عنه چند برابر سهمیه‌ی علی و فاطمه رضی الله عنهما از میراث رسول الله صلی الله علیه و آله، به علی و اولادش مال داد و حضرت عمر رضی الله عنه نیز در دوران خلافت خود چنین کرد. در حدیث از ابوهریره رضی الله عنه چنین آمده است: حضرت فاطمه رضی الله عنها نزد ابوبکر آمد و گفت: «چه کسی از تو میراث می‌برد؟» حضرت ابوبکر رضی الله عنه گفت: خانواده و فرزندانم. حضرت فاطمه رضی الله عنها گفت: پس چرا من از پدرم میراث نبرم؟ حضرت ابوبکر رضی الله عنه گفت: من از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که چنین فرموده است: «لا نورث». «کسی از ما میراث نمی‌برد»، البته کلیه کسانی که تحت تکفل رسول الله صلی الله علیه و آله بوده‌اند، هزینه آنان به عهده من است و من به همه آنان که رسول الله صلی الله علیه و آله انفاق می‌کرد، انفاق می‌کنم^(۳). حضرت ابوبکر رضی الله عنه چه در دوران حیات مبارکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و چه در دوران خلافت خودش، نه بر احدی ستم کرده است و نه حق کسی را منع کرده است. در چنین حالتی و چنین شخصیتی چگونه حق سیده النساء را منع می‌کند؟!.

ج- بی‌تردید حضرت فاطمه رضی الله عنها اذیت خود را به خاطر این گناه می‌دانست که اذیت او موجب اذیت رسول الله بود. قطعاً در حالتی که معامله میان اذیت فاطمه و اذیت

۱- یعنی: «کسی از ما میراث نمی‌برد ترکه ما صدقه است».

۲- صحیح مسلم: کتاب الجهاد و السیر ۱۷۵۸ و صحیح البخاری: الفرائض ۶۳۴۹.

۳- سنن ترمذی: کتاب السیر برقم (۱۶۰۸) و صحیح ترمذی: ۱۳۱۰.

پدرش دایر باشد، دوری و پرهیز از اذیت پدرش اولیتر و واجبتر است و حضرت ابوبکر رضی الله عنه چنین وضعیتی داشت. زیرا او از اینکه پدر فاطمه اذیت شود، اجتناب می کرد. زیرا حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله با وی عهد کرده بود و دستوراتی به او داده بود. لذا حضرت ابوبکر رضی الله عنه چاره ای نداشت جز اینکه به عهدش وفا کند و امر پیامبر صلی الله علیه و آله را بجا بیاورد، و در غیر این صورت ممکن بود تخلف از امر پیامبر شده و موجبات خشم او فراهم گردد. و این امر در قول حضرت ابوبکر رضی الله عنه خطاب به حضرت فاطمه رضی الله عنها، به طور واضح و روشن نمایان بود. حضرت ابوبکر: «...لَسْتُ تَارِكًا شَيْئًا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَعْمَلُ بِهِ إِلَّا عَمِلْتُ بِهِ إِنِّي أَخَشَى أَنْ تَرَكْتُ شَيْئًا مِنْ أَمْرِهِ أَنْ أَرْيَغَ»^(۱). «من هرگز روشی و عملی را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله انجام می داد، رها نمی کنم. زیرا من اگر از حکم او تخطی کنم از راه حق منحرف می شوم».

(د)... باید بدانیم که حضرت ابوبکر رضی الله عنه با اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله محبت داشت و از آنان تجلیل و تقدیر می کرد. به خاطر همین محبت بود که فرمود: به خدا سوگند، رعایت قرابت و خویشاوندی پیامبر صلی الله علیه و آله و صله رحمی با خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله را در برابر قرابت خویش ترجیح می دهم [صحیح بخاری: کتاب المغازی، برقم ۳۸۱۰]. «وَقَالَ أَيْضًا أَرْقُبُوا مُحَمَّدًا فِي أَهْلِ بَيْتِهِ»^(۲). یعنی؟: «احساسات رسول الله صلی الله علیه و آله را درباره اهل بیتش رعایت کنید». اکنون بعد از روشن شدن همه این دلایل درباره دیدگاه حضرت ابوبکر رضی الله عنه در جریان میراث رسول الله صلی الله علیه و آله، آیا چنین برداشتی علیه او و متهم کردن او به اذیت و آزار فاطمه و جلوگیری از دادن حق و غضب و هضم کردن حق او، جایز است؟ پاسخ این سوال را به عهده خوانندگان محترم می گذارم.

در مورد اینکه حضرت فاطمه رضی الله عنها در قبال حضرت ابوبکر رضی الله عنه چنین موضعی داشت

۱- صحیح مسلم: کتاب الجهاد والسير، برقم ۱۷۵۸ و صحیح بخاری کتاب فرض الخمس، برقم ۲۹۲۶.

۲- صحیح بخاری: کتاب فضایل الصحابة ۳۵۰۹.

(یعنی معتقد به غضب و هضم حقش بود) که آقای تیجانی و هم کیشانش ارائه می‌دهند، برای ما اهل سنت قطعاً پذیرفتنی نیست. زیرا ما حضرت زهرا را به مراتب بالاتر از داشتن چنین موضعی می‌دانیم و به هیچ عنوان او را شایسته چنین دیدگاهی نمی‌دانیم. استدلال آقای تیجانی از چنین موضعی بیش از استدلال یک جاهل نیست زیرا او به گمان باطل خود این را موجب مدح برای حضرت زهرا می‌داند و غافل است از اینکه چنین دیدگاهی درباره او به دلایل مختلف موجب نکوهش او می‌شود.

(الف) وقتی برای ما روشن است که عمل حضرت ابوبکر رضی الله عنه مطابق با حکم رسول الله صلی الله علیه و آله بوده و چیزی است که صحابه بر آن اجماع کرده‌اند. قطعاً چنین چیزی عیناً حکم خدا و رسول الله است. و هرکس خواسته باشد خلاف حکم خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله عمل شود. خشم کند و سوگند یاد کند که نه با حکم حرف زند و نه با صاحب حاکم، این چیزی نیست که برای او موجب ستایش و برای حاکم موجب ندامت باشد. بلکه این به جای عیب و نقص برای حاکم، بیشتر موجب مدح است^(۱).

(ب) تیجانی می‌گوید: فاطمه رضی الله عنها از حضرت ابوبکر رضی الله عنه و حضرت عمر رضی الله عنه ناراض شده و از دست آنان نزد رسول الله صلی الله علیه و آله شکایت خواهد کرد. و این روایت را از کتاب (تاریخ الخلفاء) منسوب به ابن قتیبه که هیچ دلیلی بر صحت آن روایت وجود ندارد، نقل کرده است. این در واقع چیزی است که نسبت دادن آن به فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها به هیچ وجه شایسته نیست. زیرا شکایت در واقع باید به پیشگاه حضرت حق برده شود، همان طور که بنده‌ی صالح خداوند، حضرت یعقوب علیه السلام گفت: «إِنَّمَا أَشْكُو بَقِي وَحْزَنِي إِلَى اللَّهِ» [یوسف: ۸۶]. «همانا شکایت و نگرانی خودم را به بارگاه خداوند می‌برم». حضرت موسی علیه السلام در دعای خود نیز چنین فرموده است: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ وَإِلَيْكَ الْمَشْتَكِي». «پروردگارا، تو شایسته‌ی تعریف هستی و شکایات به بارگاه تو آورده می‌شوند». رسول اکرم صلی الله علیه و آله

خطاب به ابن عباس رضی الله عنه فرمود: «إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ وَإِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ». «هرگاه سوال کردی از خدا سوال کن و هرگاه یاری خواستی از خدا یاری طلب کن». «ولم يقل سلني ولا استعن بي». یعنی: «رسول الله صلی الله علیه و آله به حضرت ابن عباس نگفت: از من سوال کن و از من یاری طلب کن»^(۱).

(ت) این مساله برای همگان روشن است و هر انسان عاقل می داند، یک زن وقتی از ولی امر و حاکم مالی را بخواهد و حاکم بخاطر عدم استحقاق آن زن، مال مطلوبه را به او ندهد، آن حاکم مال را برای خود و دوستانش نگرفته است بلکه وی آن مال را برای همه مسلمانان نگاه داشته است. اگر گفته شود که سایل و طلب کننده بر حاکم خشم کرده است، نهایت امر چنین است که سایل بخاطر این خشم کرده است که حاکم مال را به او نداده است و بدو گفته است که این مال از آن دیگران است و تو در آن حقی نداری. این خشم چه ستایشی را برای سائل همراه دارد؟ فرضاً اگر سائل مظلوم هم باشد. خشم او فقط به خاطر مال و ثروت دنیا است. چگونه این خشم برای طلب کننده موجب مدح و برای حاکم موجب ذم می شود؟ حاکمی که مال را برای خود نمی گیرد، به مراتب دورتر و پاک تر است از تهمت نسبت به سایل و طالب که مال را برای خود طلب می کند. چگونه نقص و تهمت متوجه کسی می شود که مال را برای خود نمی خواهد و متوجه کسی که مال را برای خود می طلبد، نمی شود؟! حاکم می گوید: من به خاطر اطاعت از حکم الله مال را به کسی نمی دهم زیرا برای من جایز نیست که مال را از مستحق بگیرم و به غیر مستحق بدهم. و سائل می گوید: «من به خاطر سهم اندک خود خشم می کنم. آیا کسی که چنین چیزی را در شان فاطمه بیان می کند و آن را از فضایل و مناقب او می داند، جاهل نیست؟ آیا خداوند منافقین را نکوهش نکرده و در حق آنان چنین نگفته است: ﴿وَمِنْهُمْ مَّنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ

يَسْخَطُونَ ﴿٥٨﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ ﴿٥٩﴾ [التوبة: ۵۸-۵۹]. «از میان آنان کسانی هستند که در تقسیم زکات از تو ایراد می‌گیرند، اگر به آن‌ها چیزی از زکات داده شود خشنود می‌شوند و اگر چیزی داده نشود، ناراحت می‌شوند. اگر آن‌ها به تقسیم خدا و رسول خدا راضی می‌شدند و می‌گفتند: خدا برای ما کافی است و خدا و رسولش از فضل و احسان خود به ما می‌دهند و ما خواهان رضای خدا هستیم. برای آنان بهتر بود». خداوند متعال شان منافقان را در این دو آیه چنین بیان کرده است. اگر به آنان چیزی داده شود، خوشحال می‌شوند و اگر چیزی داده نشود خشم و غضب می‌کنند و آنان را به خاطر داشتن چنین خصلتی نکوهش کرده است. کسی یا کسانی که حضرت فاطمه علیها السلام را به چنین خصلتی تعریف کرده‌اند، آیا در واقع او را مذمت و نکوهش نکرده‌اند؟ خداوند این گروه را هدایت کند و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله را از شر آنان نجات دهد زیرا این گروه نقص و عیبی را به اهل بیت جسدانده که برای هیچ بیننده پنهان نیست^(۱).

ج- شاید آقای تیجانی بگوید: «فاطمه علیها السلام حق خودش را مطالبه می‌کرد» این سخن آقای تیجانی بهتر از سخنی که در حق ابوبکر رضی الله عنه گفته شده است، نیست. «يقول القائل: أبو بكر لا يمنع يهودياً ولا نصرانياً حقه، فكيف يمنع سيده نساء العالمين حقها؟». یعنی: «حضرت ابوبکر رضی الله عنه جلوی حق هیچ یهودی و مسیحی را نگرفته است، چگونه حق سردار و بانوان و زنان دو جهان را می‌گیرد و او را از حقش منع می‌کند؟!». زیرا خداوند و رسولش در حق حضرت ابوبکر رضی الله عنه گواهی داده‌اند که او مالش را برای خدا انفاق می‌کند. آنگاه او چگونه مردم را از دادن حقشان منع می‌کند؟ و فاطمه علیها السلام از شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله مالی را می‌خواست ولی رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را نداد. همانطور که در صحیحین از حضرت علی رضی الله عنه روایت شده است که حضرت علی رضی الله عنه تحت عنوان حدیث الخادم می‌گوید: فاطمه علیها السلام

نزد رسول اکرم ﷺ رفت و از وی خدمت گذاری درخواست نمود. رسول الله ﷺ خدمت گذاری به او نداد و در عوض تسبیحات را به وی تعلیم داد^(۱). آری، اگر برای رسول الله ﷺ جایز است چیزی را که فاطمه از او بخواهد و او ندهد و دادن بر او واجب نباشد، پس برای خلیفه رسول الله ﷺ نیز جایز است. و معلوم شد که او معصوم نیست. از اینکه چیزی را مطالبه کند که اعطاء آن واجب نباشد. وقتی عمل کردن به خواسته او واجب نیست، ترک اعطا و ندادن مایه گناه و نکوهش هم نیست هر چند که جایز و مباح است، البته اگر فرض ما بر این باشد، در حالی که اینجا، اعطا مال مباح هم نیست، آنگاه منع و ندادن موجب ستایش خواهد بود. اما کسی سراغ ندارد که حضرت ابوبکر رضی الله عنه حق کسی را منع کرده یا اینکه بر کسی ستم کرده باشد چه در زمان رسول الله ﷺ یا بعد از وفات آن حضرت ﷺ^(۲).

د- این که می‌گویند: «حضرت فاطمه رضی الله عنها وصیت کرده بود تا در شب دفت شود و کسی از صحابه در مراسم تدفین و نماز جنازه او حاضر نشود، چنین وصیتی را کسی از حضرت فاطمه نقل نمی‌کند و کسی از این وصیت به فضایل حضرت فاطمه استدلال نمی‌کند مگر فرد نادانی که از شان والای حضرت فاطمه آگاه نباشد و نسبهای ناروایی را به او منسوب کند. زیرا نماز خواندن یک مسلمان و شرکت در مراسم تدفین مسلمانی دیگر، در واقع نوعی خیر و معروف است که از یک مسلمان به مسلمانی دیگر می‌رسد، بهترین انسان، از اینکه بهترین انسانی بر وی نماز خواند و در مراسم تدفین او شرکت کند، ضرر نمی‌کند. آری، مگر همه انسان‌ها اعم از ابرار، فجار و منافقین برای رسول اکرم ﷺ درود نمی‌فرستند. این درود فرستادن فجار و منافقین، اگر سودی ندارد، ضرری هم ندارد. رسول الله ﷺ می‌دانست که در میان امت او منافقان هم وجود دارند، اما کسی را از درود خواندن منع نکرد، بلکه تمام مردم را حکم کرد تا بر وی درود بفرستند، هر چند

۱- بخاری: کتاب فضل الصحابة، باب فضایل علی برقم ۳۵۰۲.

۲- منهاج السنة: ج ۴ ص ۲۴۷-۲۴۶.

که میان آنان مومن و منافق همه وجود دارند. پس چگونه چنین چیزی که به جز افراد نادان، کسی دیگر آن را نقل نمی‌کند و بدان استدلال نمی‌کند، در مقام تعریف و استناد به نفع کسی بیان می‌گردد؟ علاوه بر این اگر شخصی وصیت کند که مسلمانان در تدفین و نماز میت او شرکت نکنند، این گونه وصیت نافذ نمی‌شود و واجب الاجرا نیست. زیرا نماز خواندن مسلمانان بر او در هر حال برای او موجب اجر و پاداش است. قطعاً اگر ستمکاری بر کسی ستم کند و آن شخص مورد ستم وصیت کند که ستمکار بر او نماز نخواند، این وصیت از جمله حسنات و اعمال نیکی که موجب مدح برای او باشد، محسوب نمی‌گردد و نه خدا و رسول، او را به چنین چیزی امر کرده‌اند. آری، کسی که قصد مدح و تعظیم فاطمه را بکند، چگونه چنین چیزی را به وی نسبت می‌دهد که در آن مدح و ستایش نباشد بلکه مدح در عکس و ضد آن باشد. همان گونه که کتاب، سنت و اجماع بر این نکته دلالت دارند؟! ^(۱) بعد از علم و آگاهی از این مطلب، روشن است که حق با کیست و باطل با چه کسی است.

۷- توضیح بعضی نکات را لازم می‌دانم تا خوانندگان محترم گمان نکنند که فاطمه علیها السلام بخاطر میراث بر ابوبکر رضی الله عنه خشم کرده و رابطه‌اش را با وی قطع کرده است و او سفارش کرده که در هنگام شب دفن کرده شود.

باید عرض شود:

۱- در پرتو مطالبی که در گذشته بیان گردید و با توجه به استدلال و استناد حضرت ابوبکر رضی الله عنه به حدیث «لأنورث» ایراد و اعتراض حضرت فاطمه علیها السلام را مبتنی بر این اصل بدانیم که معتقد به تاویل آن حدیث بوده است، یعنی اینکه او حدیث «لأنورث» را به معنی و مفهوم عام آن نپذیرفته بلکه به تخصیص آن اعتقاد داشته است و توریث منافع زمین و باغات را از عموم حدیث «لأنورث» مستثنا دانسته است و حضرت ابوبکر رضی الله عنه به

مفهوم عام آن استناد کرده است. لذا اختلاف این دو شخصیت درباره چیزی بود، که متحمل تاویل بوده است ولی زمانی که حضرت ابوبکر رضی الله عنه بر موضع خود مصمم شد، فاطمه رضی الله عنها نیز از موضع خود منصرف شد»^(۱).

ب- «آری، آنچه که از هجران حضرت زهرا رضی الله عنها در حدیث آمده است، باید عرض شود که (هجران) در حدیث مذکور به معنی انقباض، و عدم نشاط در دیدار و ملاقات با ابوبکر رضی الله عنه است. این هجران به معنی هجرانی که حرام است، یعنی به معنی ترک سلام و سخن و روگردانی از ملاقات نیست. و معنی «فلم تکلمه» این است که فاطمه رضی الله عنها بعد از اینکه متوجه معنی حدیث «لانورث» شد، در این خصوص دیگر با وی (ابوبکر) صحبت نکرد - یا به خاطر انقباض طبیعت و مزاج - دیگر نیازش را با او مطرح نکرد و نیازی برای ملاقات و صحبت کردن با ابوبکر رضی الله عنه ندید^(۲). حتی امام بیهقی از طریق شعبی روایت کرده است که حضرت ابوبکر رضی الله عنه به عیادت حضرت فاطمه رضی الله عنها رفت و حضرت علی خطاب به فاطمه رضی الله عنها فرمود: «هذا ابوبکر يستاذن عليك». «این ابوبکر رضی الله عنه است، می‌خواهد تو را عیادت کند». «قالت: أتحب ان أذن له». «فاطمه در جواب گفت: تو دوست داری او مرا عیادت کند؟» حضرت علی رضی الله عنه گفت: (آری). فاطمه رضی الله عنها او را اجازت داد. حضرت ابوبکر رضی الله عنه نزد فاطمه رضی الله عنها رفت او را دلجویی کرد و بالاخره حضرت فاطمه رضی الله عنها نیز از حضرت ابوبکر رضی الله عنه اعلام رضایت کرد. این حدیث هر چند که مرسل است اما اسناد و نسبتش به شعبی صحیح است. و با این حدیث، اشکال دایر بر ادامه هجران فاطمه با حضرت ابوبکر رضی الله عنه زائل می‌گردد^(۳). سیوطی، مراسلات شعبی را صحیح قرار داده‌است. عجللی می‌گوید: مراسلات شعبی حکم حدیث صحیح را دارند، زیرا او مرسل نمی‌کند

۱- فتح الباری: ج ۴ ص ۲۳۳، با تصرف اندک.

۲- مسلم مع الشرح: ج ۱۲ ص ۱۱۱.

۳- الفتح: ج ۶ ص ۳۳۳.

مگر حدیثی را که صحیح باشد^(۱). توصیه فاطمه علیها السلام درباره اینکه در شب دفن کرده شود تا ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در مراسم تدفین او شرکت نکنند، در این باره توضیحات لازم در صفحات آینده داده خواهد شد.

با این توضیحات واقعیت امر و آنچه که دیدگاه ما بود یعنی اینکه هر کدام از حضرت ابوبکر رضی الله عنه و حضرت فاطمه علیها السلام آنچه را که بر مبنای اجتهاد خود، حق خود می‌دانست، بر آن عمل می‌کرد، بسیار واضح و کاملاً روشن شده است.

ث- «در ارتباط با استشهاد آقای تیجانی از روایتی که به دروغ در کتاب «تاریخ الخلفاء» به ابن قتیبه نسبت داده شده است، و آن اینکه ابوبکر گفته بود: ای فاطمه من از ناخشنودی تو، پناه خدا را می‌طلبم و بعد ابوبکر رضی الله عنه به حدی گریه کرد نزدیک بود که نفسش بیرون رود و اینکه ابوبکر رضی الله عنه گفت: من نیازی به بیعت شما ندارم، بیعتتان را فسخ کنید».

باید عرض شود:

حدیث مذکور، هیچ سندی برایش ذکر نشده و هیچ‌کدام از علمای حدیث آن را در کتب خود بیان نکرده است. بی‌گمان این حدیث کذب محض است که به حضرت ابوبکر رضی الله عنه نسبت داده شده است. علاوه بر این من از تیجانی کودن می‌پرسم: چگونه میان این دعوی که ابوبکر انکار کرد از اینکه میراث فاطمه و فدک را به او بدهد و استشهاد حضرت ابوبکر علیه فاطمه علیها السلام به حدیث «لانورث» و اینکه به فاطمه گفت: «لا اغیر شیئاً عمله النبی». «تغییر نمی‌دهم آنچه را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بدان عمل کرده است». چگونه تطبیق می‌دهد؟ میان این دیدگاه حضرت ابوبکر و دیدگاه آخر او (در همین قضیه) که گریه کرد تا اینکه نزدیک بود که نفسش بیرون رود و پناه خواستن او از ناخشنودی فاطمه علیها السلام، بلکه این گفته او که من هیچ نیازی به بیعت شما ندارم بیعتتان را فسخ کنید،

۱- مسند فاطمه زهرا تألیف جلال الدین سیوطی تحقیق فواز احمد زممرلی ص: ۶۹.

میان این گزینه‌های متضاد چه راه تطبیقی وجود دارد؟؟!!

آری، موضوع بحث در همه این روایات میراث است؟ اگر حضرت ابوبکر رضی الله عنه در ادعای حضرت فاطمه رضی الله عنها، به حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله استدلال می‌کرد، آنگاه گریه کردن او به حدی که نزدیک بود نفسش بیرون رود، چه معنا دارد؟ و چرا بگوید: من از ناخشنودی تو ای فاطمه رضی الله عنها، پناه خدا را می‌طلبم؟ آیا ابوبکر رضی الله عنه از اینکه از حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله تبعیت می‌کرد، مرتکب گناه شده بود؟ یا اینکه شریعت اتباع فاطمه رضی الله عنها را مانند اتباع پیامبر صلی الله علیه و آله واجب قرار داده است؟! بنابراین، من بر این باور هستم که آقای تیجانی با استدلال به این گونه روایات دروغین، راه مرا بسته و از تحمل زحمت و بیان هر گونه دلیل و پاسخ، مرا بی نیاز کرده است. زیرا روایتی که تیجانی مدعی شده که ابوبکر به حدی گریه کرد که نزدیک بود نفسش بیرون رود و خواستار فسخ بیعت شد، کذب محض است و شرم آور است که به طرف حضرت ابوبکر رضی الله عنه نسبت داده شده است. تنها غلط بودن متن و مفهوم آن از بیان هر گونه دلیل کفایت می‌کند حال آنکه این حدیث هم از لحاظ متن و هم از لحاظ سند هر دو، دروغ است. شگفت آور است که آقای تیجانی چگونه جرات می‌کند و از چنین روایتی استدلال می‌کند؟!

۸- درباره این گفته تیجانی «نتیجه یکی است، با این تفاوت که بخاری آن را به صورت مجمل و ابن قتیبه با مقداری بسط و تفصیل آن را بیان کرده است، و آن اینکه، رسول الله صلی الله علیه و آله به خاطر رنجیدن فاطمه می‌رنجید و به خاطر خشنودی او خشنود می‌شود و فاطمه رضی الله عنها فوت کرد در حالی که از ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه رنجیده بود»^(۱).

باید عرض شود:

الف- «... بی تردید، رسول اکرم صلی الله علیه و آله از حضرت علی رضی الله عنه رنجیده بود زیرا حضرت علی، فاطمه را دچار تکلیف کرده بود (در امر خواستگاری دختر ابوجهل) و قطعاً رنجیدن

۱- ثم اهدیت: ص ۱۱۵-۱۱۴ و آنگاه... هدایت شدم: ص ۱۸۷.

رسول الله ﷺ به خاطر حضرت فاطمه، به حق بود، بلکه یک رنجیدن محض نبود.

ب- «روایت بخاری قطعاً بر این معنی دلالت ندارد که فاطمه عليها السلام وقت وفات از حضرت ابوبکر رضی الله عنه ناراحت بود. اما حضرت عمر، والله نمی‌دانم چگونه، نام او در این قضیه درج شده است. آیا اگر به جای نام عمر، نام علی را در حدیث ذکر کنم، آیا مرتکب جنایتی شده‌ام یا خیر؟»

۹- در این باره گفته تیجانی... بخاری می‌گوید: «ماتت وهي واجده علی ابی بکر فلم تکلمه حتی توفیت فالمعنی واحد کما لا یخفی».

«فاطمه فوت کرد در حالی که از ابوبکر ناراحت بود و تا دم موت با وی حرف نزد».

باید عرض شود:

در روایت بخاری چنین آمده است «فوجدت فاطمه» «فاطمه خشم کرد». و در روایتی دیگر آمده است، فلم تکلمه فی ذلک حتی ماتت^(۱). یعنی فاطمه عليها السلام درباره مطالبه میراث تا دم وفات با حضرت ابوبکر رضی الله عنه حرف نزد. آقای تیجانی حدیث را وارونه کرده چنین از بخاری نقل می‌کند: «ماتت وهي واجده» یعنی: «فوت کرد در حالی که ناراحت و خشمگین بود». میان این دو جمله تفاوت زیادی وجود دارد. و معنی این دو جمله از همدیگر بسیار دور هستند. بخاری چنین نگفته بود: که فاطمه فوت کرد و او همواره از حضرت ابوبکر رضی الله عنه ناراحت بود، بلکه بخاری چنین گفته بود: فاطمه خشم کرد موقعی که حضرت ابوبکر رضی الله عنه او را در امر میراث جواب رد داد و تا وقت وفات در این باره با او حرف نزد. و هجران فاطمه با ابوبکر رضی الله عنه از قبیل هجران حرام و غیر جایز نبود. با توجه به روایت شعبی چنانچه گذشت، این معنی بیشتر روشن می‌گردد. و در روایت دروغین آقای تیجانی چنین آمده است: «إنها ساخطه علی ابی بکر رضی الله عنه وسوف تشتکيه لأبيها». «او از ابوبکر ناراض است و از دست ابی بکر رضی الله عنه پیش پدرش شکایت می‌کند». ولی روایت بخاری در اصل

۱- مسند ابی بکر الصدیق لأبی بکر المروزی برقم: ۳۸، ص ۷۴.

چنین است «إِنَّ فَاطِمَةَ غَضِبَتْ لِأَنَّ أَبَا بَكْرٍ لَمْ يُعْطِهَا فَدَكَ». «فاطمه خشم کرده بود زیرا ابوبکر رضی الله عنه فدک را به او نداده بود». اما آقای تیجانی سخنان را تحریف نموده مدعی است که معنی هر دو جمله یکی است، حال آنکه میان سخط و غضب تفاوت معنی زیادی وجود دارد. ممکن است یک انسان خشم کرده و در عین حال راضی باشد. اما سخط، همراه با خشم مفید معنی کراهیت و ناپسندیدگی است و ما فاطمه را برتر می‌دانیم از اینکه چنین سخنی بگوید.

آقای تیجانی می‌گوید: همه مورخان و بسیاری از علمای ما اعتراف دارند که حضرت فاطمه رضی الله عنها در جریان نخله، ارث و سهم خویشاوندان با حضرت ابوبکر خصومت کرد اما جواب مثبت به دعوی او داده نشد تا اینکه فوت کرد در حالی که از ابوبکر ناراضی شود، اما علمای اهل سنت، از این جریانات و حوادث اغماض نموده به خاطر حفظ حرمت و کرامت ابوبکر رضی الله عنه نمی‌خواهند روی این موضوعات سخن بگویند. برایم فوق العاده شگفت‌آور بود، آنچه که در این موضوع بعضی‌ها بعد از ذکر این رویدادها گفته‌اند و آن اینکه: «برای فاطمه بسیار بعید است که آنچه که حق او نیست، آن را ادعا کند و برای ابوبکر نیز بعید است که از دادن حق فاطمه خودداری کند» و با این سفسطه، آن‌ها گمان می‌کنند که مشکل حل شده است و پژوهشگران قانع شده‌اند. این گفته آنان، به منزله این قول قایل است: «برای قرآن بسیار بعید است که غیر حق را بیان کند، و برای بنی اسرائیل بعید است که گوساله را عبادت کنند» خداوند ما را با علمایی گرفتار کرده است که نمی‌دانند چه می‌گویند و در آن واحد به یک چیز و ضد آن ایمان می‌آورند، در حالی که واقعیت این است که فاطمه رضی الله عنها مدعی حق خود بود و ابوبکر دعوایش را رد کرده، یا به خاطر اینکه او در دعوایش (العیاذ بالله) کاذب بوده است یا اینکه ابوبکر در حق او ستم کرده است. هیچ شک سومی در این قضیه وجود ندارد، آن طور که علمای ما

می‌گویند^(۱).

باید عرض شود:

۱- این گفته آقای تیجانی که «علمای اهل سنت نسبت به اختلاف فاطمه با ابوبکر اعتراف دارند ولی به خاطر پاسداری از حرمت و کرامت ابوبکر با اغماض و چشم‌پوشی از کنار این حوادث می‌گذرند و پیرامون آن‌ها صحبت نمی‌کنند. همان‌طور که عادت آن‌ها است». این دروغ محض، علیه اهل سنت است و دلایلی که پیرامون این قضیه در مباحث گذشته بیان کردم، برای توضیح این مطلب کافی است. شیخ الاسلام ابن تیمیه در کتاب ارزشمند خود «منهاج السنة» بهترین توضیحات را پیرامون این قضیه^(۲) بیان کرده است. شیخ الاسلام ابن تیمیه در این کتاب، ابن مطهر حلی را مورد نقد قرار داده، دلایل او را با زمین یکسان کرده است به طوری که تمام تار و پود مستندات او از هم گسیخته است. ابن حجر در شرح بخاری و امام نووی در شرح مسلم و شاه عبدالعزیز در تحفه اثنا عشری و شکری و مبارکفوری در خلاصه آن، حدیث را به گونه‌ای که من توضیح دادم، توضیح داده‌اند هم چنین کتب شهید علامه احسان الهی ظهیر که دهان روافض را لگام کرده است، و به همین خاطر هم آن‌ها او را به شهادت رساندند، علاوه بر این کتب، عده زیادی از علما درباره این قضیه، کتاب نوشته‌اند و این حدیث را به نحوی که توضیح داده شد، تشریح کرده‌اند... بنابراین ادعای آقای تیجانی دایر بر اغماض و صحبت نکردن علمای اهل سنت پیرامون این قضیه، دال بر کمبود آگاهی و سطحی بودن معلومات او، در خصوص این قضیه است. قضیه‌ای که بدون فهم و درایت لازم، خود را در آن گرفتار کرده است.

۲- درباره این گفته تیجانی: «در شگفت هستم از قول بعضی علما که می‌گویند: (برای فاطمه بسیار بعید است، ادعا کند آنچه را که حق او نیست و بسیار بعید است برای

۱- ثم اهتدیت: ص ۱۱۵ و آنگاه... هدایت شدم: ص ۱۸۹.

۲- منهاج: ج ۴ ص ۲۶۴-۱۹۳.

ابوبکر رضی الله عنه که او را از حقش منع کند و فکر می‌کند با این سفسطه پژوهشگران را قانع کرده است یا قانع شده‌اند... الخ.

باید عرض شود:

در مباحث گذشته بیان کردم که فاطمه رضی الله عنها ادعای ناحق نکرده بود بلکه حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله را بر خلاف آنچه که حضرت ابوبکر رضی الله عنه فهمیده بود، تاویل می‌کرد ابوبکر رضی الله عنه هر چند که به خواسته او عمل نکرد و آنچه که او از میراث مدعی بود، به وی نداد اما برای همگان به طور قطع معلوم است که او را از حقش محروم نکرد بلکه ابوبکر مطمئن بود که دارد مطابق با خواست و دستور پیامبر صلی الله علیه و آله عمل می‌کند و گر نه، اگر فاطمه رضی الله عنها حقی می‌داشت، هرگز او را منع نمی‌کرد و چرا چنین کند؟ برای همگان معلوم بود که حضرت ابوبکر رضی الله عنه حتی حق یک نفر یهودی و نصرانی را منع نکرده است بر مبنای چه دلیلی حق دختر گرامی رسول الله صلی الله علیه و آله را منع کند؟ به ویژه وقتی که ما می‌دانیم که او این اموال را به ازواج مطهرات که دخترش نیز از جمله آن‌ها بود، نداد. تاریخ شاهد گویایی است که حضرت ابوبکر رضی الله عنه در حیات رسول الله صلی الله علیه و آله چگونه دارایی و ثروت خود را در راه الله انفاق می‌کرد حتی رسول الله صلی الله علیه و آله در این باره فرمود: «ما نفعي مال مثل مال أبي بكر رضی الله عنه». «هیچ مال و ثروتی مانند مال حضرت ابوبکر رضی الله عنه به نفع اسلام هزینه نشده است»^(۱). آری، بعد از بیان احادیث صحیح مذکور، این سوال مطرح می‌شود... کدام سخن، دیدگاه حق و قرین صواب است؟ سخن و دیدگاه اهل سنت که اکنون توضیح داده شد یا موضع و دیدگاه روافض که کمترین معنی و منطقی همراه ندارد و خلاصه‌اش این است که ابوبکر رضی الله عنه از دادن حق فاطمه رضی الله عنها خودداری کرد و می‌خواست از راه جور و ستم حقش را غضب کند؟ و فاطمه به جهت اینکه معصوم است، در مدعایش حق بجانب است و ابوبکر از جمله حکام جور و ستمکاران است. روافض با این حيله سفسطایی فکر

۱- سنن ترمذی: کتاب المناقب برقم ۳۶۶۱ وابن ماجه المقدمة برقم: ۹۴ و صحیح ابن ماجه: ۷۷.

می‌کنند قضیه را حل کرده اند!! و با این شیوه، آتش کینه‌ای را که در دل‌های خود نسبت به ابوبکر رضی الله عنه دارند، تخفیف می‌دهند.

آری، حق باید گفته شود و حق آن است که شرع عظیم و منطق سلیم آن را بپذیرد، یعنی اینکه «حاشا لفاطمه أن تدعی ما لیس لها بحق وحاشا لأبی بکر من أن یمنع حقها» «برای، فاطمه رضی الله عنها بسیار بعید است که غیر حق را دعوی کند و برای حضرت ابوبکر رضی الله عنه بعید است که از دادن حق او سر باز زند»، آری آقای تیجانی این قول «حاشا لفاطمه... الخ» را تشبیه می‌دهد با گفته کسی که چنین می‌گوید: «حاشا للقرآن أن یقول غیر الحق، وحاشا لبني اسرائيل أن یعبدوا العجل»؟! «برای قرآن بسیار بعید است که غیر حق را بگوید و برای بنی اسرائیل بعید است که گوساله را عبادت کنند».

قول این مدعی کاذب و دروغین بسیار شگفت آور است... چگونه او سخن خداوند را با سخن انسان تشبیه می‌دهد، آیا سخنان فاطمه رضی الله عنها مو به مو، مانند سخنان الله هستند؟! و سخنان حضرت ابوبکر رضی الله عنه مانند سخنان بنی اسرائیل؟! آری، عقده کور عصبیت تا این حد در تیجانی اثر گذاشته است؟! و او را در شرایطی قرار داده است که میان سخنان خالق و مخلوق تمیز نمی‌دهد. در این باره چیزی نمی‌گوییم جز اینکه، پروردگارا، از جنون عصمت و عصبیت ما را به پناه خودت حفظ بفرما! خلاصه کلام اینکه آقای تیجانی از ما می‌خواهد تا بپذیریم که (فاطمه رضی الله عنها حق خود را از ابوبکر رضی الله عنه طلب می‌کرد و ابوبکر در حق او ستم کرد) تا برگ زرین نوینی بر انصاف دروغین خود بیفزاید.

آقای تیجانی در ادامه سخنان خود می‌گوید: «از روی دلایل عقلی و نقلی دروغگو بودن حضرت فاطمه زهرا ممتنع است زیرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: فاطمه پاره تن من است، هر کس فاطمه را برنجانند، او مرا رنجانده است. بدیهی است کسی که کاذب و دروغگو باشد، شایسته چنین تعریف و تمجیدی از طرف رسول الله صلی الله علیه و آله نخواهد شد. بنابراین، حدیث مذکور، بر عصمت او از دروغ و از سایر فواحش دلالت دارد، همانطور که آیه تطهیر دلالت دارد، آیه تطهیر درباره فاطمه، شوهر و هر دو پسرش نازل شده

است. و این حدیث را خود عایشه روایت کرده است. عقل مندان باید بپذیرند که بر وی ظلم شده است و به همین خاطر شما می‌دانید که فاطمه (سلام الله علیها) به ابوبکر و عمر اجازه ورود نداد وقتی که آن دو می‌خواستند در خانه او بروند. وقتی حضرت علی، ابوبکر و عمر را اجازه داد که وارد خانه بشوند، فاطمه چهره خود را بسوی دیوار برگرداند و نمی‌خواست بسوی آن دو نگاه کند.

فاطمه فوت کرد و بنابر وصیتی که کرده بود، در شب دفن شد تا کسی از آنان در تدفین او شرکت نکند! و تا امروز مرقد دختر رسول الله ﷺ مجهول و غیر مشخص است. چرا علمای ما درباره این واقعیت مهر به لب زده و خاموش هستند و در این خصوص صحبت نمی‌کنند حتی درباره این واقعیت اشاره هم نمی‌کنند و سایر صحابه رسول الله ﷺ را مانند فرشتگان معصوم و بی‌گناه برای ما معرفی می‌کنند^(۱).

در پاسخ باید عرض شود:

- ۱- هیچ‌یک از اهل سنت نگفته است که فاطمه (علیها السلام) دروغ گفته است بلکه سخن از کذب و دروغ در این قضیه اصلاً مفهومی ندارد. فاطمه (علیها السلام) آنچه را که به گمان خودش، حق خود می‌دانست، خواستار شد و زمانی که حضرت ابوبکر (رضی الله عنه) دلایل عدم اعطا میراث را برایش توضیح داد، دیگر پیرامون مساله میراث سخن نگفت و حضرت ابوبکر در جهت خشنودی او از تمام سعی و تلاش خود کار گرفت و او نیز خشنود شد.
- ۲- این گفته آقای تیجانی: «فاطمه دروغ می‌گوید: . . . او از کذب و تمام فواحش پاک است».

آری، اگر جریان معصوم بودن چنین ساده و آسان است، من هم می‌گویم: بنابر دلایل عقلی و نقلی ظالم بودن کسی که در حضر و سفر، در رنج و خوشی حتی در مشکل‌ترین و حساس‌ترین لحظه‌های زندگی همراه پیامبر و صاحب او در غار بوده است، نیز ممتنع

۱- ثم اهدیت: ص ۱۱۶-۱۱۵ و آنگاه... هدایت شدم: ص ۱۹۰-۱۸۹.

است. زیرا خود حضرت رسول ﷺ درباره او فرموده است: «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنْ أُمِّي خَلِيلًا لَأَتَّخَذْتُ، أَبَا بَكْرٍ وَلَكِنْ أَخِي وَصَاحِبِي»^(۱).

«اگر قرار بر این می‌بود که کسی را به عنوان دوست بر گزینم، ابوبکر را بر می‌گزیدم اما او برادر و همراه من است».

بدیهی است کسی که دروغ گوید یا ظالم باشد، شایسته چنین تعریف و تمجیدی از جانب رسول الله ﷺ نخواهد شد. زیرا حدیث مذکور بر عصمت ابوبکر از ظلم و از سایر فواحش دلالت دارد. هم چنین دلایل عقلی و نقلی دال بر این نکته هستند که عمر بن خطاب و عثمان بن عفان نیز ظالم نبودند، زیرا رسول اکرم ﷺ درباره عمر بن خطاب فرموده است: در خواب دیدم که شیر نوشیدم، به حدی نوشیدم که سیر شدم و سیرابی را از سر انگشتان خود لمس می‌کردم. بعد ظرف شیر را به عمر دادم، صحابه سوال کردند: این خواب را چگونه تفسیر می‌فرمایی؟ فرمود: منظور آن (علم) است^(۲). و درباره‌ی حضرت عثمان فرموده است: «مَنْ جَهَّزَ جَيْشَ الْعُسْرَةِ فَلَهُ الْجَنَّةُ، فَجَهَّزَهُ عُثْمَانُ»^(۳). «هر کس سپاه عسره (سپاهی که به تبوک اعزام می‌شد) را مجهز کند، اهل بهشت است، و عثمان آن را تجهیز کرد». علاوه بر این، رسول اکرم ﷺ همراه با حضرت ابوبکر ﷺ و عمر و عثمان موقع صعود بالای احد فرمود: «أُتِبْتُ أَحَدٌ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ نَبِيٌّ وَصِدِّيقٌ وَشَهِيدَانِ»^(۴). «ای احد، بر جای خود ثابت و پا بر جا بمان، بالای تو، یک پیامبر، یک صدیق و دو شهید قرار دارد».

بدیهی است کسی که ظالم و ستمکار باشد، از جانب رسول الله ﷺ شایسته چنین تعریف و تمجید صریح نخواهد بود. زیرا حدیث در واقع دال بر عصمت صحابه از ظلم

۱- صحیح بخاری: کتاب فضایل الصحابة، ج ۳، برقم ۳۶۵۶.

۲- صحیح البخاری: کتاب فضایل صحابة، برقم ۳۴۷۸.

۳- صحیح البخاری: کتاب فضایل الصحابة، باب مناقب عثمان.

۴- صحیح البخاری: کتاب فضایل الصحابة، برقم ۳۴۷۲.

و سایر فواحش می‌باشد. اگر فضایل صحابه علیهم‌السلام را از زبان رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر شمارم، حسب استدلال آقای تیجانی، همه آنان جزو معصومین قرار خواهند گرفت. اگر آقای تیجانی بگوید: خصوصیت عصمت متعلق به فاطمه است و بس، ارائه دلیل برایش لازم است. اگر دلیل واضح و صریح دارد که فاطمه علیها‌السلام را به عصمت مختص می‌کند، او حق دارد که مناقشه کند همان طور که مایل باشد. ولی مجرد نسب در هیچ شرایطی نمی‌تواند، دلیل عصمت باشد. اگر چنین می‌بود، ابوطالب، پدر حضرت علی از اهل بهشت می‌بود اما اهل دوزخ بودن او، از دلایل قطعی ثابت شده است. اگر آقای تیجانی، احادیثی را که ذکر کردم، بدلیل اینکه از صحاح اهل سنت بودند، ضعیف بداند، چون اهل سنت احادیث ضعیف را در فضایل صحابه در کتب خود می‌آورند، نباید فراموش کند که حدیث فاطمه علیها‌السلام در صحاح اهل سنت روایت شده است، زیرا این حدیث نیز ضعیف تلقی می‌شود، زیرا ناقلان احادیث فضایل صحابه مجروح‌اند، هیچ حدیثی از آنان نباید پذیرفته شود ولو اینکه در باب فضایل اهل بیت باشد، پروردگارا، تنها تو می‌توانی با روشی جدید درباره صحت و سقم احادیث، قضاوت کنی، و آن راه جدید، راه انصاف است.

۳- آقای تیجانی می‌گوید: «آیه تطهیر که درباره فاطمه، علی علیه‌السلام و دو فرزندش، (حسن و حسین) نازل شده است، دال بر عصمت آنان است. این حدیث از خود عایشه نقل شده است.... الخ».

در جواب عرض می‌شود:

آیه تطهیر، مختص فاطمه، علی، حسن و حسین نیست بلکه ازواج مطهرات رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز از مصداق آن هستند و این شمول و عموم از سباق آیه ظاهر و روشن است. خداوند سبحان می‌فرماید:

﴿يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ لَسْتُ كَاَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ اِنَّ اَتَّقِيْتُۢ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهٖ مَّرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ۚ وَقرَنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْاُولٰٓئِ ۚ وَاَقِمْنَ الصَّلٰوةَ وَءَاتِينَ الزَّكٰوةَ وَاَطِعْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗۤ اِنَّمَا يُرِيْدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ

أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿٣٣﴾ وَادْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ﴿٣٤﴾ [الأحزاب: ۳۲-۳۴].

«ای همسران پیامبر، شما مانند سایر زنان نیستند، اگر می‌خواهید راه تقوا را در پیش بگیرید، صدا را نرم و نازک نکنید تا صاحبان دل‌های بیمار به شما چشم طمع دوزند. و سخنان خوب و شایسته بگویید، و در خانه‌های خود بمانید و مانند جاهلیت پیشین، خود را به نمایش نگذارید، نماز بر پای دارید، زکات بدهید و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید، همانا خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت -پیامبر- دور کند و شما را خوب پاک گرداند، و به یاد آورید آیات خداوند و سخنان حکمت آمیزی را که در خانه‌های شما تلاوت می‌شود، همانا خداوند بسیار دقیق و آگاه است».

آیه مبین این مطلب است که مصداق آن، ازواج مطهرات رسول الله ﷺ هستند. همچنین نوید و وعیدهایی که در آن ذکر شده‌اند اشاره به اختصاص ازواج دارد. اما ما آیه را منحصر به ازواج نمی‌دانیم و بر این عقیده هستیم که تمام اهل بیت را در بر می‌گیرد ولی در عین حال، فاطمه، علی، حسن و حسین رضوان الله علیهم اجمعین از میان اهل بیت، در این امر اختصاص بیشتری دارند چون رسول اکرم ﷺ آنان را به دعا مختص کرده بود. در بخاری از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت شده است، می‌گوید: از رسول الله ﷺ سوال کردیم: چگونه بر شما اهل بیت درود بخوانیم؟ خداوند سلام گفتن را برای ما نشان داده است. رسول الله ﷺ فرمود: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»^(۱).

بی‌تردید منظور از اهل بیت ازواج و اولاد پیامبر ﷺ می‌باشند. همان‌گونه که در حدیثی دیگر از امام بخاری به روایت عمرو بن سلیم زرقی آمده است. ابوحمید ساعدی می‌گوید: صحابه عرض کردند: ای پیامبر گرامی، چگونه برای تو درود بفرستیم؟ رسول

۱- صحیح البخاری: کتاب الأنبياء، باب يزفون النسلا في المشي، برقم ۳۱۹۰.

اکرم ﷺ فرمود: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ»^(۱).

در بخشی از یک حدیث دیگر که امام بخاری آن را نقل کرده است، چنین آمده است: حضرت انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ به حجره حضرت عایشه رضی الله عنها تشریف برد و گفت: «السلام علیکم اهل البيت» «سلام بر شما ای اهل بیت». حضرت عایشه در جواب فرمود: «وعلیک السلام ورحمة الله» و به حجره تمام ازواج رفت و به همه گفت، آنچه را که به حضرت عایشه رضی الله عنها گفته بود^(۲). از لحاظ معنی لغوی نیز (اهل بیت) شامل ازواج می شود. فیروز آبادی می گوید: «... اهل الأمر: اهل بیت: ساکنان بیت. اهل الدین پیروان دین، اهل الرجل: همسر او، اهل النبی: ازواج نبی و دختران نبی و داماد پیامبر یعنی حضرت علی رضی الله عنه»^(۳). ابن منظور می گوید: «... اهل البيت: ساکنان خانه، و اهل الرجل: افراد خاص یک شخص، و اهل النبی: همسران، دختران و داماد پیامبر یعنی علی و بعضی گفته اند یعنی همسران پیامبر ﷺ...» «وقیل نساء النبی ﷺ»^(۴).

آری، بعد از بیان آیه و احادیث و توضیحات لغوی، جای شک و تردید باقی نمی ماند، در اینکه ازواج مطهرات پیامبر ﷺ از جمله مصداق آیه مذکور هستند.

علاوه بر این شواهد و دلایل عقلی و نقلی و لغوی، در آیه های متعدد قرآن کلمه (اهل) برای زوجه و همسر بکار برده شده است. در آیه ۷ سوره نمل آمده است: ﴿إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاءَتِ لَكُم مِّنْهَا خَبَرٌ﴾ [النمل: ۷]. «-یاد آوری کن- زمانی را که موسی به همسرش گفت: من آتشی می بینم، بزودی خبری از آتش و یا اخگری می آوریم تا

۱- صحیح البخاری: کتاب الانبیا، برقم ۳۱۸۹.

۲- صحیح البخاری: کتاب التفسیر، باب سورة الأحزاب ۴۵۱۵.

۳- القاموس المحيط، باب لأم فصل همزه ص ۱۲۴۵.

۴- لسان العرب لأبن منظور المصری حرف اللام، ص ۲۹۰.

خود را با آن گرم کنید». بی‌تردید، کسی که همراه موسی علیه السلام بود، همسرش بود. در آیه ۲۵ سوره یوسف آمده است: ﴿قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ﴾ [یوسف: ۲۵]. «گفت: سزای کسی که نسبت به همسرت، اراده‌ی بدی داشته باشد چه می‌تواند باشد مگر اینکه به زندان برود». به اتفاق همه مفسران گوینده این جمله، زلیخا همسر عزیز مصر بود. در آیه ۵۷ سوره نمل آمده است: ﴿فَأَنجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا أَمْرَأَتَهُ﴾ [النمل: ۵۷]. «ما لوط و خاندانش را نجات دادیم به جز همسرش». در اینجا (إِلَّا) حرف استثنا است و به معنی وضعی خودش حکایت از آن دارد که زوجه‌ی حضرت لوط، از اهل او بود ولی بنابر دلایل مشخصی استثنا شده بود.

ممکن است آقای تیجانی تفاسیر اهل سنت را به عنوان حجت و دلیل نپذیرد، بویژه بعد از اینکه هدایت شده است. لذا لازم می‌دانم که تفاسیر بزرگان اهل تشیع را برایش ذکر کنم تا برایش ثابت شود که کلمه (اهل) نزد آنان نیز به معنی ازواج و همسران می‌آید. علی قمی در تفسیر، ﴿فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ﴾ می‌گوید: وقتی سال بر او تمام شد، موسی علیه السلام همسرش را با خود برد و شعیب خطاب به او گفت: او را با خود ببر، همانا خداوند تو را برگزیده است. موسی گوسفندان خود را به مقصد مصر بیرون برد. وقتی به بیابانی رسید و همسرش همراه بود، دچار سردی شدید و باد تندی و تاریکی شدند و شب فرا رسید. موسی بسوی آتش نگاه کرد^(۱)... الخ.

ابوعلی سبسی در تفسیر آیه: ﴿إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ﴾ می‌گوید: اذ قال لأهله، یعنی به همسرش و او دختر شعیب بود^(۲). و همین معنی را موقع تفسیر: ﴿إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا﴾ تکرار می‌کند و می‌گوید: «وهي بنت شعیب وکان تزوجها بمدين»، یعنی:

۱- تفسیر القمی: ج ۲، ص ۱۱۷-۱۱۶، سوره القصص.

۲- مجمع البیان: ج ۵، ص ۱۶۸، سوره نمل.

«همسرش دختر شعیب بود و در مدین با وی ازدواج کرده بود»^(۱).

در پرتو آنچه که گذشت، هر صاحب بصیرت و اهل خرد با وضاحت تمام می‌داند که مفسران شیعی نیز، ازواج را از جمله مصداق (اهل) می‌دانند. خدا را هزاران هزار سپاس. ت- «هیچ دلیلی وجود ندارد دایر بر اینکه آیه تطهیر مختص به پنج تن است و بس، در حدیث عایشه فقط دعای پیامبر ﷺ برای تطهیر و از بین بردن آلودگی‌ها، از آنان ذکر شده است و هیچ دلیلی برای اختصاص در آن دیده نمی‌شود. مثال آیه تطهیر، مانند آیه تقوی است. در آیه تقوی چنین آمده است:

﴿لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ﴾ [التوبة: ۱۰۸]. یعنی «مسجدی که از روز اول بر اساس تقوا بنیانگذاری شده است». این آیه درباره مسجد قباء نازل شده است ولی در عین حال مسجد النبی ﷺ را نیز شامل است. ترمذی در سنن خود از ابی سعید خدری روایت می‌کند: «دو شخص در مورد مسجدی که بر اساس تقوی بنا شده بود، با هم اختلاف داشتند. یکی گفت: منظور از آن، مسجد قباء است و دیگری گفت: مسجد رسول الله ﷺ است. رسول الله ﷺ فرمود: مسجدی که بر اساس تقوی پایه ریزی شده است، همان مسجد من است»^(۲).

حکم (پایه ریزی بر اساس تقوی) شامل هر دو مسجد است. چون هر دو مسجد بر اساس تقوی بنا نهاده شده اند^(۳).

آیه، به دلایل متعددی دلالت بر عصمت فاطمه یا کسانی دیگر ندارد.

۱- حدیثی که امام مسلم از حضرت عایشه رضی الله عنها نقل می‌کند: «فخرج النبي ﷺ غداة وعليه مرط^(۴)... الخ». «یک روز صبح رسول اکرم ﷺ از خانه بیرون رفت در حالی که

۱- مجمع البیان: ج ۴، ص ۸۹، سوره ی طه.

۲- ترمذی: کتاب تفسیر القرآن، باب تفسیر سوره توبه ۳۰۹۹ و صحیح ترمذی: ۲۴۷۵.

۳- منهاج: ج ۷ ص ۷۴.

۴- صحیح مسلم مع الشرح: کتاب فضایل الصحابة، برقم ۲۴۲۴.

چادری نقش و نگاردار و بافته شده از موی سیاه پوشیده بود، پس حسن بن علی آمد، او را داخل چادر گرفت، سپس حسین آمد و داخل چادر شد، بعد از آن فاطمه آمد و آن حضرت علیه السلام وی را داخل چادر برد سپس حضرت علی آمد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله وی را داخل چادر آورد و فرمود: یعنی همانا خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت بزدايد و شما را کاملاً پاک بگرداند». این حدیث، بی تردید، در واقع دعای پیامبر صلی الله علیه و آله در حق فاطمه علیها السلام، علی علیه السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام است. رسول الله صلی الله علیه و آله با این دعا می‌خواست آلودگی‌ها را از آنان بزدايد و آنان را پاک و مطهر کند. اگر آنان معصوم می‌بودند، چه نیازی برای پاکي آنان وجود داشت؟ وقتی آنان نیاز به پاکي و زدودن آلودگی‌ها داشتند، پس عصمت از کجا و چگونه؟ میان این آیه و آیه ۶ سوره مائده چه تفاوتی وجود دارد که می‌فرماید: ﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ [المائدة: ۶]. «خداوند نمی‌خواهد شما را در تگنا قرار دهد ولی می‌خواهد شما را پاک گرداند و نعمت‌هایش را بر شما کامل نماید تا اینکه شما سپاسگذاری کنید». خداوند در این آیه می‌فرماید، او بر اساس رحمت و شفقتی که نسبت به بندگان دارد، می‌خواهد آنان را تطهیر کند و نعمت‌هایش را بر آنان به اتمام برساند. منظور از تطهیر این نیست که خداوند آنان را معصوم قرار داده‌است. لذا آیه اول مانند این آیه است. و هیچ تفاوتی میان این دو دیده نمی‌شود.

۲- اگر آنان (شیعه) می‌گویند: آیه، یرید الله لیذهب عنکم الرجس... الخ بطور استثنایی عصمت را اثبات می‌کند، لازم است که دلیل روشن و شفافی را از کتاب و سنت ارائه دهند و گر نه این ادعاها، پنداری بیش نیستند و مشکلی را حل نخواهند کرد.

۳- اگر آیه مذکور دلالت بر عصمت حضرت علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام کند، آنگاه اگر بگویم: آیه‌های ۱۷-۲۱ سوره اللیل: ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى ۝ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى ۝ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى ۝ إِلَّا أَتْبَعَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى ۝ وَلَسَوْفَ يَرْضَى ۝﴾ [اللیل: ۱۷-۲۱]. دلالت بر عصمت حضرت ابی‌بکر رضی الله عنه می‌کند، خطا نکرده‌ام و

سخن گزافی نگفته‌ام. زیرا ابن کثیر و بسیاری از مفسران بر این باورند که این آیه‌ها در حق حضرت ابوبکر رضی الله عنه نازل شده‌اند حتی بعضی آقایان اجماع مفسرین را در این باره نقل کرده‌اند^(۱). خداوند در این آیه‌ها حضرت ابوبکر رضی الله عنه را به تقوی، تزکیه و تطهیر از گناهان بوسیله بذل مال در راه خداوند یاد فرموده و او را ستوده است. چنانچه معنی آیات چنین است: و پرهیزگارترین، از آتش جهنم بدور داشته خواهد شد، همان کسی که مالش را بذل می‌نماید تا خودش را پاکیزه نماید، هیچ کس بر او نعمت و احسانی ندارد و تا او را پاداش دهد بلکه صرفاً بخاطر رضای خدا این کار را می‌کند، وی بزودی خشنود خواهد شد. جناب تیجانی در این باره چه می‌گوید؟ دقت کن ای خواننده محترم، و سستی و بی‌پایه‌ای دلایلی را که آقای تیجانی ارائه می‌دهد را ملاحظه کن. مسایل مهمی را که نیاز شدید به دلایل قوی از کتاب و سنت دارند، بر دلایل سست و بی‌پایه استوار کرده است. (آری، شاعر خوب گفته است:

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود
۴- قطعاً آیه تطهیر علاوه بر پنج تن، همه اهل بیت را در برمی‌گیرد، و آنان عبارت‌اند از: سایر دختران رسول الله صلی الله علیه و آله در بخش دیگر حدیث که امام مسلم به روایت یزید بن حیان آن را ذکر کرده است چنین آمده است: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: من درباره اهل بیت خودم، شما را توصیه می‌کنم و این کلمه را سه بار تکرار فرمود، حصین از زید پرسید: اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟ آیا همسران پیامبر صلی الله علیه و آله از اهل بیت او نیستند؟ زید گفت: آری، همسران او نیز از اهل بیت او هستند و اهل بیت او کلیه کسانی هستند که بعد از وی صدقه (زکات) برای آنان حرام شده است، گفت: آنان چه کسانی هستند؟ زید گفت: آنان فرزندان علی، فرزندان عقیل، فرزندان عباس و فرزندان جعفر هستند. گفت: برای همه آنان صدقه حرام شده است؟ گفت: آری،^(۲) فکر نمی‌کنم آقای تیجانی

۱- تفسیر ابن کثیر: ج ۴، ص ۵۵۶.

۲- صحیح مسلم مع الشرح: کتاب فضایل الصحابة، باب فضایل علی، برقم ۲۴۰۸.

عصمت را شامل حال همه اینان بدانند و هیچ دلیلی نیز دال بر خارج بودن اینان و مختص بودن پنج تن وجود ندارد. تمام ادله گذشته که بیان گردید، هر گونه اختصاص را نفی می‌کنند.

۵- باید بدانیم که روافض اثنی عشری خبر واحد را قابل عمل و حجت نمی‌دانند. نه در باب عبادات و نه در باب عقاید، و حدیثی که آقای تیجانی از آن استدلال می‌کند، یعنی حدیث عایشه رضی الله عنها که امام مسلم آن را روایت کرده است، متواتر نیست بلکه از اخبار آحاد است. اکنون سوال این است که آقای تیجانی چگونه از حدیثی که خبر واحد است در باب عقیده که همانا (عصمت) است استدلال می‌کند؟!.

۶- دلیلی دیگر دایر بر اینکه آیه تطهیر، فقط دعا است برای تطهیر و از اله آلودگی‌ها، نه آن چنان که شیعه می‌گوید که خداوند آنان را از گناه پاک کرده، آلودگی‌ها را زدوده است و در نتیجه آنان معصوم شده‌اند، این است که عقیده شیعه در باب قضا و قدر مخالف با عقیده آنان در باب عصمت است.

آقای تیجانی در کتابی دیگر «مع الصادقین» می‌گوید: بعد از دقت و بررسی کامل در باب قضا و قدر چنین بر می‌آید که قول شیعه و دیدگاه آنان در امر قضا و قدر، دیدگاهی است بسیار درست و رایی است فوق العاده صایب و صحیح. زیرا گروهی در این باره دچار تفریط شده بر (جبر) صحه گذاشته است و گروه دیگری دچار افراط شده (تفویض) را قبول کرده است. ائمه اهل بیت آمده‌اند تا مفاهیم و معتقدات را تصحیح کنند و راه وسطی میان افراط و تفریط را بر گزینند. بنابراین جبر و تفویض را رد کرده و معتقد به امر بین امرین شده‌اند. و امام جعفر صادق برای این، مثال ساده‌ای را که برای هر کس قابل درک باشد، بیان کرده است. وقتی سائل از او پرسید: اینکه می‌گویی نه خبر است نه تفویض، به چه معنا است؟ امام در جواب گفت: «راه رفتن تو روی زمین مانند افتادن تو روی آن نیست» یعنی اینکه ما روی زمین به اختیار خود راه می‌رویم. اما وقتی روی زمین می‌افتیم، این سقوط و افتادن در اختیار ما نیست. چه کسی از ما دوست دارد

که روی زمین بیفتد و بعضی از اعضای جسم او شکسته و برای همیشه ناقص العضو بماند؟ لذا قضا و قدر، نه جبر محض است و نه تفویض محض بلکه میان جبر و تفویض قرار دارد. یعنی بعضی اعمال از طرف ما، به اختیار ما هستند و ما با اراده و اختیار خود آنان را انجام می‌دهیم. اما بعضی دیگر از اعمال، آن‌ها هستند که از دایره اختیار بیرون هستند و ما در برابر آن‌ها مجبوریم و قادر به دفع و رد آن‌ها نیستیم، در برابر نوع اول مواخذه و محاسبه می‌شویم و در برابر نوع دوم مورد محاسبه قرار نخواهیم گرفت. انسان در حالت اولی مخیر و در حالت دومی مسیر است.

۱- مخیر است در رفتار و اعمالی که بعد از تفکر و نظر از وی صادر می‌شوند و آن اعمال را در حالت اختیار میان اقدام و ترک اقدام، انجام می‌دهد و در نهایت آن اعمال را یا انجام می‌دهد یا ترک می‌کند. خداوند در این آیه: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ۖ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ۚ قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا ۝﴾ [الشمس: ۷-۹]. به همین نکته اشاره فرموده است. بنابراین، آرایش و پالایش نفس هر دو حاصل اراده و اختیار باطن و نفس انسان هستند. همان گونه که فلاح و خسران نتیجه حتمی اراده و اختیار اند.^(۱)

می‌گوییم:

عقیده شما دایر بر اینکه «إِنَّ اللَّهَ طَهَّرَهُمْ وَأَذْهَبَ عَنْهُمْ الرِّجْسَ» مخالف عقیده شما در باب قضا و قدر است. زیرا عقیده شما در باب قضا و قدر، این است که خداوند کسی را تطهیر نمی‌کند مگر زمانی که خود او نسبت به تطهیرش تصمیم بگیرد، زیرا هر کس طبق عقیده شما مخیر است، مسیر و مجبور نیست و اراده خداوند به معنی امر او است. پس چرا و به چه دلیل در عقیده خود تناقض گویی می‌کنید؟!... آیا این تناقض دال بر پوشالی بودن عقاید شما نیست و دال بر این نیست که عقاید شما ساخته و پرداخته افکار و اندیشه‌های فرقه‌ای شما هستند نه بر گرفته از کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ؟

۱- مع الصادقین للتیجانی: ص ۱۴۳ و همراه با راستگویان: ص ۲۲۷-۲۲۶.

تیجانی می‌گوید: «تکذیب فاطمه، کاری سهل و آسان است برای آن کسی که دستور به سوزاندنش و سوزاندن منزلش می‌دهد در صورتی که اعتراض کنندگان، از خانه‌اش برای بیعت با آن‌ها، بیرون نیایند». سپس تاریخ الخلفای ابن قتیبه را به عنوان مرجع این روایت ذکر می‌کند^(۱).

در جواب عرض می‌شود که:

این، ادعایی دروغین است زیرا روایت صحیح به اثبات می‌رساند که حضرت علی علیه السلام با حضرت ابوبکر رضی الله عنه بیعت کرد چنانچه ابونضره روایت می‌کند که: «هنگامی که مردم نزد حضرت ابوبکر اجتماع نمودند، حضرت ابوبکر فرمود: چرا من علی را در جمع نمی‌بینم؟ راوی می‌گوید: تعدادی از انصار رفتند و حضرت علی را آوردند. ابوبکر خطاب به وی گفت: ای علی، شما پسر عمو و داماد رسول الله هستید، فکر کردم چرا حضور پیدا نکردید؟ حضرت علی رضی الله عنه فرمود: ای خلیفه رسول الله، اشکالی ندارد، دستت را دراز کن، وی دستش را دراز کرد و حضرت علی رضی الله عنه با وی بیعت کرد...»^(۲).

این روایت صحیحی است که پذیرفته می‌شود نه روایت مجهولی که در کتابی وارد شده است که نسبت آن به مولفش درست نیست.

گذشته از این، اهل سنت اتفاق نظر دارند که برای شکل گرفتن بیعت، قبول همه مردم شرط نیست بلکه موافقت جمهور و بیشتر خبرگان کافی است. پس اگر فرض کنیم که حضرت علی رضی الله عنه بیعت ابوبکر رضی الله عنه را نپذیرفت، هیچ اشکالی ندارد. به خصوص که وی سمع و طاعت می‌کند و اختلاف ایجاد نمی‌کند، ملاحظه کنید که خود حضرت علی رضی الله عنه می‌گوید چنانچه در کتب رافضه آمده است: «سوگند به خدا اگر امامت منعقد نمی‌شود مگر با حضور عموم مردم، این کار شدنی نیست. اما مسئله این است که کسانی که حاضر می‌شوند، فیصله می‌کنند. بعد از آن، کسی که حضور داشته نمی‌تواند از سخنش بر گردد

۱- آنگاه... هدایت شدم: ص ۱۹۰

۲- کتاب السنة: احمد بن حنبل، رقم ۱۲۹۲، محقق کتاب می‌گوید: «سندش صحیح است».

و کسی که غائب بوده است حق انتخاب ندارد»^(۱). پس وقتی مسئله این گونه است چرا خانه‌اش را به آتش بکشند؟

آقای تیجانی می‌گوید: «با این همه، شما می‌بینید که فاطمه علیها السلام، ابوبکر و عمر را اجازه ورود به خانه خود نداد. وقتی علی آن دو را به خانه آورد، فاطمه علیها السلام به خاطر اینکه بسوی آنان نگاه نکند، چهره را به طرف دیوار بر گرداند».

می‌گوییم:

در دروغ بودن این سخن جای هیچ گونه تردیدی نیست. این روایت صحت ندارد، فاقد سند است و هیچ محدثی آن را نگفته است. علاوه بر این، این حدیث مخالف با احادیث صحیحی است، که در خلال مباحث گذشته بیان گردید، شیوه آقایان شیعه بسیار شگفت‌آور است. آیا آنان فکر می‌کنند با چنین اعمالی دارند از فاطمه دفاع می‌کنند؟ هرگز! بلکه دامن پاک او را لکه دار می‌کنند. فاطمه زهرا بسیار والاتر و بالاتر است از این عمل که شیعه آن را بسوی او نسبت می‌دهد، قهری فاطمه از شیخین به خاطر چه بود؟ به خاطر مال!! خداوند بر فاطمه زهرا ترحم نموده او را از شر این گونه اوباش حفاظت کند، آنان در جهت تخریب شرافت و کرامت زهرا گام بر می‌دارند و فکر حتی ادعا می‌کنند که کار خوبی را انجام داده‌اند. عمر بن خطاب رضی الله عنه در جریان فدک و میراث اصلاً دخالت نکرده نزد فاطمه نرفته است. مگر حضرت ابوبکر رضی الله عنه خلیفه نبود؟ لذا رفتن عمر و خشم کردن فاطمه بر او کاملاً بی اساس است؟ اصلاً صحت ندارد. آقای تیجانی به کدام دلیل استناد کرده حضرت عمر را در جریان میراث دخیل می‌داند؟ آری، خواننده محترم می‌بیند و می‌داند که جناب تیجانی بار بار، می‌گوید: ابوبکر و عمر، ابوبکر و عمر، اما یک دلیل ارائه نمی‌دهد تا نقش عمر را در این موضوع تبیین کند. اما با ذکر نام عمر در این جریان، هدفی جز مطعون کردن خلیفه رسول، حضرت عمر بن خطاب ندارد، بسیار متأسفم از

این هدایت دروغین.

آقای تیجانی می‌گوید: «فاطمه فوت کرد و طبق وصیتش بطور پنهان در شب دفن شد تا ابوبکر و عمر در جنازه او شریک نشوند»^(۱).

بدون هیچ شک و گمان این سخن دروغ محض است و شرم آور است. تیجانی این سخن را به صفحه ۳۹ جلد سوم بخاری نسبت می‌دهد تا خوانندگان را دچار این وهم و پندار باطل کند که این سخن را بخاری روایت کرده است اما اگر به بخاری مراجعه شود، چنین روایتی در آن دیده نمی‌شود. اصل حدیث در بخاری چنین است: «فَوَجَدَتْ فَاطِمَةُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرَتْهُ، فَلَمْ تُكَلِّمْهُ حَتَّى تُؤَقِّتَ، وَعَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ سِتَّةَ أَشْهُرٍ، فَلَمَّا تُؤَقِّتَ، دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِيٌّ لَيْلًا، وَلَمْ يُؤْذِنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ...».

«فاطمه در این باره بر ابوبکر خشم کرد و تا لحظه موت با ابوبکر ﷺ صحبت نکرد. وی شش ماه بعد از پیامبر ﷺ زنده ماند وقتی فوت کرد، شوهرش (علی) هنگام شب او را دفن کرد و ابوبکر را در جریان خبر موت فاطمه قرار نداد». آقای تیجانی از کجا خبر شد که فاطمه وصیت کرده بود تا در شب به طور پنهانی دفن شود؟ و از کجا خبر شد که فاطمه نمی‌خواست ابوبکر و عمر در جنازه او شرکت کنند؟ آیا این اطلاعات بطور خصوصی برایش وحی شده‌اند؟ آری ممکن است چنین وحیی بر او نازل شده باشد، زیرا او از پیروان طریقه تیجانیه است که بر الهامات ربانی ایمان دارد!! این دروغگو سپس کتابی تحت عنوان «لَا كُون مِنَ الصَّادِقِينَ». «همراه با راستگویان»، به نگارش در می‌آورد؟! آری، درست گفته شده است:

«عِشْ رَجَبًا تَرَى عَجَبًا».

آقای تیجانی می‌گوید: «چرا علمای ما درباره این واقعیت‌ها سکوت اختیار کرده پیرامون آن حرف نمی‌زنند حتی یادی از آن‌ها نمی‌کنند و اصحاب رسول الله ﷺ را مانند

فرشتگان معصوم برای ما جلوه می‌دهند».

می‌گویم:

آقای تیجانی چقدر جاهل هستی؟! این ما نیستیم که اصحاب رسول الله ﷺ را بسان فرشتگان می‌دانیم. البته، کسی که آنان را، بهترین مردمان معرفی کرده است، پروردگار مردمان است. او در کتاب خود می‌گوید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰]. «شما بهترین مردمان هستید که خلق شده‌اید تا مردم را به انجام کارهای نیک امر کنید و از کارهای بد باز دارید و به الله ایمان بیاورید».

﴿يُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ...﴾ [الفتح: ۲۹].

«محمد ﷺ فرستاده خداوند است. یاران و اصحاب او در برابر کفار سخت و خشن و در برابر دوستان مهربان‌اند. تو همواره آنان را در حال عبادت و بندگی می‌بینی. آنان در صدد بدست آوردن فضل و خشنودی تورات چنین ستوده شده‌اند... الخ».

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوُوا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ [الأنفال: ۷۴].

«آنانی که ایمان آوردند، هجرت کردند و در راه الله با دشمنان دین جنگیدند. آنانی که (مهاجرین) را پناه دادند و دین خدا را یاری کردند، همه اینان مومنان واقعی هستند، برای آنان مغفرت و روزی شرافتمندانه در نظر گرفته شده است».

﴿لَٰكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ ﴿٨٨﴾ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٨٩﴾ [التوبة: ۸۸-۸۹].

«اما رسول الله ﷺ و آنانی که دعوت او را پذیرفتند، با جان و مال خود در راه الله جهاد کردند».

برای آنان است به خوبی‌ها و آنان هستند برندگان. خداوند برای آنان باغهایی را که زیر درختان آنها، نه‌های آب جاری است، تدارک دیده است. آنها برای همیشه در این باغها هستند. این است رستگاری بزرگ».

﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأنفال: ۶۴].

«ای پیامبر گرامی، خداوند و آن عده از مومنان که از خط و مشی تو تبعیت می‌کند (در دفاع) تو را کفایت می‌کنند».

رسول گرامی اسلام فرمود: روزگاری فرا می‌رسد که گروهی از مردم به جهاد می‌روند، می‌گویند: کسی از یاران رسول الله ﷺ در میان شما وجود دارد؟ در جواب گفته می‌شود: آری، فتح و پیروزی به استقبال آنان می‌آید. باز روزگاری فرا می‌رسد و مردم به جهاد می‌روند. از آنان سوال می‌شود: آیا کسی از یاران یاران رسول الله ﷺ در میان شما هست؟ در جواب گفته می‌شود: آری، فتح و پیروزی به استقبال آنان می‌آید. باز روزگاری فرا می‌رسد و مردم به جهاد می‌روند. از آنان سوال می‌شود: آیا از یاران یاران، یاران رسول الله ﷺ در میان شما کسی هست؟ در جواب گفته می‌شود: آری، فتح و پیروزی به استقبال آنان می‌آید^(۱).

در روایتی دیگر رسول اکرم ﷺ فرمود: به اصحاب و یاران من بد و بیراه نگوئید. به خدا سوگند. اگر از شما کسی به اندازه کوه احد طلا انفاق کند، این انفاق او با یک مثقال از انفاق اصحاب من برابری نمی‌کند^(۲).

آری، ما از اصحاب رسول الله ﷺ دفاع می‌کنیم. زیرا بدیهی و روشن است که طعن و تنقیص اصحاب رسول الله ﷺ در واقع طعن و تنقیص شخص پیامبر ﷺ است. چرا چنین نباشد. زیرا خود آن حضرت فرموده است: «الرَّجُلُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ مَنْ

۱- صحیح بخاری: کتاب فضایل الصحابة، برقم ۳۴۴۹.

۲- صحیح بخاری: کتاب فضایل الصحابة، برقم ۳۴۷۰.

يُخَالِلُ»^(۱).

هر کس از کیش و آیین دوست و همراه خود تبعیت می‌کند، لذا هر کس مواظب باشد و ببیند که با چه کسانی دوستی دارد. مگر خود آن حضرت ﷺ نفرموده است: «اگر قرار بر این می‌بود که کسی را به عنوان دوست بر گزینم، حضرت ابوبکر را بر می‌گزیدم ولی او برادر و رفیق من است».

صحابی که تمام زندگی‌اش را با پیامبر ﷺ سپری می‌کند و باز پیامبر ﷺ را در قول و عمل مخالفت می‌کند؟! چنین اندیشه و تفکری مترادف با نقص و عیب در قرآن و ادعای عبث در حق خداوند است. تعالی الله عما يقول الرافضه علواً کبیراً.

خداوند چگونه در کتاب خود اصحاب رسول الله ﷺ را ستوده است. ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ [الفتح: ۱۸]. «خداوند از مومنان راضی و خشنود گردید هنگامی که زیر درخت با تو بیعت کردند. خداوند دانست آنچه را که در دل‌هایشان نهفته است لذا سکینه و آرامش بر آنها نازل کرد و فتحی زودرس نصیب آنان کرد». ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَدَّمُونَ إِلَى اللَّهِ الْمُقَدَّمُونَ وَالْأُولَئِكَ هُمُ الْمُفَوَّضُونَ إِلَى اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الَّذِينَ يَرَوْنَ اللَّهَ وَهُمُ الْقَائِمُونَ عَلَى الْعَرْشِ عِندَ اللَّهِ وَالَّذِينَ أُتُّبِعُوا بِأَحْسَنِ مَا فِي قُلُوبِهِمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰]. «پیشکسوتان از مهاجرین و انصار، آنانی که با بهترین شیوه از پیامبر ﷺ تبعیت کردند، خداوند از آنان خشنود است و آنان از خداوند راضی، خداوند برای آنان باغهایی را که زیر درختان آنها نهرهای آب جاری هستند تدارک دیده است. آنان برای همیشه در آنجا زندگی می‌کنند، این است یک پیروزی بس عظیم».

آری، چنین است تصویر صحابه در قرآن و حدیث. آنگاه صحابه چگونه آن طور که روافض می‌گویند، بار می‌آیند؟! مگر می‌شود خدا و پیامبر ﷺ (العیاذ بالله) دروغ بگویند؟!

۱- ابی داود: کتاب الادب و ترمذی: کتاب الزهد.

آری، ما از اصحاب دفاع می‌کنیم. زیرا آنان بودند که دین خدا را حفاظت کردند و در دفاع از حریم قرآن و سنت رسول الله ﷺ جان و مال را نثار کردند. طعن به حاملان و مدافعان دین، در واقع طعن به قرآن و سنت رسول الله ﷺ است. و مرام اصلی اهل رفض نیز همین است.

آری، امیر محسن الملک، سید محمد مهدی علی، شیعی دوازده امامی که در پی تحقیقات و مطالعات عمیق خود، سلک اهل سنت را آن چنان که حق است، حق تشخیص داده از کیش شیعی تبری بسته است، چنین می‌گوید: «واقعیت این است که عقیده شیعه درباره اصحاب گرامی رسول الله ﷺ، موجب توجیه تهمتهای ناروا در حق خود پیامبر ﷺ می‌شود و باعث می‌شود که معتقدان به چنین عقیده‌ای درباره حقانیت اسلام دچار نابسامانی و شبهات گوناگونی شوند. زیرا هر کس درباره کسانی که بر پیامبر ﷺ ایمان آورده‌اند، معتقد باشد که آنان در ظاهر، در ایمان خود صادق بودند و در باطن (العیاذ بالله) کافر بودند و حتی بعد از وفات رسول الله ﷺ مرتد شدند، او نمی‌تواند نبوت نبی گرامی ﷺ را بپذیرد و آن را تصدیق کند، بلکه او چنین می‌اندیشد که: اگر پیامبر ﷺ، پیامبر به حق و راستین می‌بود، قطعاً تعلیمات او موثر واقع می‌شد و پیروانش با صدق و اخلاص به او ایمان می‌آوردند و از میان انبوه عظیمی که بوی ایمان آورده و به دعوت او گراییده بودند، حداقل صد نفر از میان آنان پیدا می‌شد که بر ایمان ثابت و پا بر جا می‌ماندند (البته این عقیده شیعه است) چه کسانی هستند آنانی که در نتیجه هدایت رسول الله ﷺ متاثر شدند و آمار و ارقام کسانی که از نبوت او استفاده می‌کردند به کجا می‌رسد؟ اگر اصحاب پیامبر ﷺ به جز چند تن، بقیه همه مرتد و منافق می‌بودند (آن طور که شیعه معتقد است) پس چه کسی از اسلام تبعیت کرده است؟ و چه کسی از تعلیم و تربیت رسول اکرم ﷺ بهره برده است؟!^(۱).

۱- الآیات البینات: ج ۱، ص ۶-۷. و کتاب صورتان متضادتان، تالیف ابوالحسن ندوی ص ۵۵.

آری، دقت کنید و ببینید که فطرت سالم چگونه با امور غیر فطری در تضاد است تا برای شما روشن شود که اعتقادات شیعه تا چه میزان با عقل، منطق و فطرت سالم، سر ناسازگاری دارد! بعد از علم و آگاهی از دسیسه روافض، هر مسلمانی باید در امور دین خود محتاط بوده و خودش حفاظت خود را به عهده بگیرد.

در پایان قبل از خاتمه این بحث می‌خواهم عرض کنم که یک سوال هنوز در این خصوص باقی است و آن اینکه آیا کتاب «الإمامه والسیاسة» از ابن قتیبه یا خیر؟ در پاسخ به این سوال عرض می‌شود: خیر، کتاب «الإمامه والسیاسة» به او نسبت داده شده است و در واقع از تالیفات او نیست و برای اثبات این مدعا دلایلی متعددی وجود دارد: ۱- کسانی که زندگی ابن قتیبه را نوشته‌اند حتی یک نفر از آنان نگفته است که ابن قتیبه، کتابی در فن تاریخ به نام «الإمامه والسیاسة» تالیف کرده است و ما از تالیفات او در تاریخ، کتابی به جز «المعارف» را سراغ نداریم و کتابی که مولف کشف الظنون از آن نام برده است «تاریخ ابن قتیبه» است که یک نسخه آن، در «الخزانة الظاهرية» در دمشق شماره (۸۰) وجود دارد^(۱).

۲- کتاب «الإمامه والسیاسة» به این مطلب اشاره دارد که ابن قتیبه در دمشق و مغرب (مراکش) زندگی کرده است، حال آنکه او از بغداد، به جز برای (دینور) برای هیچ جای دیگر بیرون نرفته است^(۲).

۳- در کتاب «الإمامه والسیاسة» خلاف آنچه که متفق علیه است ذکر شده است. مثلاً تحت عنوان «إبایه علي كرم الله وجهه بیعه أبي بكر[ؓ]». می‌گوید: بعد، علی کرم الله وجهه نزد حضرت ابوبکر[ؓ] آورده شد در حالی که می‌گفت: من عبدالله و برادر رسول الله هستم به وی گفته شد: با ابوبکر[ؓ] بیعت کن. علی[ؓ] گفت: من برای خلافت از شما

۱- کتاب «الإمامة والسیاسة في میزان التحقيق العلمي» دکتر عبدالله عسیلان ص (۲۳).

۲- همان کتاب: ص ۲۳.

شایسته‌تر هستم. بیعت نمی‌کنم، بهتر این است که شما بدست من بیعت کنید.

۴- سبک و روشی که در «الإمامه والسیاسة» به کار گرفته شده است، به طور کلی مخالف است با سبک و روشی که ابن قتیبه در کتب خود از آن استفاده نموده است، و ما این کتابها را در پیش روی خود داریم. از خصوصیات بارز ابن قتیبه، این است که مقدمه بسیار مفصلی را که مبین اسلوب، سبک تحریر و غرض تالیف است، برای تالیفات خودش می‌نویسد و در آغاز کتاب آن را می‌گنجاند - اما مولف «الإمامه والسیاسة» خلاف این عمل کرده مقدمه بسیار کوتاهی در حد ۳ سطر نوشته است، علاوه بر این، اسلوب و سبک تحریر آن نیز متفاوت است و چنین اسلوبی را ما در کتب ابن قتیبه سراغ نداریم.

۵- مولف کتاب «الإمامه والسیاسة» از ابن ابی لیلی طوری روایت می‌کند که گویی مستقیماً از وی استفاده کرده است و ابن ابی لیلی همان محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلی فقیه و قاضی کوفه است و در سال ۱۴۸ هجری فوت کرده است و حال آنکه معروف است که ابن قتیبه در سال ۲۱۳ هجری متولد شده است، یعنی ۶۵ سال بعد از ابن ابی لیلی^(۱).

۶- مستشرقین نیز تحقیق درباره «الإمامه والسیاسة» را مورد توجه خود قرار داده‌اند. نخستین مستشرقی که پیرامون کتاب مذکور تحقیق کرده است، (دی جاینجوس) است. این تحقیق در کتاب «تاریخ الحکم الاسلامی فی أسبانيا» صورت گرفته است. دکتور (ر. دوزی) در کتاب خود، «التاریخ السیاسی و الأدبی لأسبانيا» این تحقیق را مورد تایید قرار داده است. بروکلیمان در «تاریخ الأدب العربی» و بارون دی سیلان در فهرست «مخطوطات العربیة» در مکتبه باریس این کتاب را بنام، «احادیث الإمامة والسیاسة» ذکر کرده‌اند همچنین مارگولیوس در کتاب «دراسات عن المورخین العرب» نام این کتاب را آورده

۱- الإمامه والسیاسة فی میزان التحقيق العلمی: ص ۲۴.

است. و همه این مستشرقان اعتراف کرده‌اند دایر بر اینکه، این کتاب منسوب به ابن قتیبه است و ممکن نیست که از تالیفات او باشد^(۱).

۷- راویان و اساتیدی که ابن قتیبه در کتب خود معمولاً از آنان روایت می‌کند، کمترین یادی از آنان در این کتاب نشده است^(۲).

۸- عبارات و تعبیرهای کتاب، مبین این نکته است که مولف جریان‌ها و رویدادهای فتح اندلس را به طور مستقیم از کسانی نقل می‌کند که شخصاً شاهد این جریان‌ها بوده‌اند. مثلاً: «حدثني مولاة لعبد الله بن موسى حاصر حصنها التي كانت من اهلها». یعنی «مولای عبدالله بن موسی می‌گوید: عبدالله بن موسی قلعه‌ای را محاصره کرد که من از اهل آن بودم». حال آنکه فتح اندلس در سال ۹۲ هجری قمری، ۱۲۱ سال قبل از ولادت ابن قتیبه انجام گرفته است^(۳).

۹- کتاب «الإمامة والسياسة» مشتمل بر اشتباهات واضح و روشن تاریخی است. مثلاً: ابوالعباس و سفاح را دو شخصیت مستقل معرفی می‌کند و در آن آمده است که هارون الرشید نخست پسرش مامون و سپس (امین) را به ولایت عهدی خود برگزید. ولی وقتی ما به کتاب ابن قتیبه یعنی «المعارف» رجوع می‌کنیم، اطلاعات موثق و صحیحی را در آن می‌بینیم که با آنچه که مولف «الإمامة والسياسة» نقل کرده است کاملاً در تضاد است^(۴).

۱۰- در کتاب «الإمامة والسياسة» ذکر راویانی به میان آمده است که ابن قتیبه در کتب خود حتی یک روایت از آنان نقل نکرده است، مانند ابی مریم و ابن عفیر^(۵).

۱۱- در کتاب «الإمامة والسياسة» تعبیرهایی بکار رفته است که در کتب ابن قتیبه اصلاً

۱- کتاب الإمامة والسياسة فی میزان التحقيق العلمی دکتور عبدالله عسیلان: ص ۲۲-۲۳.

۲- همان مرجع.

۳- همان مرجع.

۴- همان مرجع.

۵- همان مرجع.

استعمال نشده است، مانند: (قال ثم ان) (وذكروا عن بعض المشيخة) (حدثنا بعض المشيخة) این گونه تعبیرها با سبک و اسلوب ابن قتیبه، کمترین مناسبتی ندارند و در هیچ یک از کتب او چنین عباراتی ذکر نشده است.

۱۲- مولف «الإمامه والسياسة» به ارتباط کلام و پیوند آن با سیاق و سباق و مرتبط بودن مطالب توجه نمی‌کند. یک مطلب را ذکر می‌کند، هنوز این را به اتمام نرسانده به مطلب دیگری منتقل می‌شود و بعد به مطلب اول بر می‌گردد تا آن را به پایان برساند، این از هم گسیختگی در سخن، مناسبتی با اسلوب و سبک ابن قتیبه ندارد، ابن قتیبه نظم در کلام و حفظ ارتباط ما قبل با ما بعد را از هدف‌های اسلوب و سبک سخن خود می‌داند^(۱).

۱۳- مولف «الإمامه والسياسة» از دو تن از علمای بزرگ مصر روایت می‌کند. حال آن که ابن قتیبه وارد مصر نشده و از آن دو عالم بزرگوار استفاده علمی ننموده است.

۱۴- ابن قتیبه نزد علما از جایگاه بسیار ارزشمندی برخوردار است. او از دیدگاه علما، جزو علما ثقه و معتبر به لحاظ علمی و دینی می‌باشد - سلفی درباره او می‌گوید: «كان ابن قتيبة من الثقات واهل السنة». یعنی: «ابن قتيبة از علمای معتبر و ثقه اهل سنت می‌باشد». ابن حزم می‌گوید: «كان ثقه في دينه وعلمه» «در علم و دین خود از پایه بلندی برخوردار بود». خطیب بغدادی نیز دیدگاه ابن حزم را درباره ابن قتیبه ستوده است. علامه ابن تیمیه درباره او می‌گوید: «ابن قتيبة با احمد و اسحاق نسبتی دارد و او موید مذاهب معروف اهل سنت است». ابن قتیبه، خطیب و سخنور معروف و مشهور اهل سنت است. همان‌گونه که جاحظ خطیب معتزله است. شخصی که نزد علماء و محققین از چنین جایگاه علمی والایی بهره‌مند باشد، آیا عقلانی است که کتابی مانند «الإمامه والسياسة» مملو از اشتباهات را تالیف کند که تاریخ را لکه دار کرده و به صحابه کرام رسول الله ﷺ

نسبت‌های ناروایی منسوب کرده است!^(۱).

در پایان بالاخره، در کتابی که درباره انتسابش بسوی ابن قتیبه اتفاق نظر وجود دارد، یعنی کتاب «الأختلاف في اللفظ والرد على الجهميه والمشبهه» در آن، این مطلب به ثبت رسیده است که ابن قتیبه روافض را بدلیل طعن به صحابه کرام متهم به کفر کرده است. آنگاه چگونه کتابی که مملو از طعن نسبت به صحابه کرام است به او نسبت داده می‌شود^(۲).

آقای تیجانی، تحت عنوان «اسباب الاستبصار» «علت شیعه شدن» به موضوع اختلاف فاطمه با حضرت ابوبکر^{رضی الله عنه} بر می‌گردد و آن را با اسلوب نوینی مطرح کرده، می‌نویسد: ... «این مطلب نزد فریقین متفق علیه است. لذا شخص عاقل و با انصاف باید بپذیرد که ابوبکر در این جریان اشتباه کرده است هر چند که ستم او را نسبت به سیده النساء فاطمه زهراء قبول نداشته باشد. زیرا هر کس علل و اسباب این فاجعه را بررسی کند و از کلیه ابعاد آن کسب اطلاع کند قطعاً برای او روشن می‌شود که ابوبکر قصد آزار، اذیت و تکذیب حضرت زهرا را کرده است تا حضرت زهرا نتواند علیه او پیرامون خلافت شوهرش (علی) از دلایل و نصوص غدیر استدلال کند و برای اثبات این مدعا، دلایل متعددی وجود دارد، یکی از جمله آن دلایل این است که مورخان چنین نقل کرده‌اند:

فاطمه زهرا در محافل و مجالس انصار می‌رفت و از آنان می‌خواست تا پسر عمویش را یاری کرده و با او بیعت کنند. اما انصار در جواب می‌گفتند: ای دختر رسول الله^{صلی الله علیه و آله}، ما قبلاً با ابوبکر بیعت کرده ایم. اگر شوهر و پسر عموی تو جلوتر نزد ما می‌آمد، ما کسی را با وی برابر نمی‌کردیم یعنی کسی را در برابر او ترجیح نمی‌دادیم. حضرت علی کرم الله وجهه می‌فرمود: آیا رسول الله^{صلی الله علیه و آله} را در خانه‌اش رها می‌کردم و او را دفن نمی‌کردم و

۱- همان مرجع.

۲- الأختلاف في اللفظ لابن قتیبه: ص ۴۱۰.

بیرون رفته درباره حکومت و قدرت با مردم می‌جنگیدم؟ و حضرت زهرا می‌گفت: ابوالحسن (حضرت علی) آنچه را که مناسب و شایسته بود انجام داد و دیگران انجام دادند، آنچه را که باید پیش خداوند جوابگو باشند و او آنان را مورد محاسبه قرار خواهد داد^(۱).

بشنو ای تیجانی هدایت یافته:

- ۱- این موضوع هرگز میان شیعه و اهل سنت متفق علیه نبوده و نیست بلکه تنها نزد شیعه صحبت دارد و در مباحث گذشته درباره آن توضیحات لازم داده شده است.
- ۲- درباره این گفته آقای تیجانی: «شخص عاقل و با انصاف باید بپذیرد که ابوبکر اشتباه کرده است هر چند که ستم او را در حق فاطمه قبول نکند».

باید عرض شود:

در مباحث گذشته بیان گردید که حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله را به اجرا در آورد که عبارت بود از این که «لَا تُورَثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ» «کسی از ما میراث نمی‌برد، ترکه ما صدقه است»، بنابراین اجرا وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله ظلم و حیف به جای خود، اشتباه هم محسوب نمی‌شود. اگر خطا کار یا ستمکاری در این جریان باشد، کسی است که امر به این وصیت کرده است. ای تیجانی هدایت شده تو می‌توانی بگویی که خطا و ستم از طرف رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است؟! رسول مکرم اسلام از چنین نسبتی بسیار بالاتر والایر است. آقای تیجانی به جز اینکه فاطمه، سرور و سالار زنان بهشت است و معصوم است، دیگر هیچ دلیلی را دایر بر مخطی بودن حضرت ابوبکر رضی الله عنه ارائه نداده است و بطلان این ادعای محض او را که هیچ دلیلی همراه ندارد، در مباحث گذشته به اثبات رساندم. دلایل واهی که او ذکر کرده بود چنان مضحکه و خنده آور است که کودکان قبل از بزرگ‌تران از سستی آن دلایل در شگفت وی افتند! او این دلایل واهی را صرفاً به

۱- ثم اهدیت: ص ۱۳۸ و آنگاه... هدایت شدم: ص ۲۲۸-۲۲۷.

خاطر مطعون کردن صحابی بزرگ رسول الله ﷺ آورده است. می‌خواهم این نکته را برای تیجانی یادآور شوم: کسی که در حق فاطمه اجحاف کرده و او را رنجاند و قصد داشت که با دختر ابوجهل ازدواج کند و رسول الله ﷺ او را منع کرد، او امام علی بن ابی طالب بود ای تیجانی، موقف و دیدگاه تو درباره‌ی این فاجعه چیست؟!.

۳- آقای تیجانی در ادامه یاوه‌گویی‌هایش می‌گوید: هر کس این حوادث و رویدادها را استقراء نماید و از تمام ابعاد آن‌ها اطلاع پیدا کند، قطعاً می‌داند که ابوبکر قصد اذیت، آزار و تکذیب فاطمه (علیها السلام) را داشته است تا فاطمه از نصوص غدیر نتواند علیه او پیرامون خلافت پسر عمو و شوهرش، (علی) استدلال کند».

باید عرض شود:

به به و آفرین بر این عقل و دانش، آقای تیجانی دروغی را که خود می‌گوید، بعد از اندکی آن را تصدیق می‌کند و غافل است از اینکه او ماهیت خود را توسط خودش آشکار می‌کند و عقلش را در معرض علم همگان قرار می‌دهد. من این جریان را از جمیع جهات بررسی و ارزیابی کردم و برای من روشن شد که حضرت ابوبکر (رضی الله عنه) آنچه را که انجام داده‌است، به حق انجام داده است چون او از امر رسول الله ﷺ اطاعت کرده است و تمام صحابه به اتفاق حضرت علی (رضی الله عنه) صحت این اقدام را پذیرفته‌اند لکن آقای تیجانی صد و هشتاد درجه از این معامله انحراف کرده و از بزرگترین مبدا ورودی، وارد جریان خلافت شده، می‌گوید: ابوبکر قصد اذیت و تکذیب فاطمه را کرده است، چرا؟ تا فاطمه علیه او از نصوص غدیر و غیره نتواند استدلال کند!!؟.

به خدا سوگند، اگر جهل و نادانی بره‌ای می‌بود، من آن را ذبح می‌کردم. سبحان الله! وقتی آقای تیجانی مدعی است که کسی که درباره خلافت او نص (حدیث غدیر) وارده شده است و تعداد زیادی از اصحاب و بنی هاشم و سعد بن عبادہ بیعت با ابوبکر (رضی الله عنه) را ترک کرده‌اند حتی اهل مدینه قهراً با او بیعت کردند^(۱)، آنگاه قصد اذیت کردن فاطمه چه

۱- آنگاه... هدایت شدم: ص ۲۲۴.

دلیلی دارد و چرا؟ به خاطر اینکه فاطمه نتواند از حدیث غدیر، علیه او استدلال کند (یا للهول؟! به خدا سوگند، نمی‌دانم وقت نوشتن، عقل این انسان کجا می‌رود؟ آیا وقت نوشتن، عقلش را از خود دور می‌دارد تا بر وی سنگینی نکند؟!... وقتی صحابه مخالفت می‌کردند و علیه او استدلال می‌کردند و او به جبر و اکرام مردم را برای بیعت وامی‌داشت، در چنین حالتی آیا احتجاج فاطمه زهراء (خداوند او را از شر شما نجات دهد) با حدیث غدیر، تاثیری بر وی می‌گذاشت؟! آقای تیجانی باید پاسخ بدهد، ابوبکر رضی الله عنه چگونه فاطمه را اذیت و آزار می‌دهد و او را تکذیب می‌کند تا او با حدیث غدیر نتواند علیه ابوبکر استدلال کند و حال آنکه عیناً در همین جریان خطاب به فاطمه می‌گوید: «أنا عايد بالله تعالى من سخطه وسخطك يا فاطمه»؟! «ای فاطمه من از ناخشنودی خداوند و ناخشنودی تو به خدا پناه می‌برم». و فاطمه می‌گوید: «لأ دعون عليك في كل صلاة أصليها». «در هر نماز علیه تو دعا می‌کنم...». نمی‌دانم چرا؟ آیا بخاطر مال یا بخاطر بیعت؟! بعد حضرت ابوبکر بیرون رفته گریه می‌کند و می‌گوید: بیعتتان را فسخ کنید!!! تعجب است از این تناقض و تضاد؟! برای شما روشن شد که این شخص در حال نوشتن چقدر از عقل فاصله می‌گیرد! آیا قول شاعر کاملاً در حق او صدق نمی‌کند:

«اثبات ضدین معاً في حال أقبح ما ياتي من المحال».

«گفتن دو مطلب متضاد در آن واحد از بدترین دروغهاست که شخص مرتکب آن می‌شود». اگر من موفق شوم که شرح و تعلیقی درباره کتاب تیجانی بنویسم، خواهم گفت: این کتاب صد در صد متضاد و متناقض است و برای علمای بزرگ اهل سنت مقدور نیست که این تضادها و تناقض‌ها را توجیه کنند!! این تضادها وقتی برای ما روشن می‌شوند که این رویدادها را استقراء کرده از جمیع ابعاد آن اطلاع داشته باشیم. و کتاب او، برای اینکه ما اطمینان پیدا کنیم که حضرت زهرا از سفسطه‌های این بدخواه و امثال آن پاک است، برای ما کافی است. او و امثالش به دروغ‌های خود ادامه می‌دهند و استمرار می‌بخشند تا اینکه، این دروغ‌ها به جای سود به ضرر و زیان آن‌ها می‌انجامد. والله لمستعان وعليه

التکلان.

۴- آری، درباره ادعای آقای تیجانی دایر بر وجود دلایل و قراین متعدده در خصوص این مطلب که ابوبکر قصداً و عمداً فاطمه را مورد اذیت و آزار قرار می‌داد تا او بوسیله حدیث غدیر علیه ابوبکر نتواند استدلال کند. بعد آقای تیجانی یک جریان تاریخی را به عنوان دلیل ذکر کرده و آن را به ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن قتیبه در تاریخ الخلفا نسبت می‌دهد.

باید عرض شود:

این یک داستان دروغین و ساخته پرداخته است. اصلاً صحت ندارد. تنها نسبت دادن آن به شرح نهج البلاغه یا به تاریخ الخلفاء، برای حجت بودن آن کافی نیست، این داستان علاوه بر اینکه هیچ سندی برای آن ذکر نشده است، متن آن با ادله صحیح مغایرت دارد و تاریخ الخلفا علاوه بر روایات باطله در آن که بعضی مغایر با بعضی دیگر است، نسبت دادن آن به ابن قتیبه نیز صحیح نیست و بطلان این نسبت را در مباحث گذشته به اثبات رساندیم. اما شرح نهج البلاغه به هیچ عنوان علیه ما نمی‌تواند حجت باشد. زیرا شارع آن، از اهل سنت نیست بلکه شیعه معتزلی است و او در شرح آن روایات صحیح و غیر صحیح را جمع کرده است و بر خلاف آن، اهل سنت اسناد را جزو دین می‌دانند، زیرا اگر صحت و سقم اسناد معتبر نمی‌بود، هر کس هر چه می‌خواست، می‌گفت. همان طور که شیوه عمل شیعه است. علاوه بر این، ابن ابی الحدید، آن طور که تیجانی می‌گوید و او را جزو مورخان می‌داند، مورخ نیست بلکه شارح محض است. علاوه بر این، آنچه که در شرح نهج البلاغه هست، مغایر با این قصه هست. ابن ابی الحدید می‌گوید: «واعلم أن الناس یظنون أن نزاع فاطمه أبابکر کان فی أمرین، فی المیراث والنحله وقد وجدت فی الحدیث أن لها نازعت فی أمر ثالث ومنعها أبوبکر إیاه أيضاً وهو سهم

ذوي القربي»^(۱).

«مردم گمان می‌کنند که نزاع فاطمه با ابوبکر در دو چیز بود، یعنی در میراث و نحله ولی من نزاع فاطمه با ابوبکر را در یک امر سوم می‌دانم که ابوبکر او را از آن منع کرد و آن سهم خویشاوندان است». بعد ابن ابی الحدید، حدیث را ذکر می‌کند حتی عقیده کسانی را که می‌گویند: ابوبکر بخاطر خلافت قصد اذیت و رنجاندن فاطمه را کرده بود رد می‌کند و می‌گوید...

یک شخص به نام علی بن مهنا که تیز هوش و صاحب فضل بود، از من سوال کرد: «به گمان تو ابوبکر و عمر از ندادن فدک به فاطمه چه قصد کرده بودند؟» گفتم: (قصده نداشتند). گفت: آن دو که حق علی را در امر خلافت غصب کرده بودند، می‌خواستند، علی مطلع نشود. ابن ابی الحدید می‌گوید: یکی از متکلمان شیعه دوازده امامی که به علی بن تقی معروف بود و در بلده نیل زندگی می‌کرد، به او گفتم: «فدک چیزی به جز تعدادی نخل و تعدادی کمی زمین، بیشتر نبود و این قدر مهم نبود». او به من گفت: بسیار مهم بود، در آن به اندازه نخلهای کوفه، نخل هست. ابوبکر و عمر آن را از فاطمه منع نکردند مگر بخاطر اینکه احتمال می‌دادند، اگر به فاطمه داده شود، علی از محصول و درآمد آن تقویت شده در امر خلافت با آنان ادعا می‌کند و روی همین اصل، جلوی حق فاطمه، علی و سایر بنی هاشم را از خمس نیز گرفتند. زیرا انسان تنگدست که مال و ثروتی نداشته باشد، اراده‌اش ضعیف شده و خود را در برابر دیگران حقیر و خوار می‌پندارد و به جای طلب حکومت و ریاست به کسب معاش می‌پردازد. ببین اینان چه چیزی را در دل‌هایشان جای داده‌اند. این بیماری است که علاج ندارد، اخلاق و خصلت‌ها زایل می‌شوند، اما اعتقادات راسخ هرگز زایل شدنی نیستند^(۲).

علاوه بر این، ابن ابی الحدید مطالب بیشتری یادآوری کرده است، آری، وی به

۱- شرح نهج البلاغة: ج ۴ ص ۸۶. فصل فيما اختلف فيه سيده مع أبي بكر في أمور ثلاثة.

۲- شرح نهج البلاغة: ج ۴، ص ۸۸.

شبهات پاسخ می‌دهد و از صحابه دفاع می‌کند که نخستین آنان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما هستند. او (ابن ابی الحدید) چنین می‌گوید: «بدان ما در این فصل روایاتی را ذکر می‌کنیم که رجال حدیث و راویان ثقه آنها را روایت کرده‌اند. و آنچه را که احمد بن عبدالعزیز جوهری، که راوی ثقه و امین است در کتاب خود، ذکر کرده آنها را بیان می‌کنیم، اما آنچه را که رجال شیعه و اخباریون از آنها در کتب خود ذکر کرده‌اند، بدان توجه نمی‌کنیم. سپس او یکی از روایات شیعه را به عنوان نمونه بیان کرده و از صحابه دفاع می‌کند. چنانچه می‌گوید: شیعه چنین می‌گویند: ابوبکر و عمر به فاطمه اهانت کرده، حرف‌های تند و تیزی به او گفته‌اند. «ابوبکر در غیاب عمر بر وی ترحم کرده، نامه‌ای دایر بر واگذاری فدک به وی، نوشته به او تحویل داد هنگامی که فاطمه می‌خواست خارج شود، عمر وی را دید، نامه را قهراً از وی ستاند. فاطمه او را منع کرد، عمر سینه فاطمه را مورد ضرب قرار داده و نامه را از وی گرفت و بعد از اینکه روی آن نامه، آب دهان انداخت آن را سوزاند و از بین برد. فاطمه علیه عمر دعا کرد و گفت: خدا شکم تو را پاره کند همان‌گونه که نامه مرا پاره کردی». این تهمتی است که علمای حدیث آن را روایت نکرده‌اند و منزلت صحابه از این بالاتر است و عمر خدا ترس بود و حق خدا را بیش از این می‌شناخت و رعایت می‌کرد. شیعه، بخشی از این داستان را به صورت نظم و شعر در آورده است. ابی‌لحدید سپس شعر را نقل کرده و آن را ارزیابی می‌کند و می‌گوید: این فاجعه را که از جانب شیعه بر سادات و سردار مسلمانان (ابوبکر و عمر) و به بزرگان مهاجر و انصار وارد می‌شود به دقت نگاه کنید. این گونه حرکات شیعه، منزلت و جایگاه والای آنان را نمی‌کاهد، همان گونه که کینه توزان، حاسدان و کسانی علیه شریعت پیامبران گذشته مطالب توهین آمیزی نوشتند اما از انبیا چیزی کم نشد به خاطر این حرکات‌های نازیبای دشمنان بود که دین انبیا گذشته گسترده‌تر می‌شد و با سرعت در

دل‌های خردمندان و صاحبان عقل محبوبیت خود را بر جای گذاشت^(۱).
آری، این بود دیدگاه ابن ابی الحدید شیعی و معتزلی درباره اصحاب کرام رسول
الله ﷺ. تیجانی دیدگاه او را برای مطعون کردن صحابه مستمسکی برای خود قرار داده
می‌پندارد که او صحابه را طعن کرده است. ولی من می‌گویم: ای خردمندان! بعد از حق
بجز گمراهی، چیزی دیگر وجود ندارد؟!^(۲).

۱- شرح نهج البلاغة: ج ۴ ص ۸۸.

۲- به نقل از کتاب: بلکه گمراه شدی، نوشته: خالد عسقلانی، ترجمه فارسی کتاب: بل ضللت، ترجمه: اسدالله
موسوی.

آیا عمر رضی الله عنه پهلوی فاطمه رضی الله عنها را شکسته است؟

خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ ﴿٦﴾﴾ [الحجرات: ٦]. یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر فرد فاسقی برایتان خبری آورد پس نیک تحقیق کنید مبدا ندانسته به گروهی آسیب برسانید آن‌گاه به خاطر آنچه کرده‌اید پشیمان شوید».

پس هرگاه کسی خبر مشکوکی را از یک شخص می‌شنود قبل از هر چیز باید به صحت آن خبر پی ببرد تا اینکه طرف مقابل اگر بی‌گناه باشد ضربه‌ای نبیند.

در مورد سؤال شما، اولاً هیچ مرجع صحیحی برای این مقوله وجود ندارد و واقع این حرف دروغ محض است و مخالف علم و عقل و شرع است، و این اشخاص که این حادثه را ترویج می‌دهند اقوالشان مملوء از اکاذیب و دجل بازی است، مخصوصاً که وفات فاطمه رضی الله عنها را بعنوان «شهادت» بیان کرده، و فاطمه را پهلوی شکسته نامیده، و طبیعتاً طبق روایاتشان این حادثه دروغین را به عمر بن الخطاب رضی الله عنه نسبت داده‌اند و می‌گویند که حضرت عمر در هنگام خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه از آنجاییکه حضرت علی رضی الله عنه مخالفت می‌ورزید به خانه علی آمد و در را شکست و از آنجاییکه فاطمه از ترس عمر پشت در پنهان شده بود سینه‌اش شکست و سقط جنین کرد و نتیجتاً پس از چندی سبب شهادتش شد، و این در حالی بود که علی رضی الله عنه مات و مبهوت این حادثه را تماشا می‌کرد و سپس عمر گردن علی را گرفت و او را نزد ابوبکر آورد تا اینکه به زور از او بیعت بگیرند! این حادثه دروغین که آن‌ها نقل می‌کنند نشان می‌دهد که چه اهانتی به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده‌اند زیرا وانمود می‌کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله در طی ۲۳ سال نتوانسته است یاران خودش را خوب تربیت کند، و همچنین حضرت علی را نیز اهانت کرده‌اند زیرا او را ترسو خوانده‌اند از آنجاییکه به حریمش و در خانه‌اش اهانت می‌شده ولی هیچ عکس العملی از خودش نشان نداده

است، و همچنین بقیه اصحاب را نیز اهانت کرده‌اند زیرا آن‌ها را سلطنت طلب پنداشته‌اند، در حالیکه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله جان و زندگی خودشان را در راه دین فدا کرده‌اند تا اینکه اسلام در سراسر دنیا منتشر یافته است.

وصلی الله وسلم علی محمد وعلی آله واتباعه إلی یوم الدین

در مورد بهتان رافضی بر عمر فاروق رضی الله عنه مبنی بر اینکه به فاطمه رضی الله عنها ظلم کرده و حدود خدا را پایمال نموده

ابن مطهر الحلی رافضی می‌گوید: «وقتی فاطمه ابوبکر را در مورد فدک موعظه کرد، ابوبکر نوشته‌ای برای او نوشت و طی آن فدک را به او برگرداند، وقتی از نزد ابوبکر خارج شده و به عمر رسید، عمر آن نوشته را پاره کرد. فاطمه همان دعایی را بر او کرد که به دست ابو لؤلؤ انجام شد. عمر حدود خدا را ترک کرد و بر مغیره بن شعبه حد جاری نکرد و از بیت المال بیش از آنچه شایسته بود به همسران پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌داد و به عایشه و حفصه سالیانه ده هزار درهم می‌داد و حکم خدا را در مورد تبعیدشدگان تغییر داد و در مورد احکام کم اطلاع بود».

در جواب باید گفت: این کلام دروغی است که هیچ عالمی در دروغ بودن آن تردید نمی‌کند و هیچ‌یک از محدثان چنین چیزی را نگفته‌اند و سند شناخته شده‌ای هم ندارد، و ابوبکر هرگز فدک را طی نوشته به کسی نداد، نه به فاطمه و نه غیر فاطمه، و نه فاطمه علیه عمر دعا نمود.

و آنچه ابو لؤلؤ در حق عمر رضی الله عنه انجام داد، کرامتی برای عمر به حساب می‌آید و بزرگ‌تر از کاری است که ابن ملجم با علی رضی الله عنه و قاتلان حسین رضی الله عنه با او انجام دادند، زیرا ابو لؤلؤ کافری بود که عمر را کشت همچنانکه کافران مؤمنان را می‌کشتند، و این شهادت از شهادت کسی که به دست مسلمانان کشته می‌شود، بالاتر است، زیرا شهید کشته شده توسط کافر، منزلتش از شهید کشته شده توسط مسلمان بالاتر است.

و قتل عمر توسط ابو لؤلؤ بسیار بعد از وفات فاطمه بود، پس چگونه می‌توان فهمید که به خاطر دعای او بوده است.

و اگر کسی علیه مسلمانی دعا کند که به دست یک کافر کشته شود، این دعا برای آن

مسلمان است و نه بر علیه او، همچنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اینگونه برای صاحبش دعا می‌کرد، می‌فرمود: «يَغْفِرُ اللَّهُ لِفُلَانٍ» یعنی: «خدا فلانی را ببخشد». می‌گفتند: کاش ما از این دعا بهره می‌بردیم. و هر وقت حضرت چنین دعایی را در حق کسی می‌فرمود، شهید می‌شد.^(۱)

و اگر کسی بگوید: علی به مخالفانش در صفین و نیز به خوارج ظلم کرد و باعث شد آن‌ها دعایی علیه او بکنند که ابن ملجم آن را انجام داد این کلام نامعقول‌تر از کلام مولف رافضی نیست. و نیز اگر گفته شود: خاندان سفیان بن حرب علیه حسین دعا کردند که اینگونه شود، باز این کلام از کلام مولف نامعقول‌تر نیست. ابن مطهر الحلی رافضی می‌گوید: «و حدود خدا را تعطیل کرد و بر مغیره بن شعبه حد جاری نکرد».

در جواب باید گفت: جمهور علماء در ماجرای مغیره موافق رای عمر هستند، و بر این قولند که هرگاه بینه کامل نباشد، شهود حد زده می‌شوند، و آن‌ها که قول دیگری دارند، آن‌ها نیز در این مورد اتفاق نظر دارند که این مسأله اجتهادی است. قبلاً نیز بیان شد که آنچه علی در تعطیل اقامه قصاص بر قاتلان عثمان انجام داد، بزرگتر از این بود، پس از اگر ایراد به علی نادرست باشد، ایراد به عمر به طریق اولی نادرست است.

مولف می‌گوید: «عمر به همسران پیغمبر بیش از آنچه شایسته بود، از بیت المال می‌داد و به عایشه و حفصه را سالیانه ده هزار درهم می‌داد».

در جواب باید گفت: حفصه چون دختر عمر بود، کم‌تر از حق خود را از بیت المال می‌گرفت، همچنان که عبدالله بن عمر نیز اینگونه بود و این از کمال احتیاط عمر در عدالت و خوف از پروردگار و محاسبه قیامت و پرهیز از هوی پرستی سرچشمه می‌گرفت. و عمر قائل به رعایت برتری افراد در حقوق و مستمری‌شان از بیت المال بود و به همین دلیل به همسران پیغمبر رضی الله عنه بیش از سایر زنان می‌داد، همچنانکه به خاندان ابو

۱- نگا: بخاری، ۱۳۰/۵ و غیر آن و مسلم، ۱۴۲۷/۳.

طالب و عباس از بنی هاشم بیش از سایر قبایل می داد. ملاک برتر شمردن یا به خاطر نسبت با پیغمبر ﷺ بود، و یا به خاطر سابقه و استحقاق، عمر می گفت: در گرفتن از بیت المال هیچ کس از دیگری مستحق تر نیست و تنها ثروتمندی و بلا و سابقه و نیازمندی اشخاص با هم تفاوت دارد، و عمر به کسی نمی داد که به خاطر آن به رعایت دوستی و خویشاوندی متهم گردد، و بلکه مستمری پسر و دخترش و امثال آن دو را از افراد هم سطح خودشان کم تر قرار می داد، و تنها ملاک برتری اسباب دینی محض بود، و لذا اهل بیت حضرت ﷺ را بر همه خانواده ها مقدم می شمرد.

و این سیره بعد از عمر مورد پیروی قرار نگرفت یعنی نه عثمان، نه علی و نه دیگران چنین کاری نکرده اند. پس اگر تقدیم و تفضیل همسران پیغمبر ﷺ ایرادی بر عمر باشد، تفضیل مردان اهل بیت بر زنان، و بلکه تفضیل آن ها بر سایر مردان ایرادی بر اوست^(۱).

۱- به نقل از: مختصر منهاج السنة، تالیف: شیخ الإسلام ابو العباس احمد بن تیمیه، اختصار: الشيخ عبدالله بن محمد الغنيمان (استاد تحصیلات عالی دانشگاه اسلامی مدینه منوره)، و مدرس در مسجد نبوی شریف، ترجمه: اسحاق دبیری.

رد بر ادعای رافضی در مورد ابوبکر صدیق رضی الله عنه که گویا وی علی و زبیر را اذیت کرده و به خانه فاطمه حمله آورده است

رافضی گفته است: «هشتم: کلام ابوبکر در بیماری مرگش: ای کاش خانه فاطمه را کسب نمی‌کردم و آن را رها می‌کردم، و ای کاش در نشست بنی‌ساعده دست یکی از آن دو مرد را می‌گرفتم او امیر و من وزیر می‌بودم، این دلیل بر اقداماتی است بر خانه فاطمه هنگامی که امیرالمؤمنین و زبیر و غیر آن‌ها در خانه فاطمه با هم جمع شده بودند».

جواب: ایراد مورد قبول نیست تا زمانی که توسط اسنادی صحت لفظ ثابت نشود، و دلالتی ظاهر بر ایراد نداشته باشد، هر گاه یکی از آن دو شرط منتفی باشد ایراد نیز منتفی است، اگر هر دو شرط منتفی باشند چه؟ حال اینکه ما یقین داریم که ابوبکر هیچ‌گونه اقدامی بر اذیت علی و زبیر نداشته است، و حتی بر سعد بن عبادہ که اوّل و آخر از بیعت با ابوبکر تخلف نمود.

آنچه گفته می‌شود برای خانه‌ی فاطمه فشار آورد، این است که می‌خواست ببیند آیا در آن خانه چیزی از بیت‌المالی که تقسیم نموده موجود است تا آن را به مستحقش بدهد. سپس بر آن شد که اگر آن را برای آن‌ها بگذارد جایز است، چون جایز است از مال غنیمت به آن‌ها اعتناء نماید. اما اقدام ابوبکر بر اذیت نفس آن‌ها، به اتفاق اهل علم همچنین چیزی به وقوع نپیوسته، این تنها جاهلین دروغگو هستند که آن را نقل می‌کنند و کودکانی دنیا آن را تصدیق می‌کنند، کسانی که می‌گویند: صحابه خانه‌ی فاطمه را ویران نموده‌اند، و به شمشک زده‌اند تا سقط جنین نمود، به اتفاق اهل اسلام این‌ها کلاً ادعاهایی اختلاق شده و افتراهایی بس بزرگ هستند، تنها کسانی اینگونه افتراءات را ترویج می‌دهند که از جنس حیوانات هستند.

و اما: «لیتنی کنت ضربت علی ید أحد الرجلین» یعنی: «ای کاش دست یکی از آن دو

مرد را می‌گرفتم». برای این سندی ذکر نکرده، و صحتش را بیان ننموده، اگر ابوبکر آن را گفته دلالت بر زهد و ورع و تقوی و ترسش از خداوند متعال دارد^(۱).

۱- به نقل از: مختصر منهاج السنة، تالیف: شیخ الإسلام ابو العباس احمد بن تیمیه، اختصار: الشیخ عبدالله بن محمد الغنیمان (استاد تحصیلات عالی دانشگاه اسلامی مدینه منوره)، و مدرس در مسجد نبوی شریف، ترجمه: اسحاق دبیری.

چه کسی حضرت زهرا سلام الله عليها را اذیت کرد؟

به قلم: آیت الله محسنی بسطامی

این حدیث معروف از رسول خدا ﷺ را بارها شنیده‌اید، «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي مَنْ آذَاهَا آذَانِي»^(۱). «فاطمه سلام الله عليها پاره تن من است، هر کس او را بیازارد مرا آزرده است». این حدیث از جمله احادیث معتبر و مورد قبول است اما هم اینجا و هم در بسیاری از جاهای دیگر یک سوال مهم باقی است، سوالی که گاه اصلاً پرسیده نمی‌شود یا کمتر به ذهن می‌آید.

سوال این است که چرا پیامبر ﷺ این سخن را گفتند؟ اگر منظور ایشان ابراز علاقه به دخترشان بود که خوب باید چنین جملاتی در مورد رقیه و زینب هم می‌گفتند، مگر آن‌ها دختران پیامبر نبودند؟ و مگر می‌شود رسول خدا ﷺ فاطمه را دوست داشته باشد اما به زینب و رقیه علاقمند نباشد؟ و سوال دوم اینکه ..چه اتفاقی روی داده بود؟ چه شده بود که پیامبر ﷺ از آزار زهرا سلام الله عليها سخن می‌گویند؟ چه کسی زهرا سلام الله عليها را آزار داده‌است یا می‌تواند زهرا سلام الله عليها را بیازارد؟ خطاب این جمله به کیست؟ آیا عموم مردم مخاطبند یا فرد خاصی مورد نظر است؟

اگر نگاهی به کتب حدیث شیعه ببیندازیم ..این حدیث و ماجرای فدک در کنار هم ذکر می‌شود، از آنجا که پس از رحلت رسول خدا ﷺ فاطمه سلام الله عليها با خشم و عصبانیت به سوی ابوبکر آمد و از او خواست تا باغ فدک را که متعلق به رسول خدا بود به او بدهد و ابوبکر از این کار امتناع کرد. این حدیث را به آن ماجرا وصل کرده‌اند تا نتیجه بگیرند که ابوبکر باعث غضب زهرا شد پس پیامبر را آزرده است و... بقیه داستان

۱- «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي، مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي»». [رواه البخاري في الصحيح عن أبي الوليد. ورواه مسلم عن أبي معمر عن سفیان].

را خودتان می‌توانید حدس بزنید. اما واقعیت این است که این دو ماجرا هیچ ارتباطی بایکدیگر ندارند، باغ فدک پس از رحلت پیامبر ﷺ به بیت المال بر گردانده شد چون پیامبر بارها فرموده بودند «نحن معاشر الانبياء لا نورث». یا بزبانی ساده چیزی از پیامبران به ارث نمی‌رسد و بر همین مبنی ابوبکر باغ را به بیت المال برگرداند، اگر ابوبکر اینکار را نمی‌کرد خود او نیز وضعیت بهتری پیدا می‌کرد چرا که اولاً باغ فدک تنها به فاطمه نمی‌رسید بلکه بقیه دختران پیامبر و همسرانش هم از این باغ سهمی بدست می‌آوردند، در اینصورت بخشی از باغ فدک به همسر عثمان می‌رسید و بخشی هم به عایشه دختر ابوبکر که همسر رسول خدا بود لذا برای ابوبکر نیز وضعیت بهتری پیش می‌آمد هم دخترش صاحب بخشی از باغ می‌شد و هم رابطه عاطفی او و زهرا بسیار خوب می‌شد. اما ابوبکر از همه این منافع گذشت و رضای خدا را بالاتر از همه رضایات‌ها دانست، بگذریم که سال‌ها بعد زمانی که علی علیه السلام به خلافت رسید می‌توانست باغ فدک را به صاحبانش یعنی فرزندان زهرا که فرزندان خود او هم بودند برگرداند اما نه ابوبکر نه عمر نه عثمان و نه علی هیچکدام چنین کاری نکردند زیرا آن سخن پیامبر برایشان حجت بود.. البته در کتب شیعه گاه آیاتی که در آن‌ها کلمه یورث یا ورث آمده است مورد استناد قرار می‌گیرد، مثلاً اینکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَنُ دَاوُودَ﴾ [النمل: ۱۶]. منظور این نیست که اموال پیامبر خدا به ارث رسیده است. بلکه سخن از علم و دانش است و این موارد در قرآن زیاد است، بگذریم. زندگی علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیهما نیز مانند همه افراد بشر شادیها و غمهایی داشته است اگر چه دوران زندگی حضرت زهرا مانند بقیه دختران پیامبر کوتاه بود اما دوران کوتاه زندگی مشترک زهرا سلام الله علیهما و علی علیه السلام نیز فراز و نشیبهایی داشته است. گاهی اوقات فقر و کمبودهای مالی مشکلاتی ایجاد می‌کرد و گاه بیماری‌ها مشکل ساز میشد اما با صبوری زهرا سلام الله علیهما این مشکلات چندان موثر واقع نمیشد. در این میان یک موضوع با بقیه موضوعات متفاوت بود.

علی علیه السلام در دوران زندگی مشترک با زهرا سلام الله علیها عاشق دختر ابوجهل شده بود. و این عشق علی را به سمتی کشانده بود که در آستانه ازدواج با او قرار داشت. زمزمه‌هایی در شهر پیچیده بود و پیچ پیچ سخنان زنان کم کم به خانه زهرا نیز کشیده شد. زهرا باور نمی‌کرد که علی علیه السلام ممکن است همسر دیگری هم داشته باشد.

زهرا در غم و اندوه فرو رفت و در گوشه اطاق خانه آرام می‌گریست. پیامبر طبق عادت معمول سراغ دخترشان آمدند. فاطمه برای پیامبر بسیار عزیز بود تا آنجا که او را ام اییها یا مادر پدرش نام نهاده بودند. او یادگار بزرگ خدیجه بود و خدیجه نام زنی بود که هرگاه به زبان کسی می‌آمد اشک در چشمان پیامبر حلقه می‌زد. پیامبر به خانه فاطمه آمدند اما اینبار دخترشان را محزون و اندوهگین یافتند. از او علت را پرسیدند اما فاطمه سخنی نمی‌گفت با اصرار زیاد پیامبر فاطمه لب گشود و موضوع را بیان کرد. چهره پیامبر خشمگین شده بود. رسول خدا خانه فاطمه را ترک کرد و به مسجد آمد. نماز ظهر نزدیک بود و مومنین آرام آرام جمع می‌شدند و صف‌های نماز یکی از پس از دیگری شکل می‌گرفت، پیامبر به جمعیت خیره شده بود و علی را در آن میان جستجو می‌کرد.

علی علیه السلام وارد مسجد شد و در صف نخست جای گرفت، موقع نماز بود. اما اینبار پیامبر قبل از نماز سخنی داشتند، رسول خدا رو به جمعیت حاضر کرد. جمعیتی که همگی از این سخن مطلع بودند اما آن را در دل پنهان نگاه داشته بودند، رسول خدا لب به سخن بازکرد ای مردم شنیده‌ام که فرزند ابیطالب می‌خواهد به خواستگاری دختر ابوجهل برود این حق اوست و خداوند این حق را به همه مردان داده است. اما دختر دشمن خدا و دختر رسول خدا در یک مرد جمع نمی‌شوند، من اجازه نمی‌دهم فرزند ابیطالب چنین کاری بکند. و علی علیه السلام سر به زیر انداخته بود و سخنی نمی‌گفت. پیامبر ادامه دادند. من اجازه نمی‌دهم، فاطمه پاره تن من است و اگر کسی او را بیازارد من را آزرده است، و آنگاه پیامبر به نماز ایستاد، علی علیه السلام در خانه رسول بزرگ شده بود. او از کودکی در آغوش پیامبر بود و مگر می‌شد رسول خدا چیزی بخواهد و علی انجام ندهد؟

هرگز..

علی علیه السلام دختر ابوجهل را فراموش کرد و تا زمان رحلت زهرا هرگز به فکر ازدواج با زنان دیگر نیفتاد. ششماه آخر عمر زهرا تنها در کنار او بود تا به گفته رسول خدا عمل کرده باشد. اما آنگاه که زهرا رحلت کرد علی نیز با زنان زیادی ازدواج کرد و طبق تواریخ موجود ابتدا زنی از حنفیه را به عقد خود در آورد که حاصل آن ازدواج محمد ابن حنفیه است. سپس با زنان دیگری ازدواج کرد که حاصل آن‌ها ۳۶ فرزند بود و عباس نیز از فرزندان آن حضرت از ام البنین بود. حتی اسماء همسر ابوبکر نیز پس از رحلت ابوبکر به همسری علی در آمد و محمد ابن ابوبکر نیز فرزند خوانده علی بود. این حدیث تنها به داستان خواستگاری علی از دختر ابوجهل مربوط می‌شود و مخاطب آن شخص علی است.

حال ببینید این حدیث چگونه معنا شده و به چه صورتهایی تحریف شده است. استناد این واقعیت تاریخی به کتاب سیره ابن هشام است که در کشور ما توسط انتشارات امیر کبیر بنام سیرت رسول الله صلی الله علیه و آله چاپ شده است، اما مشابه این داستان در اغلب کتب تاریخی دیگر هم یافت می‌شود.

تسامح سیده فاطمه با ابوبکر رضی الله عنه

از فاطمه با سند صحیح ثابت است که پس از آن درخواست، از ابوبکر رضایت داشته و با رضایت از ایشان از دنیا رفته است. بی‌هقی با سندش از شعبی روایت می‌کند: «وقتی فاطمه بیمار شد، ابوبکر آمد و اجازه خواست، علی گفت: فاطمه! ابوبکر است، اجازه می‌خواهد؟ گفت: دوست داری اجازه دهم؟ علی رضی الله عنه گفت: آری! فاطمه اجازه داد و ابوبکر وارد شد، با او به گفتگو پرداخت تا راضی شود و گفت: سوگند به خدا، منزل، مال، خانواده و خویشاوندی را ترک نکردم مگر به خاطر رضای خداوند و خشنودی رسول الله صلی الله علیه و آله و شما اهل بیت، سپس از او خواست که اعلام رضایت کند و همچنان به توضیح و تبیین پرداخت که فاطمه قانع و راضی شد»^(۱).

ابن کثیر می‌گوید: «این اسناد جید و قوی است و ظاهراً عامر شعبی این روایت را از علی یا از کسانی که از علی شنیده‌اند، شنیده است»^(۲).

با این واقعیت، طعنه‌ها و ایرادهایی که بر ابوبکر صدیق رضی الله عنه وارد می‌نمایند و ادعا می‌کنند که فاطمه را ناراحت و خشمگین کرده است - هر چند چنین نبوده - دفع می‌شود و حتی اگر در ابتدای امر ناراحت بوده باشد، بعداً راضی شده و با رضایت از دنیا رفته است، برای هیچ فرد صادقی که در محبتش به سیده فاطمه استوار باشد، مجال نیست جز اینکه از آن کسی که فاطمه از وی راضی و خوشنود بود، راضی و خشنود باشد^(۳)، گفتنی است آنچه گفته شد با روایتی که از ام المؤمنین عائشه نقل است هیچ تعارضی ندارد که ابوبکر رضی الله عنه گفت: آل محمد صلی الله علیه و آله فقط می‌توانند از این مال بخورند و سوگند به خدا که من

۱- سنن کبرای و بی‌هقی: ۳۰۱/۶.

۲- البدایة والنہایة: ۲۵۳/۵.

۳- الانتصار للصحیح والال: ۴۳۴.

هیچ چیز از این صدقه‌ی رسول الله ﷺ را تغییر نخواهم داد و آن را بر همان حالی که در زمان رسول الله ﷺ بوده است، باقی خواهم گذاشت، قطعاً نسبت به آن به همان صورت رفتار می‌کنم که پیامبر ﷺ رفتار و عمل می‌کرد، به این ترتیب ابوبکر رضی الله عنه از این که چیزی به فاطمه علیها السلام بدهد امتناع ورزید و فاطمه هم از ابوبکر دل خور شد و تا وفات با او قهر (قطع رابطه) کرد^(۱)، چون به طور طبیعی عائشه چیزی گفته است که خبر داشته و محدود به علم او بوده است و در روایت شعبی افزون بر آن علم و معلوماتی وجود دارد. ملاقات ابوبکر با سیده فاطمه مستند است و گفتگو و رضایت فاطمه نیز ثابت است، روایت عائشه بر نفی و روایت شعبی بر اثبات رابطه‌ی بین ابوبکر و سیده فاطمه دلالت دارد و از دیدگاه علماء و صاحب نظران اثبات بر نفی مقدم است، چون احتمال می‌رود نفی کننده از آن بی‌خبر بوده است، به ویژه در این مسأله، چون رفتن ابوبکر به عیادت فاطمه از حوادث بزرگی نبوده که در میان مردم منتشر و شایع شده باشد و همه از آن آگاه شده باشند، بلکه از امور عادی است که همه حضور نداشته و به طور طبیعی عموم مردم از آن بی‌خبر بوده‌اند و از مسائلی است که به دلیل عدم نیاز به نقل و روایت آن، بدان توجه زیادی نشده‌است. علماء و صاحب نظران می‌گویند: هرگز فاطمه عمداً با ابوبکر قطع رابطه نکرده است، چون فردی مانند فاطمه پاک‌تر از آن است که بر خلاف نهی رسول الله ﷺ کاری کند، چراکه که پیامبر ﷺ از این که مسلمان بیشتر از سه روز با کسی قهر باشد نهی فرموده و حتی اگر حرفی نزده است علتش عدم نیاز بوده است^(۲).

قرطبی در شرح حدیث عائشه می‌گوید: بعد از آن دیگر شرایط ملاقات فاطمه با ابوبکر فراهم نشد، زیرا فاطمه به مصیبت از دست دادن پدر بزرگوارش گرفتار بود، به همین دلیل راوی، عدم ایجاد شدن شرایط ملاقات را به هجران (ترک رابطه) تعبیر کرده

۱- بخاری: ش ۴۲۴۰ و مسلم: ش ۱۷۵.

۲- الانتصار للصحیح والآل: ۴۳۴.

است، چون رسول الله ﷺ فرمود: «لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ»^(۱). «برای هیچ مسلمانی جایز نیست که بیش از سه روز با برادر مسلمانش قهر باشد». این در حالی است که سیده فاطمه یکی از آگاهترین صحابه به حرام و حلال بوده و از همه‌ی مردم بیشتر از مخالفت با رسول الله ﷺ اجتناب می‌کرد، چگونه چنین نباشد در حالی که او پاره تن رسول الله ﷺ و سید و سردار زنان بهشت است^(۲).

نووی می‌گوید: آن چه در روایت آمده که فاطمه با ابوبکر قطع رابطه کرده، معنایش این است که به ملاقاتش نیامده و با هم ملاقات نداشتند، بدون شک این امر از نوع ترک رابطه‌ی حرام نیست که به یکدیگر سلام نکنند و هنگام رویارویی از همدیگر روی بگردانند و اعراض کنند، آنچه در روایت آمده که وی با ابوبکر حرف نمی‌زد، به این معناست که درباره فدک و ارثیه دیگر با او حرف نزد و یا به خاطر قطع رابطه و سرگرم بودن به مصیبت خود از او چیزی درخواست نکرد و به ملاقاتش نرفت. هرگز در هیچ روایتی نیامده که فاطمه به دلیل از دست دادن شرافتمندترین مخلوقات و گرفتار شدن به اندوه آن از تمام چیزها به خود سرگرم بود و آن برایش مصیبتی بود که تمام مصیبت‌ها را تحت تأثیر قرار می‌داد. فاطمه چنان بیمار شد که در بستر به سر می‌برد و به همین دلیل از مشارکت در تمام امور باز ماند، چه برسد به این که با خلیفه‌ای که در تمام لحظات شبانه‌روز به امور مسلمانان و امت اسلامی مشغول بود، ملاقات داشته باشد. ناگفته پیداست که در مدت کوتاه زندگی سیده فاطمه خلیفه‌ی اول سرگرم جنگ با مرتدان بود، از طرفی رسول الله ﷺ به فاطمه خبر داده بود که او اولین فرد از اهل بیت خواهد بود که به او ملحق می‌شود. به طور طبیعی کسی که در چنین وضعیتی باشد، امور دنیوی به ذهنش خطور نمی‌کند و برایش اهمیتی ندارد. چه نیکوست سخن مهلب! -که عینی نقل کرده- در هیچ روایتی نیامده که ابوبکر و فاطمه ملاقات کنند و سلام و احوالپرسی نکنند،

۱- بخاری: ش/۶۰۷۷.

۲- المفهم: ۷۳/۱۲.

چون فاطمه از خانه‌اش بیرون نمی‌آمد، راوی این عملش را به هجران (ترک رابطه) تعبیر کرده است. یکی از نشانه‌های وجود رابطه‌ی محکم و استوار بین ابوبکر و سیده فاطمه این است که در مدت بیماری ایشان، اسماء بنت عمیس همسر ابوبکر از او پرستاری می‌کرد و تا آخرین نفس‌های عمر پر برکت فاطمه بالای سرش بود، در غسل و تجهیز وی مشارکت داشته است و علی نیز از سیده فاطمه پرستاری می‌کرد و اسماء زن ابوبکر با او همکاری داشت، سیده فاطمه در مورد چگونگی کفن و دفن و تشییع جنازه‌اش به اسماء زن ابوبکر سفارش‌هایی نمود و اسماء نیز به سفارش‌هایش عمل کرد^(۱).

فاطمه به اسماء گفته بود: من ناپسند می‌دانم که روی جنازه‌ام نیز همانند مردان پارچه‌ای ببندازند که اعضا و اندام مشخص می‌شود! اسماء گفت: ای دختر رسول خدا آیا چیزی نشان بدهم که در سرزمین حبشه دیده‌ام؟ سپس تعدادی از چوب‌های تر خرما را درخواست کرد و آن‌ها را به هم بافت، سپس پارچه روی آن انداخت، فاطمه که این را دید گفت: چقدر زیبا و خوب است؟! اینگونه مشخص می‌شود که این جنازه زن است، نه مرد!^(۲)، ابن عبدالبر روایت می‌کند که: فاطمه علیها السلام اولین زنی بود که در اسلام جنازه‌اش را پوشاندند و بعد از او جنازه‌ی زینب دختر جحش را پوشاندند.

بر خلاف آنچه گمان می‌کنند، همواره ابوبکر با علی رابطه داشت و احوال دختر رسول خدا علیه السلام را می‌پرسید و در هنگام بیماری فاطمه، علی علیه السلام نمازهای پنجگانه را در مسجد می‌خواند، بعد از نماز ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه از او درباره‌ی احوال دختر رسول الله صلی الله علیه و آله سؤال می‌کردند، از طرفی همسرش اسماء بنت عمیس جویای احوال دختر رسول الله صلی الله علیه و آله بود، چون پرستاری و اشراف بر بیماری و احوالش را به عهده داشت، در آن روزی که فاطمه وفات یافت، گریه‌های مردان و زنان، مدینه را تکان داد و مردم همانند روز وفات رسول الله صلی الله علیه و آله به وحشت افتاده بودند، ابوبکر و عمر نخستین کسانی بودند که به خانه‌ی

۱- الشیعة وأهل البيت: ۷۷.

۲- الاستیعاب: ۳۷۸/۴.

علی رضی الله عنه آمدند و به ایشان تسلیت گفتند و گفتند: ای ابوالحسن پیش از آمدن ما بر جنازه‌ی دختر رسول الله صلی الله علیه و آله نماز نخوانی^(۱) و فاطمه رضی الله عنها در شب سه شنبه، سوم ماه رمضان سال یازدهم هجری وفات یافت، ابن مالک بن جعفر بن محمد از پدرش و او از جدش علی بن حسین روایت می‌کند که: فاطمه بین مغرب و عشاء وفات یافت، ابوبکر، عمر، عثمان، زبیر و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنهم حاضر شدند، وقتی جنازه را گذاشتند که نماز بخوانند، علی گفت: ای ابوبکر، برو جلو! ابوبکر گفت: ای ابوالحسن خودت برو، علی گفت: سوگند به خدا کسی غیر از تو بر او نماز نخواهد خواند، لذا ابوبکر بر او نماز خواند و شبانه او را دفن کردند. در روایتی دیگر آمده که ابوبکر بر او نماز خواند و چهار تکبیر گفت^(۲).

در روایت مسلم آمده که علی رضی الله عنه بر او نماز خواند و قول راجح همین است^(۳).

و محمد اقبال لاهوری قصیده‌ی زیبای سروده است که اینک بعضی از ابیات آن:

مریم از یک نسبت عیسی عزیز از سه نسبت حضرت زهرا عزیز
نور چشم رحمه للعالمین آن امام اولین و آخرین
آنکه جان در پیکر گیتی دمید روزگار تازه آئین آفرید
مزرع تسلیم را حاصل بتول مادران را اسوه‌ی کامل بتول
یعنی: فاطمه‌الگو و اسوه‌ی مادران است که گام‌هایش همانند ماه روشن، روشنی
می‌آفریند، صبر جمیل غذای روح اوست و خشنودی شوهر ارزشمند، خوشنودی اوست.
تا آنجایی که می‌گوید:

رشته‌ی آئین حق زنجیر پاست پاس فرمان جناب مصطفی است

۱- الشیعة وأهل البيت: ۷۷، کتاب سلیم بن قیس ۲۵۵.

۲- المختصر من کتاب الموافقة: ۶۸/ و در سند آن ضعف وجود دارد.

۳- مسلم: ش ۱۷۵۹.

ورنه گرد تربتش گردیدمی سجده‌ها بر خاک او پاشیدمی
 یعنی: اگر به قوانین شریعت مصطفی پایبند نبودم و حدود شریعت را رعایت
 نمی‌کردم حتماً می‌رفتم و ضریحش را طواف می‌کردم (اما چون جایز نیست نمی‌توانم)
 و خاک قبرش را غرق در بوسه می‌کردم^(۱).

۱- نگا: رموز بیخودی، علامه اقبال لاهوری.